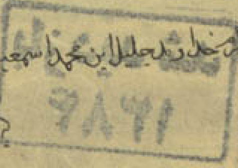


محضر الشهود فی
رد الیهودیه
لمستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا سواء السبیل وکرمنا بمتابعة اشرف من
ولد من نسل اسمعیل الذی شرف بانتسابه ابراهیم الخلیل محمد
المحمود وصفه فی الزبور والتوریة والانجیل وصیرنا من المحبین
لاله وعترته الواقفین علی اسرار التاویل والتنزیل سیما ابن عمه و
وصیه مظهر الحق ومبطل الاباطیل اما بعد چنین گوید امیدوار
بکرم خالق جلیل ابن محمد اسمعیل حاجی بابا قزوینی ساکن یزد



که بر ارباب الباب و دانشوران صاحب بصیرت و بینش مخفی نماند که والد الو
نقیر از سلسله بنی اسرائیل و در میان ایشان از افاضل و اعیان بود
و همگی علما و ارباب فهم آن طایفه بر فضل و تتبع او معترف بودند
او را بصفت زهد و تقوی متصف میدانستند و آنمرحوم دوام
عمر مشغول بتحصیل علوم و مطالعه کتب و اشاعت رسوم انبیاء
سلف و علماء خلف می بود و در آن تجسس و طلب بغیر از تمیز داد
میانه حق و باطل ادیان و وصول بطریق حق و ایقان مطلبی و
مقصدی نداشتند و پیوسته ظهور راه صواب را از مفتح الابواب سؤال
و استجابت دعا خود را از آن جناب آمل بودند تا اینکه توفیق ربانی
شامل حال و تایید سبحانی کافل آمال آن سعادت مآل گردید تشریف



شریف دین حنیف سرفراز و باین عطیهٔ عظیمه از اماثل و اقران
خود ممتاز گردید جماعتی بهرا از شنیدن این موجب کمال
دهشت و باعث نهایت وحشت شده این معنی را علت فتور
دین و ملت و سبب نقص و منقصت خود دانسته چاره جوئی را
کمر بسته و در پس زانوی تفکر و تحیر نشسته و از اطراف و جوانب
زبان تعنیف و ملامت کشودند و اولا بواسطه رسل و رسائل طریق
استعلام مسلکنا وجه این امر پیمودند آن مرحمت پناه در مقام جواب
بیان کرده کماهو فرمودند که خدا آگاه است الله که بر سر و ضمیر هر کس
آگاه است شهید و گواه است که اختیار کردن این دین اسلام را از
راه طمع مال و جاه و توقع امیر و شاه است بلکه بعد از استغنا بغنا نیست

طبیعت

بی نهایت حضرت رب العزت بذل وجهد خود را در تحقیق حقیقت
مذهب و ملت نموده از تتبع کتب و آثار و تأمل در آیات و اخبار حقیقت
دین مبین سید المرسلین و خاتم النبیین محمد ابن عبد الله
صلی الله علیه و آله المعصومین را بادله قاطعه و براهین ساطعه
بدون شایبه شک و ریب بعلم یقین دانسته و فهمیده و از بیم مؤاخذه
و عقاب روز حساب و امید اکتساب ثواب از ملت آبا و اجداد اجتناب و
بشرف اسلام بهره مند و کامیاب گردیده ام و چنانچه شما نیز تارک
عناد و لجاج و اعتساف و سالک سبیل اعتبار و انصاف گردیده لباس
خوف ننگ و عار را از خود خلع و در ریشه شجر خباثت ثمر ضلالت
انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون را از بیخ خاطر

خلع مینماید صورت زیبای شاهد مدعا در مرآت ظهور جلوه

نماد مخافت ملت منسوخه را کالشمس فی وسط السماء مشاهده

خواهید نمود ان جماعت عنود این نصایح کوهر امور را اصغا نمودند

از تمام ایشان چه از وضیع و شریف و چه از اقوی و ضعیف بغیر از

لازمه اهتمام در تحریفات نمودن و از دین حنیف و کمال ابرام در تکلیف

بعود بدین نحیف چیزی دیگر بنظر نرسید الحاصل هر یک بنحوی از انحا

و طوری از انحاء و بطرق متعدده و انواع مختلفه انواع موعظه و نصیحت

بر دند و ایشان میکشودند و با دلائل و براهین و حجت و برهان ایشان را بمتابعت حضرت

خاتم رسالت ارشاد و دعوت میفرمودند نهایت هر که را دیدند که پیرو نبودند

دیدن که بی سر و بن و در آن اوان نفر بستن شتابان و غالب اوقات از آفات

الحاصل

الحاصل بهره یاب و انچه اصغا می نمودند مغتنم دانسته بخواطر فاتر

سپرده پیوسته از ناب نوشیدن ان جماعت عنود کمال تعجب نمودم و

تخم این تمنا در مزرع خاطر میکاشت که کاش کتابی نوشته آید که

مشتمل باشد بر تمام آن ادله و براهین و قواعد و قوانین که

هر گاه بعد از این یکی از ان قوم حق ناشناس خواهد که بطریق

شبهه و وسواس رخنه در حصن حصین دین مبین محکم

اساس اندازد و یا باغوا ابلیس انواع تشکیک و تلبیس برهم

کشاید بوسیله تامل در این کتاب و تدبیر این رفع شبهه

شکوک او را توان نمود و نقاب ارتیاب از چهره شاهد مقصود کشود

و لبهول از عهده جواب ناصوابش براید بلکه اقامت حجت بر خصم نموده

اورا بدین اسلام دعوت و هدایت کرده تا این معنی موجب رفع درجات
او مرحوم گردیده در روز قیامت در ظل رایت حضرت رسالت راه
یابد و از آن اوان الی الان که مدت چهل سال است باعتبار علایق و
عوایق روزگار و مضا و نوائب ادوار و حوادث دلیل و نهاد
اختلال حال و توزع بال فرصت و مجال نیافت و هر چند در شاهراه
مقصود بقدم کوشش بیشتر شتافت کارکنان قضا و قدر راه حصول
امنیت خویش نیافت تا اینکه در این زمان خجسته نشان و اوان میمنت
اقتران که از یمن همت والانهمت حسن نیت صاحب طوقت
مند کامران سپهر مکان شوکت و اجلال توامان قطب فلک شهامت
و فخامت نور حدقه کامرانی و فراست نور حدیقه فطانت و

متانت

و متانت نجم درخشان بسالت و دردانه رزانت لعل بدخشان و
مناعت کوه بحر سخاوت و سماحت مهبط فیوضات ذات حضرت
یزدان مظهر الطاف نادر سبحان ذیله امرای ملک رای جهان امیر
صاحب تدبیر فلک شان خواطر ظفر قرین سعادت قران محمد تقی خان لالا
مراسم العزة والاقبال بهما من وجوده مشید الارکان ساحت فسیح
المسایر دو نواحی آن بحوی رشک مصاحبان جهان و نمونه گلزار جنان
گردید که هر که سرمه انصاف در دیده بصیرت کشید و صورت اوضاع بدیع
را دید معنی تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا را تفهیم
دهر دی شعور که گوش هوش کر شود ندای ادخلوها
بسلام آمنین در شان این بلد امین شنود ساکنان و مستوطنانش

از پیر وجوانان وناتوان در مهد امن وامان ودر بستر
اسایش واطمینان غنوده وگوش صادران ووارد انش هرگز
اواز دادخواه ومظلوم نشنوده نه دراز دستی را دست تعدی
بجانب مال ومنال زیردستی دراز ونه بدچشمی را گوشه چشمی
بطرف عرض وناموس کسی باز ذات همایونش در تنظیم نظام دین
والاسلام بی مثل ونایاب ودر احکام شریعت خیر
الانام اذا رای و حکام ممتاز رافت ورحمت بی علاج
شمارش یتیمان را پدر مهربان وضعیفان را غمگسار ودلنواز
وابر عطا گهربارش درویشان را تمام استغنا وبیچارگان را
چاره نمان لاجرم در چنین زمانی وچنین مکان داعی

دوام دولت ابد احتشام ان والا فرصت را غنیمت دانسته
کمر عزیمت بر میان محکم بسته بعزم قطع این وادی هولناک
پای همت را پیش گذاشت وانچه از ان مرحمت پناه
استماع وبتحقیق انها اطلاع یافته بعلاوه انچه خود از
تتبع اثار وتفحص اخبار استنباط نموده بحیطه ضبط در اورده
وچنانچه خدا خواهد ومقدر شده باشد اراده چنین
که انشاء الله کتابی نوشته اید که مشتمل باشد بر ردیه
دعوای تایید وخلود دین یهود ورد ادله وشبهات انها وبر
ایات واخبار که دلالت دارد بر اینکه لامحاله پیغمبری
خواهد امد وشریعت تازه خواهد اورد ودو شرافت ان

پیغمبر زمین واسمان را فرا گیرد و در بعضی از انها تعیین وقت
بعثت و در بعضی تصریح بنام واسم سامی ان پیغمبر والا گهر
شده و درباره کیفیت شریعت بمضامین کوناگون و در تاریخ
برخی تعریف و توصیفات نبی مرسل مزبور باشد و
همچنین اخبار اینکه جماعت یهود دین او را قبول نخواهند
کرد و در مقام تکذیب و اهانت او خواهند بود و باین
تقریب ذلیل و خوار و بیقدر و بی اعتبار خواهند گردید
نوشته اید و همچنین مشتمل باشد بر اخباری که اشعار
دارد براینکه مسیح که در کتب انبیا خبر داده شده حضرت
عیسی ابن مریم است و غیر از این اخبار که در هر مقام

ایرادان

ایرادان ضرور شود ایراد شود و چون تمام این کتاب ادله و شواهد است
در رد یهود پس هر کتاب را مسمی کرده ایم بمحض الشهود فی رد الیهود لفظا و معنی
و ظاهر با مخبری مطابق خواهد بود و ها انا اشرع فی المرام راجیا من الله
الانعام و به الاعتصام و سائلا منه التوفیق للاتمام و این کتاب مشتمل است
بر چند باب باب اول در ذکر انچه خدا وند عالمیان بحضرت ابراهیم علی نبینا
واله علیه السلام و اولاد انحضرت وعده فرموده و اثبات شان و مرتبه
حضرت اسمعیل در اول باب اول از کتاب اول توریة حضرت موسی ایه
مذکور است که ترجمه اش این است که فرمود خدا با ابراهیم که بیرون
رو از زمین تولد گاه خود تا بزمینی که بنمایم بتو و بگردانم ترا
از برای قوم بزرگ و بلند گردانم نام ترا و افرین کنم افرین کنندگان

ترا ولعنت کنم نفرین کنند کان ترا وافرین کرده شوند همه قبیلهاء

ان زمین وایضا درهمان بازاش بعد از ذکر چند آیه میفرماید

وادنای امر ال ابرام امر هیبا رد لوط معیمو سا نا عنجا

ودینه من هما قم اشر انا شام صافونا وانقبا واقدما وایا

مل کی ان کل ها ارض اشر انا رُاه لخا اتنفا ولز رعخا عد علام

وسمتی ات زرعخا کعفر ها ارض اشر ایم یوخل ایش لمنت

ات عفر ها ارض کم زرعخا یمانه یعنی فرمود خدا با ابراهیم بعد ان

جدا شدن لوط ازو که بگشا چشمهان خود را وملاحظه کن اطراف

این مکان را که در ان مقام داری از اطراف شمال وجنوب

مشرق ومغرب که همه ان زمین را که تو می بینی بتو وذریه تو خواهم داد

تا جاهی

تا جاهی که بگردانم نسل ترا مانند خاک زمین چنانچه کسی خاک را کسی

تواند شمرد نسل ترا نیز تواند شمرد ایضا درهمان بازاش بعد از چند

ایه که مشتمل است بر بیان کلمات ارش جدا کردن حضرت ابراهیم با پادشاهان

زمین کنعان وان حوالی طلب کردن انحضرت فرزند میراث کرد ووعده دادن

خدا فرزندان وذریه بعد ستاره های اسمان ونقل کشتن انحضرت جانوران

در غار جهت حصول اطمینان وغیر ذلک میفرماید بیوم ها هو کارت ادنای

ات ابرام بریت لمور لزرعخا ناتتی ات ها ارض هزوت می

نهر مصریم عد هنا هکادول نهر پرات یعنی دران روز شرط کرد خدا هاذ

با ابراهیم بدادن ان زمین بذریه ابراهیم از نهر مصر تا نهر فرات که در ان

دوران مملکت در تصرف ده نفر پادشاهان که ذکر شد که اسامی انها بتفصیل در

همین مقام از توریه مذکور است مؤلف گوید که مفسرین بنی اسرائیل
را اعتقاد چنین است که وعده تمام در شأن اسحق بلکه یعقوب و ذریه او
درست آید و دیگری از اولاد خلیل عم را شریک اسحق نمیگردانند و
در کتب و تفاسیر خود تصریح باین مطلب نموده اند و در نظر حقیر بسیار
و باطل می نماید بچند وجه اول آنکه فرموده است که نسل و ذریه ترا نتوان
شمرد و بنی اسرائیل همیشه طایفه محصوری بوده اند بطایفه دیگر امتحان می شدند
و هر کسی را راه بخود می دادند و در زمان موسی و بعد از موسی تا به ده آمدند چنانچه
دو وقت خروج از مصر و دخول در تیه و خروج از تیه ایشان را و عدد ایشان را
در توریه و غیرها از کتب مسطور است دوم آنکه وعده فرموده که کل این زمین را
بذریه تو خواهم داد و هرگز بنی اسرائیل کل این زمین را در تصرف نداشتند

وازان

و از آن ده پادشاه که اسم ایشان در توریه مذکور است بنی اسرائیل در وقت
کنار تیه بیرون آمدند بر زیاده از پنج شش نفر مسلط نشدند بلکه هرگز
بحر الفرات عبور نکردند چه جای آنکه بر آنجا مسلط شوند و هم نسلهای این زمین
هرگز بنام حضرت ابراهیم خوانده و از یک گروه نشدند بلکه هر یک طایفه علیحده
صاحب تسلط در زمین خود و منسوب بقبیله خود بوده اند چنانچه بر
متدبرین کتب سیر و تواریخ و قصص مخفی نیست و دیگر آنکه در آیه
مذکوره فرموده که کل این زمین مال اولاد آنحضرت باشد تا انقراض عالم
و بنی اسرائیل قلیل وقتی بودند و از دست ایشان گرفته شد و الحال متصرف اولاد
اسمعیل و تا انقراض عالم خواهد بود و دیگر آنکه در آیه مذکور است که کل آن
زمین مال اولاد آنحضرت باشد تا انقراض عالم و دست اولاد حضرت اسحق کوتاه شد

بانک رفیق والحاد در تصرف او لا حضرت اسمعیل درآمد و انقراض عالم در تحت تصرف

این خواهد بود سیم آنکه در جهان پادشاهی میفرماید که ساره زوجه حضرت

در خدمت شوهر خود آمد و عرض کرد که چون من عقیمم تو خلوت کن با کنیزک من هاجر

مصریه شاید که اولاد آید و بسیار شویم با او و چون حضرت خلوت کرد با او اثر حمل در کنیزک

ظاهر شد در خدمت خاتون خود تقصیر نموده بلکه اظهار اساءت هم نمود

محمود این معنی بر ساره گران آمد شکایت نزد حضرت خلیل برد و آن حضرت

ساره را بر هاجر تسلط داد و ساره هاجر را رنجانید هاجر از پیش او

گریخته به بیابانی رفت و بر سر چشمه آب فرشته بر هاجر نازل شد

گفت از کجا می آئی و بکجا میروی هاجر جواب داد که از خاتون گریخته ام

فرشته او را امر نمود که برگشته نزد خاتون خود رود و جفا کشیدن دور نبود از دست او

وبعد از

وبعد از این فقرات مذکور است که ویومر لاه ملاخ ادنای هرباه ارب

ذرعخ ولا یسافر مرب ویومر لاه ملاخ ادنای هناخ

هاراو یولدت بن وقارات شمو یشماعیل کی شامع

ادنای ال عنیخ وهوه یهیه پرا ادام یادو بکل وید کل

بو وعل پنی کل احاو یشکون و این آیه هست که ترجمه اش این است

که بزاید هاجر از برای ابراهیم پسر بخواند ابراهیم اسم او را که بزاید

این هاجر اسمعیل مفسرین این آیه گفته اند که حضرت ابراهیم خبر

از این معنی نداشت که ملائکه بهاجر نازل شده و امر کرده که اسم این

مولود را اسمعیل بخوان من عند الله یعنی گفت با و فرشته خدا که

بسیار کردنی نسل ترا که شمرده نشود از بسیاری و گفت با و فرشته

خد الحال تو آبستنی و نحوه و خواهی زائید پس بخوان نام او را

اسمعیل که شنید خدا درد تو را و او فرزند پسر خواهد بود بوعه

ادام دست او در همه و دست همه در او و در روی همه برادران خود

مسکن خواهد گرفت مؤلف گوید که لفظ پره بحوی که در نسخ

توریة مسطور است باین نحو است که اول پا و فا رسی و بعد از ان

را و فوقیت و بعد از ان همزه و چنانچه همزه بورا مقدم بحی بود

شرافت می بود که تمام مناسبت بمقام داشت اما نحو موجود در نسخ توریه

توریة انچه از ساداشتیم که در کتب معتبره لغت عربی معلوم

شود بمعنی بهره مند دنیا و بیابان دوست و صحرا نشین و شکار

کن امده هر یک از این معانی موجود بوجهی مناسبت بمقام دارد

اما معنی

اما معنی بهره مند ظاهر است و معنی دنیا تمام مناسب است که تاکید فقره اولی

بوده باشد یعنی کثیر النسل و چنانچه بمعنی بیابان دوست و صحرا نشین و

شکار کن هم باشد مناسب خواهد بود چه حضرت اسمعیل در بیابانی بود

و دوام دنیا سفر میبود و ممکن است که غرض از بیابان دوستی و صحرا نشینی

این باشد که اعراب از نسل الحضرت خواهند بود بجهت اینکه اعراب بیابانی و

صحرانشین و شکار کن میباشند بلکه این معنی را در این مقام انسب خواهد

بود زیراکه در مقام بشارت دادن خدا بواسطه ملک بهاجر بجر صحرا و

نشین حضرت اسمعیل چه تازگی و خوشی دارد که هاجر را بان تسلی شده

موجب گورانشدن جهت زیر دستی و ربخانیدن ساره او را گردد و هرگاه

معنی این باشد که عرب از نسل اوست بالالتزام مرتبه خواهد بود

نخواهد بود که وعده فرمود خدا بهاجر که نسل ترا بسیار خواهم
کرد بحیثیتی که شمرده نشود اشاره است باینکه همان بشارت که بحضرت
ابراهیم داده شده و موجب سرور آنحضرت گردیده در شان
فرزند انست که در چشم هاجر تا موجب خشنودی کامل برای هاجر
خواهد توانا گردید وایضا در همان پاراش بعد از فقرات چند که بما
فیه دخل ندارد پاره چند مذکور است که حاصل معنی آن آیات
اینست که خدا با خلیل خود چند شرط فرموده بشرط انکه آنحضرت
پیروی کند راه اورا اول بسیار کند نسل و ذریه اورا بسیار بسیار
دوم انکه برومند کند ایشانرا بحیثیتی که باشند گروه و طوایف و جمیع
پادشاهان از ذریه سیم انکه بزرگی و پادشاهی را در ذریه آنحضرت

جاوید

جاوید قرار دهد چهارم انکه زمین کنعان که محل سکنای آنحضرت
بود بذریه آنحضرت مسلم داشته از ایشان انتزاع نکرد پنجم انکه نکاه
دارند شریعت را که احکام ان در ان اوان ختنه در روز هشتم
بود چونکه نمی تواند بود که ظهور تمام این وعدها در بنی اسرائیل بوده
باشد و عبارت توریه که مشتمل بر این فقراتست اول این آیت است
وَنَجِی اَبواامر بن یشعیم شانا الخ تا دهم که خواهد که بر تفصیل آن
مطلع گردد رجوع بتوریه نماید وایضا انچه بعد از این در همان
پاراش مسطور مانده که و برختی اوناة وگم ناتتی میمنا لخاین
و برختیها و هاتیا لگوییم ملخیم عمیم مینماه یهیو یعنی اورا
کنم اورا یعنی ساره را و نیز بدهم از او ترا پسر بتو و از ساره قومان

و پادشاهان و قوم‌ها هم رسد دلیل است بر عدم اختصاص ظهور وعدها
در بنی اسرائیل زیرا که در وعده پادشاهی بزرگ را ولاسان لکوییم
فرموده است و همون کوییم نفرموده چنانچه در آیات سابق که بحضرت
ابراهیم شرط فرموده همون کوییم فرموده و در همان پاداش بعد از ذکر
مژده رسیدن بحضرت ابراهیم بتولد اسحق و سجده شکر کردن الحضرت
واستبعا کردن از فرزند بهم رسیدن از مرد صدساله و زن نود
ساله میفرماید ویومر ابرهام ال ها الهیم لو یشماعیل
یحیه لفانیخا ویومر الهیم ابال سارا اشتخا یولدت
لخا بن وقارات شمو یسحق وهقموتی ات
بریتی اتو لبریت عولام لزرعو احراو ولیشماعل

شمعتیخا

شمعتیخا هینه برختی اوتو وهفرتی اوتو وهربتی اوتو
بمود مود شنیم عاسا ونسیم یولید ونتتیو لغوی
کادول واث بریتی اقیم اث یسحق اشر تلد لخا
سارا لموعد هزه بشانا ها احرت یعنی کفت ابراهیم خداوند کاش
اسمعیل زنده بماند بکا تو فرمود خدا اما ساره زن تو خواهد زائید
از برای تو پسری که بخوانی او را اسحق برانکیزانم شرط خود را
علام به نسل او بعد از او و باسمعیل خبر دادم تو را که آفرین کنم او را
و برومند کنم او را و بسیار کنم او را بسیار بسیار از او براید دوازده
بزرگ
یلدم او را بقوم بزرگ و شرط خود را بپا دارم با اسحق که بزاید برای تو
سارا در سال دیکر مولف کوید که انچه از فقره اولی مستفاد میشود

وکمال مبالغت دارد بانچه اعتقاد علمای بنی اسرائیل انست که ناجی و خدا
پرست وامتی برحق باشند منحصر باولاد اسحق و هر حضرت اسمعیل
هرگز در عرض نبوده ودر نظر خلیل هیچ اعتباری نداشته و باولاد
انحضرت تمام عاصی و بی باطل‌اند نبیین این اجمال انیکه چه گونه می
تواند بود که حضرت خلیل الرحمن با ان عظم شان و بزرگی و مرتبه بحیثیتی
که بیشتر از تمام انحضرت را اشرف از جمیع پیغمبران میدانند بعد ان
بشارات باتفاق بوجود فرزندی که خداپرست منحصر در نسل او و خدا
پرستی و شریعت و دین تا انقراض عالم در میان ان سلسله برپا خواهد بود
خواهش و تمنا نماید که کاش اسمعیل زنده بماند و حال انیکه بر وجود
اسمعیل باعتقاد ایشان بغیر از خسران و زیان و کفران چیزی مترتب نیست

کلا و حاشا

کلا و حاشا و معاذ الله که چنین باشد بلکه معنی این ایه چنین است که چون
بر حضرت ابراهیم واضح شده بود که انکسی که خدا او را از همه کس دوستر میدارد
و دین او و مرتبه او کسی نخواهد رسید و سرور کل عالم و تمام بنی ادم خواهد
بود از نسل او بهم خواهد رسید [illegible] فلهذا در وقت مژده رسیدن بوجود اسحق
فی الحقیقه مژده بزرگی بود برای حضرت ابراهیم خصوصا بعد از یاس از فرزند
بهم رسانیدن خواست که اظهار شکر نموده بدرگاه احدیت عرض نماید که
خوشی و سرور من بوجود انکسی که بدرگاه تو عزیز تر است بیشتر است
و اظهار این امر نموده باشد که با وجود چنین مژده از ان فراموش نکرده
مطمح نظری بغیر از همان کس که برگزیده و دوست تو ست ندارم و تمام
همت مصروف است بر بقای همان شخص که چنین کسی تمه ان می تواند بود

وگویا در جنب چنان موهبتی موهبتهای سایر مراهب هیچ و ناچیز است
و مرا چنین شرافت کافیست که بمن عطا شده است فرزندی که
از نسل او جبیلی دوست تو بعمل خواهد امد و از این جهت است
که خداوند عالمیان در جواب حضرت خلیل خود چنین میفرماید که این
فرزندم که ساره میزاید برگزیده است و بعضی شروط خود را در باره
او و اولاد او نام خواهم ساخت چنانچه یکی از آنها ختنه کردن در روز
هشتم ولادتست و این شرط در باره اسمعیل میسر نبوده بجهة
اینکه این نزول این حکم بسالها بعد از تولد حضرت اسمعیل بود علما
و مفسرین توریة تصریح نموده اند که شرطی که در دات بریتی اقیم
ات یصحق مذکور است غرض این ختنه در روز هشتم و همچنین

بعضی شرط

بعضی شرط دیگرهم مدت مدید بذریة او بر پا بود چنانچه فرموده است
که ات بریتی اوتو الی اخرها و چون در این خطاب لفظ عولام مذکور
شده و این لفظ مشترک میان معنی جاوید و زمان طویل و ظنه بود
که توهم شود که باید ظهور شرط خداوند خلیل در نسل اسحق تا
جاوید بماند و بجهة این توهم فرموده که خبر اسمعیل بمن داده شده
است که او برکت داده شده است و او را بسیار خواهم کرد بموود
موود و بزرگان موعود از نسل او بهم خواهند رسید و لفظ بموود موود
که معنی ان غایة الغایت است در این مقام استعمال فرموده تا اینکه
قرینه باشد بر اینکه عولام در مقدمه اسحق بمعنی زمان طویل است
والبته بزرگی و پیغمبری از خاندان او تعلق بخاندان اسمعیل خواهد شد

وهرگاه کسی بزرگان دوازده نفر را که خدا خبر داده که حضرت اسمعیل بوجود
خواهند آمد حمل نماید بعلاوه صاحب حضرت خیر البشر که ائمه اثنی عشر اند
و اینمطلب را تاکید شریف سابق قرار دهند که بجهت اطمینان خاطر خلیل
مذکور شده باشد و نخواهد بود بلکه بنظم سخن کمال مناسبت دارد
والله یعلم و این بیانات در تحقیق لفظ عولام در اینمقام بر تقدیر است
که آخر او آخر آیه بوده و لفظ ولیشماعیل اول آیه دیگر و از آن منفصل باشد
چنانچه الحال کما نسخ توریت که با این وضع می تواند بود که ولیشماعیل
عطف بر ماقبل بوده باشد و معنی آیه چنین باشد که شرط جاوید در
نسل اسحق و اسمعیل هر دو باهم بعمل خواهد آمد چنانچه در واقع چنین
شد و مدتی اولاد اسحق بزرگ و صاحب شریعت بوده بعد از آن نسخ شریعت

و بزرگی

و بزرگی ایشان باولاد اسمعیل تعلق گرفت و تا جاوید در این سلسله
خواهد بود علما و مفسرین بنی اسرائیل این معنی خود را واضح می دانند
و از دوری عناد چشم از امثال اینها می پوشند و چنانچه حمل نماید بنا مجم
اعتقاد خود ایشان است که جمیع این شروط باولاد اسحق علیه السلام تعلق دارد
و لازم می آید که حکم خدا دروغ باشد زیرا که از وقت خرابی ثانی بیت
المقدس که تا این زمان که قریب دو هزار سال می شود بزرگی و پادشاهی
و سایر شروط از میان بنی اسرائیل بیرون رفته دست ایشان بجائی بند نیست
فلهذا بیشتر ایشان از تفسیر این آیه ساکت مانده چشم از آن پوشیده شد
تتمه در پاراش وَیرا النوا از سفر براشیت بعد از نقل متولد شدن
اسحق و از شیر باز شدن و ضیافت کردن حضرت ابراهیم همه قوم را

مذکور است وتوم ر لابراهام کارش ها اماهرت وات بنا که

لا ییرش بن ها اماهرت عیم یصحق ویوع هذا بار مؤد یعنی بنی عمم

ابراهام لاودوت بنو ویوم ر الهیم ال ابراهام ال یرع نعیما عل

هنعر وعل اماتخا کل اشر توم ر الخا سارا شمع بقولاه کی بیصحق

ییقارع لخا زارع وکم ات بن ها اما لغوی اسیمنو کی زرعخا هو

یعنی گفت سارا بحضرت ابراهیم بیرون کن این کنیز و پسر او را که میراث نگیرد پسر او

با پسر من اسحق بد آمد این سخن بسیار بسیار در نظر ابراهیم بسبب فرزند

خود فرمود خدا که بد ننماید بنظر تو آنچه گفت بتو سارا در باره کودک تو

بشنو سخن او را که باسحق خوانده می شود بتو نسل تو و نیز این فرزند

کنیز را بر قوم بزرگ قرار میدهم که فرزند تو است و مؤلف گوید که آنچه

در این

در این چند آیه مذکور مؤید نیست قوی برآنچه در تفسیر آن آیات

مذکور شد زیرا که چون سلطنت و بزرگی یافتن اسحق مقدم بود بر

اسمعیل باید در تحت فرمان اسحق بوده فرمانبرداری نماید امر شد

بحضرت ابراهیم که آنچه خواهش کنان اسحق است بعمل آید و چون حضرت

ابراهیم بزرگی حضرت اسمعیل را دانسته بود او را داد و الا این سخن بسیار

بد آمد و آنچه در این مقام که مقام ترجیح اسحق بر اسمعیل بجهة تقدم

سلطنت او بر اسمعیل ذکر علت است بجهة اینکه باید حکم او جاری باشد

مذکور شده از ذکر شان و بزرگی اسمعیل و تصریح باینکه او را بزرگ هم خواهند

گردانید دلیل بر اینکه از بیرون کردن نقصی عاید اسمعیل نخواهد شد و آنچه

در باره او وعده شده بعمل خواهد آمد این قدر است که سلطنت اسحق

تقدم دارد بر سلطنت او و در همین پاراش بعد از این آیه آیاتی چند است
که مشتمل است بر ذکر بیرون کردن هاجر و بصحرا رفتن او با فرزند
و چون از فقرات آن عظمت شان و قرب و منزلت اسمعیل و هاجر بنزد خدا
وند عالمیان معلوم میشود یا قدری از آن را بجهت تاکید و تایید مراتب
سابقه ترجمه نموده کلام را بآن ختم می نمائیم وبالله التوفیق خلاصه
ترجمه آن آیات اینست که چون حضرت جلیل مامور به بیرون کردن
هاجر شد نانی و ظرف آبی برای هاجر و اسمعیل مهیا ساخته ایشانرا
روانه بر بیابان بئر شبع نمود و چون آب ایشان تمام شد حضرت اسمعیل
در زیر درخت آرام گرفته حضرت هاجر از آنحضرت کناره گرفته بگوشه مشغول
گریه کردن شد و جهت کناره گرفتن این بود که نمی توانست که مرگ فرزند

خود را

خود را بآن حال ببیند در این حال فرشته از آسمان بحضرت هاجر ندا
کرد که مشوش مباش خدا شنید آواز فرزند ترا در آنجا که هست
تو چنین و محکم بگیر دست او را که بزرگ میگرداند خدا او را خداوند
عالمیان نمود بحضرت هاجر چاه آبی روان حضرت از آنجا آب آورده بحضرت
اسمعیل خورانید و بود خدا با آنحضرت و بود تیرانداز و سکنی گرفت در
بیابان پاران تا آخر آنچه در این پاراش مذکور است و ما همین قدر را اکتفا
می نمائیم مولف گوید آنچاه که بجهت حضرت هاجر ظاهر شد بالاتفاق
چاه زمزم است و بیابان پاران مکه معظمه است کمال دارد و آخر
پاراش حی سارا از سفر براشیت مذکور است و بعد از وفات
حضرت ساره ابراهیم زن دیگر که نام او قطورا بود گرفت از آن زن

شش پسر هم رسانیده ایشانرا در حیوة خود باطراف عالم فرستاده

وفات آن بزرگوار حضرت اسمعیل واسحق ببالین آنحضرت

این
حاضر بوده آنحضرترا در مغارهٔ قدس دفن فرمودند وبعد از آن

فقرات اسامی اولاد اسمعیل مذکور است باین تفصیل بنایوت

وقیدار واودبیل ومبسام ومشمع ودوما ومسا وحدد

وتیما ویطور ونافیش وقدما مؤلف گوید که غرض از نقل این فقرات

اسمعیل
این است که ناظر در این رساله مطلع باشد که قیدار از فرزندان

انبیاء
است ودر این مقام تصریح باینمطلب شده باب ۱۷ در ذکر اخبار

ست
بر بعثت پیغمبری عظیم الشان واینکه آن پیغمبر از غیر بنی اسرائیل ا

که
بدانکه در سفر پنجم توریة شوفطیم بعد از ذکر وصایای حضرت موسی بقوم

چنین

چنین وچنین کنند در تنازع وترافع محاکمه ومرافعه بروید بنزد

همین
حاکمی که در بیت المقدس ساکن است تا حکم کند میان شما بشریعت

توریة وشرع بلیغ فرموده است از متابعت کردن منجمان واسطرلاب

بینان وفالگیران وساحران وامثال اینها مذکور است که نابی

پیغمبری
میقربخا ماخیخا کاموفی یاقیم لخا ادنای الهیخا الو تشماعون یعنی

بشنوید
از میان تو از برادران تو مثل من برانگیزاند خدای خالق تو از او

وبعد از آن میفرماید ککل اشر شائلتا معیم ادنای الهیخا بحورب

بیوم هقاهال لیمور لا اسف لشموع ات قول ادنای الهای

وات هااش هگدولا هزات لا ایره عود ولا اموت ویومر ادنای

مبعوث
الای هطیبو اشر دبرو وحاصل معنی این فقره اینست که خبر

شدن آن پیغمبر همین رسید در روزی که در پای کوه سینا جمعیت

نمودند و بدیگر احادیث عرض کردند که ما را دیگر طاقت شنیدن

آواز خدای خالق خود دیدن ایشان یعنی صاعقه و برق نیست زیرا که

میترسیم که از هیبت آن بمیریم و فرمود خداوند عالم که نیکو گفتند

این قوم گویا که قوم بنی اسرائیل چنین تصور کرده بودند

هر وقت و بر هر پیغمبری که وحی نازل شود باید بوضع نزول

الواح بوده با صاعقه و برق و آوازها باشد لهذا استدعا و التماس

رفع این حکم نموده خواستند که طریق نزول وحی با این وضع نبوده

باشد خداوند عالم بر ضعیفی ایشان رحم نموده فرمود که خوب گفتند

ایشان را مژده داده فرمود که اینکه در آیه نابی اقیم فرموده خبری

بود آنکه از میان

بود آنکه برانگیزانم برای ایشان از میان برادران ایشان و سخن گوید با ایشان معلوم

میشود که گویند این سخن باید غیر بنی اسرائیل باشد اگر غرض

از بنی اسرائیلی بودی بایست در همه جا بجای لاهم لاخم بگوید

یعنی پیغمبری بر میخیزانم بشما از میان برادران شما سخن گوید بشما

چونکه بشما نگفته و با ایشان گفته غرض ایشان تمام خلق عالم است و بنی

اسرائیل هم داخل خلق عالمند چنانچه در قرآن مجید فرموده و ما ارسلناک

الا کافة للناس که نابی اقیم لهم میقرب احیهم کاموخا ونا تتی دباری

بفیو ودبر الهم ات اشر صونو یعنی پیغمبری مبعوث میکردانم با ایشان

از میان برادران مثل تو و بدهم کلام خود را بدهن او و سخن

گوید با ایشان آنچه را فرمادهم او را و چون در مقامی که وحی بدهن

ت / شد
پیغمبر کذارده شود در حین نزول ان علامات واینها با ان نباشد
خدا
که تمام خلق انرا ملاحظه نموده بفهمند که ان وحی از جانب
امد
است چکونه انرا قبول خواهند کرد والبته در مقام خواهند
لهذا میفرماید که واهایاه هاایشر اشر لا ایشمع ال دباری
اشر یدبر لشمی انوحی ادرش معیمو انخ هنابی اشر بازید
لدبر ذا باشمی ات لا اصیو یتولدبر واشر یدبر بشم
الهیم احریم ومت هنابی ههو یعنی باید ان مردی که نشنود سخن
او
مرا انچه بفرماید ان پیغمبر فرستاده من بنام من انتقام میکشم از
ن
اما ان پیغمبری که دعوی دروغ کند بسخن کفتن بنام من انچه فرما
شود
نداده باشم او را بکفتن وانچه سخن کوید بنام معبودان دیکر کشته

ان پیغمبر

ان پیغمبر و چون ازان فقره مستفاد شد که سخن کوینده بنام شخص
منکر او
خواهد بود یکی ان فرستاده برحقی که خدا او را فرستاده باشد واز
خود
انتقام خواهد کشید دویم انکه مبتنی بوده بدروغ سخن خدا را بر
برای
بندد وچنین کسی واجب القتل وکافر است وتمیز میان این دو نفر مشکل واز
وکسی
هر کس متیسر نیست وبا وجود این اطاعت وپیروی پیغمبر بر هر فرد واجب
را
از این تکلیف معاف نشده لهذا باید علامتی نصب شود که هر کس
از دروغ
میسر باشد که بواسطه ان در مقام تحقیق برامده راست کو را
کو تمیز نماید وبایدان علامت چیزی باشد که فهمیدن ان از برای
نبوده
هر کس اسان بوده طلب کردن ان نیز از پیغمبر محتاج باشبا فراوان
نی
باشد تا هر فرد را جدا جدا ممکن شود که در مقام امتحان براید وباسا

اورا فهمیدن میسر شود پس خداوند عالمیان انخبر را از همه انسان بوده
اختفا فرموده معجزه را اختفا بغیب قرار داده چنانچه که وحی
توم بیلیا الخا ایخاه نبیع اث هدابار واشر لا دبیر وادنای اشر
یدبر هنابی بیشم لما ادنای ولا یهیه هدابار ولا یابو هو هدابار
باراشر لا دبیرو ادنای بزادون دبیرو هنابی لا تغور
میمنو یعنی اگر بگوئی خود که چگونه بدانیم ان سخن را که نفرموده
خدا انچه سخن گوید ان پیغمبر بنام خدا و نشود ان سخن و بوقوع
نیاید ان همو سخنی است که نگفته است انرا خدا و بیجا گفته
ان پیغمبر مترسید از او یعنی ان پیغمبری نیست که خدا از منکر او
انتقام کشد مؤلف گوید که در اخر توریت من کو راست لا انام

تابی موود

تابی موود بیسرائیل گوشه یعنی بر نخیزد پیغمبری دیگر از بنی اسرائیل مثل موسی
از این تابی مفرلجا داز این تابی اقیم که در ورق قبل ذکر شده این تابی
مفرلجا دا حضرت ازخود خبر بنی اسرائیل را داده اند واین تابی اقیم را هم
خدا خبر داده بود واین ثابت است که پیغمبری مثل حضرت موسی باید
هم رسید در این ایه هم فرموده مثل موسی کسی از بنی اسرائیل هم نخواهد
رسید یعنی ان پیغمبری که خبر داده شده از بنی اسرائیل هم نخواهد رسید از
غیر بنی اسرائیل هم خواهد رسید چنانچه در همین ایتهای قبل فرموده
از برادران توم خواهد رسید چون در دو موضع از ایات مذکور
تصریح شده که ان پیغمبر موعود مثل موسی خواهد بود از غیر بنی اسرائیل
بوده باشد و چون علمای بنی اسرائیل چنین میگویند که ان پیغمبر باید

از سلسلهٔ ایشان باشد و در این مقام سخنی چند ایراد می تواند نمود
که ذکر آنها و جواب آنها ضرور است اول آنکه لفظ لاقام در این
آیه صیغهٔ ماضی و معنی آن اینست که برنخواست نه اینکه برنخیزد
و جواب آن اینست که در لغت عبری لفظ ماضی است بمعنی مستقبل
بسیار استعمال میشود چنانچه در لغت عربی هم استعمال این شایع است دوم
آنکه غرض در این مقام معنی استقبال است این است که در بنی اسرائیل
که مراد حضرت یعقوب است پیش از موسی پیغمبری نبوده مگر حضرت
یوسف و علمای بنی اسرائیل به پیغمبری یوسف اعتقاد ندارند و آن
را پیغمبر نمیدانند و بر تقدیری که آنحضرت پیغمبر بوده باشد معلوم نیست
که مقصود از این آیه ترجیح حضرت موسی بر یوسف به تنهائی

بجمیع

پس غرض لاقام معنی استقبال است نه ماضی دوم آنکه تتمهٔ آیهٔ لاقام
چنین است کماشر یداعو ادنای پانیم ال پانیم یعنی که معلوم کند او را رو برو
و مقصود از این آیه اینست که پیغمبری برنخیزد و از بنی اسرائیل مثل موسی
که سخن بگوید با خدا رو برو و از این لازم نمی آید که در هیچ صفت مثل
موسی نبوده باشد بلکه همین کلیم الله بودن مثل موسی نخواهد بود پس صحیح است
که این پیغمبر مثل موسی است در سایر صفات و مثل موسی نیست در سخن گفتن
با خدا رو برو و کلیم الله بود و جواب میگوئیم که این تاویل کمال مباینت با
اعتقاد بنی اسرائیل دارد زیرا که ایشان موسی را بهترین خلق اولین میدانند
و قائل نیستند که کسی با دنی مرتبهٔ حضرت موسی تواند رسید و اعتقاد
باین معنی از اصول دین ایشانست چنانچه بعضی از علمای ایشان تصریح نموده

نند پس این تأویل حکمی خواهد بود بدون رضای طرفین وایضاً میگوئیم
که آنچه در آن آیات از وصف پیغمبر موعود مذکور است که سخن خود را
بدهن او میگذارم ظاهر معنی آن اینست که با او رو برو سخن خواهم
گفت پس معنی چنین خواهد شد که آن پیغمبر مثل موسی باشد در اینکه خدا
او را معلوم کند رو برو و بیواسطه وایضاً میگوئیم که بنا بر این تأویل
باید که پیغمبری از بنی اسرائیل بغیر از حضرت موسی با خداوند جلیل مناجات
نکرده باشد و چنانچه مناجات هم کرده باشد جواب نشنیده باشد و اینچنین
باطل است که بسیاری از انبیا بعد از موسی با خدای خود مناجات نموده‌اند
و از آنجناب سؤالها و خواهشها نموده‌اند و جوابها بیواسطه ملک نایل
گردیده‌اند چنانچه از تورات و کتب سایر انبیا معلوم میشود از کتب انبیا

چند ظاهر

چند ظاهر میشود که هیچ پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بیواسطه ندا نشنیده‌اند
الا دانیال الا آنکه مراد از مثل خویش بودن این باشد که مثل موسی
در اینکه مبعوث است بر خصوص بنی اسرائیل نه همه قومها و امتها هر چند در
مرتبه و شان و سایر صفات مثل حضرت موسی نبوده باشد و بر این تقدیر
میان اثنین منافاتی نیست جواب گوئیم که آیا آن پیغمبر صاحب شریعت
تازه غیر از شریعت حضرت موسی خواهد بود یا بر همان شریعت مبعوث
خواهد شد تقدیر اول خلاف معتقد بنی اسرائیل است زیرا که ایشان
شریعت حضرت موسی را همیشگی میدانند و مطلق تغییر آن شریعت راضی
نمیشوند و تمام نزاع ایشان با سایر فرق عالم بر سر همین مطلب است چنانچه
بعد تفصیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و بر تقدیر ثانی

مناسب چنین بود که لفظ نابی که صیغه مفرد است در این مقام
من کور نشده بصیغه جمع ادا کرده زیرا که جمیع انبیا که بعد
از حضرت موسی مبعوث شده اند در این صفت شریک و ذکر
یکی ترجیح بلا مرجح است پس لابد باید که این پیغمبر را صفتی
دیگر بوده باشد که در آن صفت با حضرت موسی شریک باشد
و سایر انبیا در آن صفت شریک نباشند تا موجب ترجیح تواند
شد و هرگاه این معنی معین و معلوم شد در بحث و سیم ان نظر کرده
خواهد شد چهارم آنکه لفظ میقرب اصحیم دلیل بر اینکه آن پیغمبر باید
از بنی اسرائیل باشد جواب گوئیم که جمیع بنی آدم برادرانند و در توریه
مکرر اولاد عیص را که برادر حضرت یعقوب است برادر بنی اسرائیل

خواند

خواند چنانچه در اواسط پاراشه الّه هدباریم از سفر پنجم میفرماید
کی واِت هاعام صَو لِمُور اتم عوبریم بکبول احیخم بنی عساو
دم حن در چند آیه بعد اینهم اولاد عیص را برادران ایشان خواند بلکه
ادوم را که طایفه ای از کفار و از اولاد حضرت ابراهیم هم نیستند و در
موضع از توریه برادر بنی اسرائیل خواند یکی در پاراشه ذوت
حوقت از سفر چهارم در آنجا که مذکور است که ویشلح موشه ملاخیم
ملاخیم میقادش ال ملح ادوم کوه امار احیخا یسرائیل و دیگر در
پاراشه کی تصا از سفر پنجم آنجا که میفرماید لا تتعب ادومی
کی احیخا هو و دیگر اینها مواضع هم مذکور است پس ذکر
اینکه باید آن پیغمبر از برادران ایشان باشد چه دلالت دارد

برانیکه از بنی اسرائیل خواهد بود والله اعلم بحقایق الامور وایضا
در فصل چهل و دوم کتاب شعیا مذکور است آیه که ترجمه اش اینست
اینک بنده من اعانت کنم او را برگزیده من پسندیده جان من
بدهم او را روح خود و شریعت از برای قومها بیرون آورد و این صریح
است در اینکه شریعت آن بنده غیر شریعت موسی است بجهة آنکه موسی
مبعوث بر قوم خاص بود وایضا در فصل پنجاه یکم کتاب شعیا مذکور
است که ترجمه اش اینست بشنوید بمن ای قوم من ای امت
من از من گوش کنید که دستور از من بیرون خواهد آمد و شریعت
خود را از برای روشنائی قومها قرار خواهم داد که ترجمه اش
اینست که بنویس وحی را و واضح بنویس بر لوحها تا آسان

باشد

باشد خواندن آن بر قاری که دیگر پیغمبری بوعده هست و
گفتگو خواهد کرد از قیامت و دروغ نخواهد گفت اگر دیر کند
امیدوار باش که او آمدنی و دیر نمیکند هر که سخت روحی کند
و با او شایسته نباشد با آنکس حال او یعنی مستحق کشتن است و خوبان
ایمان آورده با او زندگی کنند مؤلف گوید که آنچه در این آیه از
کتاب حیقوق مذکور است گویا تاکید و تجدید همان خبر است
که از توریه نقل شد زیرا که منکران شخص موعود را در دو
موضع واجب القتل یاد کرده و ما این آیه را با آیات کتاب سویاد در
موضع دیگر ذکر خواهیم کرد با آنچه از این هر دو استنباط میشود
وایضا در صحیفه دانیال تصریح باینکه حکم توریه نسخ خواهد شد

میکنیم وحواله بموضع دیگر می نمائیم بدانکه عمدهٔ دلیل بر
اینکه شریعت توریة ابدی نیست ونباید نسخ شود اینست که عام
توریة مقید است باینکه باید در زمان بودن بنی اسرائیل در
زمین کنعان ومعمور بودن بیت المقدس بعمل اید که جمیع احکام
نیز وابسته به بیت المقدس است وچنانچه حکم توریة ابدی می
بود تقیید بزمان ومکان معنی نداشت با وجود انکه در چند ایه از
ایات توریة می گوید که دست بنی اسرائیل ازان زمین کوتاه خواهد
شد ومال ان ایات را نقل خواهیم کرد وانچه الحال علمای بنی اسرائیل قرار
داده شد ودر سایر بلاد بعمل اورند محض اختراع وازدید عتهای
ایشانست ودر توریة وسایر کتب معتبره از این عبارات اثری وا

[illegible]

متداوله

متداوله میان یهود را بثبوت میرسانیم ودر فصل سوم جواب اد
ادله که برابدی بودن توریة اقامه نموده شد میگوئیم وبالله التوفیق
فصل اول در اثبات مقید بودن حکم توریة بزمان بنی اسرائیل در ارض بیت
المقدس در پاراش واتحنن که از سفر پنجم توریة است مذکور است که حضرت
موسی بقوم میفرماید رأه لیمدتی اتخم حوقیم ومشپاطیم کاشر صیونی
ادنای الهای لعسوت کن بقرب هاارض اشر اتم باییم شاما لرشتاه
یعنی ببین اموختم بشما رسومها وشریعتها چنانچه فرمود مرا خدا
خالق من بکردن این چنین در میان زمینی که شما می ائید انجا برای
میراث گرفتن ان زمین غرض زمین کنعان است وایضا بعد چند ایه مذکور است
که یوم اشر عامدت لفنی ادنای الهخا بحورب باخور ادنای الی

از همان سفر که پاراشی داه نوخی است مذکور است که الّه هحوقیم
ده مشپاطیم اشر تشمرون لعسوت بارض اشر ناتن الوه ابوتخا
لخا لرشتا کل هیامیم اشر اتم حییم عل ها ادما ایعنی از رسومها
خدای
و شریعتها که باید نگاه دارید برای عمل نمودن در آن زمین که داد
گانی
خالق پدران شما تو میراث در همان روزها که شما زند
پنجم
نمائید بر ان زمین و ایضا در پاراشی و یلخ مشد که پاراشی نهم از سفر
است در موضعی که حضرت موسی در بیابان تیه در وقت رحلت خود
ب میفرمایند
بنی اسرائیل را جمع نمود وصیت میفرمایند بحضرت یوشع خطاب نموده
هقهل ات هاعام هاانشیم وهناشیم وهطف وگرخا اشر بشعا
رخا لمعن یشمعو ولمعن یلمدو ویاراو ات ادنای الهیخم وشا

مرو لعسوت ات کل دبری هتورا هزوت وبنیهم اشر لا یادعو
حییم
یشمعو ولمدو لیراه ات ادنای الهیخم کل هیامیم اشر اتم
عل ها ادما اشر اتم عوبریم ات هیردن شاما لرشتاه یعنی
در
جمع کن مر این قوم را مردان و زنان و طفل و غریب که در
بترسند
وازهای تواند از برای آنکه بشنوند برای آنکه بیاموزند و
این
مر خدای خالق شما را و نگاه دارند برای عمل کردن مر سخنهای
ترسیدن
توریت را و پسرهای ایشان که ندانستند بشنوند و بیاموزند برای
که شما
مر خدای خالق شما را همه روزها که شما زنده نمائید بر آن زمین
عبور کنند کانید مرد و خانه بردن بان زمین برای میراث گرفتن
ست
مولف گوید که رود خانه بردن مابین تیه و زمین کنعان واقع ا

و بنی اسرائیل بعد از رحلت حضرت موسی و هرون از آن رود خانه
گذشته داخل زمین کنعان و بیت المقدس شدند و از این قبیل آیات
در توریه بسیار است که هرگاه باید تمام آنها نقل شود از ثلث توریه
نوشته خواهد شد و طالب حق و خالی از تعصب را همین قدر کافیست
و چنانچه تعصب پرده پوش دیده بصیرت کسی باشد او را از مطالعه
جمیع کتب سماوی نفع نخواهد بود و علاوه بر این آیات که بر سبیل عموم
مقید به بودن بنی اسرائیل در آن زمین بسیار از احکام ایشان مخصوص
مقید به بودن در آن زمین و بعمل آوردن نعل آنها موافق شریعت
توریه در غیر آن زمین ممکن نیست از الجمله احکام زن نفسا و مستحاضه
بعد از ایام معین قربانی کند تا پاک شود چنانچه در اوایل باب ش

تزویج

تزویج که باراستن چهار ماه از سفر سیم توریه است بعد از آنکه ایام نشستن
و پلید بودن هر یک از زاییدن پسر یا ما دختر را معین فرموده میفرماید
که حاصل معنی آن اینست که در وقت تمام شدن ایام او بیاورد بره یکساله
برای قربانی عولا و بچه کبوتر یا کبک برای قربانی خطا بدر خیمه میعاد پیش کوهن
تا نزدیک آورد آنرا پیش خدا و کفاره خواهد بر آن زن تا پاک شود از آن پلیدی
خون خود و هرگاه دست رس به بره نداشته باشد دو بچه کبک یا دو بچه کبوتر
یکی بجهة قربانی عولا و یکی بجهة قربانی خطا به پیش کوهن بیاورد و کوهن
برای او کفاره خواهد تا پاک شود و از این فقرات صحیح است که باید تطهیر زن
نفسا در خیمه میعاد که بیت المقدس است بدست کوهن که اولاد هرون
خادم بیت المقدس است بعمل آید و بدون آنها از این طهارت حاصل نخواهد

شد و اینهم در آواخر پاراش مصورا یم که پاراش پنجم از آن سطر است طهارت
از جنابت و حیض ولانیز موقوف باعمالی که باید در بیت المقدس
بدست کوهن بعمل آید ذکر فرموده و از انجمله حجهای ایشانست که در
تفصیل آنها پرداخته نیست و هیچ یک آنها مقید باستطاعت نشده بلکه
بر همه کس واجب است کعرب الله آنها را بعمل بیاورد و جواب آنها
مستلزم است که در هر سال سه دفعه در آن زمین حاضر شده بان
اعمال قیام نمایند و ذکر آنها در آخر پاراش راه انوخی است و از جمله
آنها احکام عیدها است که بنص صریح توریة حضور در زمین بیت
المقدس ممکن نیست و از انجمله قربانها است که بانواع مختلفه مذکور
و از جمله عبادات و اضحیه ایشان است اگر کسی بگوید این تاکیدها مخصص

قربانیست یعنی قربانی را غیر از زمین بکند در جای دیگر جواب میگوییم یکی آنکه قبل
از این آیه هیشام تخابیم من کورست و اول این آیه دهایا قوم اشر یجیر
ادنای تو جهم اشر ایست باشد این مکانی را که برگزینید خدا شیم خالق شما
انجا بیاورید همه آنچه را که من فرمان دادم شما را و قربان اولاد شما
و ذبحهای شما ده یکهای شما نحاو و تحفه دستهای شما و همه برگزیدهای نذرها
شما آنچه نذر کنید بر اخد حال از این لم بهانانا است غرض قربانی تنها
نیست غرض این نیست که آنچه را که حضرت موسی حکم کرده بر بنی اسرائیل فرمود
تمام حکمها محقق آن زمین است باید در زمین بیت المقدس بعمل آید
غیر آن زمین ماذون نیستند و هر اعمالی را که در غیر آن زمین بعمل بیاورند
چون بدعت است معصیت حساب میشود نه اطاعت و عبادات و همه آنها

تصریح شده که باید در زمین بیت المقدس بعمل آید بلکه در اوایل پاراش
راه انوخی ایر مدکور همیشه هیشام لخا بن تعله عولوا اتخا بخل ماقوم
اشر توشه کی ایم بمقوم اشر یبحر او نای باحد شبا حلیخا شام تعله
عولوا اتخا وشا تعسه کل اشر انکی مصوا کا یعنی احتراز کن مبادا
بهر جا قربانی عولای خود را بهر مقام که ببینی مگر بمقام که اختیار
خدا در زمین یکی از تو انجا بالا بر قربانی عولای خود را و انجا
بکن انچه میگویم تو را مؤلف گوید که غرض از ان مکانیست که بیت المقدس
ساخته شود و نیز از انجمله است زکوة دادن و نذر بعمل آوردن و صدقه
مستحبه و بسیاری از احکام که ذکر انها خواهد امد و نشان دادن مواضع
انها از توریه موجب طول خواهد بود بلکه بیشتر از انها در چند موضع

مذکور شده

مذکور شده و هر که خواهد بپاراش راه انوخی رجوع کند تا کثرت
احکام مطلع شود و مقید بودن همه را بزمین بیت المقدس بجا
ملاحظه نماید و از برای طالب حق انچه نقل کرده شد کافیست و من
الله الاستعانه و در کتاب یوشع پیغمبر مذکور است که وهشبتی کل
مسوسا حکاه رشاه شبتاه وکل معداه یعنی باطل خواهم کرد همه شادی
های ایشانرا و حجتهای ایشان و ماههای ایشان و شنبهای و عیدهای ایشانرا
و این ایه صریح است در انقراض شریعت بنی اسرائیل مقید و محکم
در اثبات اینکه عبادتی که اکنون میکنند بنی اسرائیل و در میان ایشان
متداول است اختراعی است باید دانست که انچه بالفعل مستمسک علماء
یهود است که هیچ یک از انها داخل توریه نیست و گفته اند که مجموع

انها شصت بابست که لااقل چند برابر توریة است وان فرمانها (ان)
عهد موسی تا هزار سال بوزبانها جاری ودر سینها نقش بوده (وبعد)
از انقضا ان مدت طویل علما ان را در قید کتابت کشیده مسمی (بمشنا) کردانیدند
واقل انکه اینست که مشنه قبیل توراه سینی امسار اه لیوشع
ویوشع لن قنیم یعنی موسی کرفت توریة را از سینا وسپرد بیوشع
ویوشع سپرد به پیران واین عبادات که بالفعل در میان بنی اسرائیل
نیاست از انکها است وبا وجود این خود قائلند که این عبادات در (زمان)
ابادی بیت المقدس اول بوده وبعد از خرابی بیت المقدس اول بنا (شده)
واینمعنی بسببا پریشان وبچند وجه مردود است اول انکه جمیع انبیا
از حضرت موسی ویوشع وساير انبیا بنی اسرائیل که بعد از این دو

بزرکوار

بزرکوار مبعوث شده اند فرموده اند که برپا دارید احکام توریة را
وازان مشنا هیچ خبری واثری نیست وهرکاه انهم داخل شریعت و
احکام مبعوث بایست در یکموضع سفارش برپا داشتن ان نیز (شده)
باشد واکر اغماض کنند کوید که چون ان احکام نبایست در ان زمان (یعمل)
ایشان در زمین بیت المقدس بودن بایست احکام توریة عمل نمایند
فلهذا جمیع انبیا سفارش باجرا بایست و نیا بیست در ان زمین وود (از زمان)
بعمل اید فرموده ان دیکر را کذاشته اند وان جهة است که از احکام
مشنا هیچ اثری در کلام انبیا نیست جواب میکوییم که در چندمو (ضع)
از توریة مذکور است که شما بسبب نافرمانی از بیت المقدس پراکنده
خواهید شد ودست شما از این زمین کوتاه خواهد شد از انجمله (در)

پاراش واتحتی از سفر پنجم من کو راست که هعیدتی باخم هیوم
اِث هشامیم واَث هاارض کی ابود توبدون مهر معل هاارص
اشر اتم عوبریم اِث هیردن شاما لوتیشتاه لاتان نحون
یامیم عالیها کی هیشامد تیشامدون یعنی گواه میکیرم بشما امروز
این آسمانها و زمینها که پراکنده و گم میشوید بتعجیل از بالای
آن زمین که شما میکذرید مر پردن را بآنجا برای میراث گرفتن
(نیست) آن زمین طول نمیکشد ایام بودن بران زمین که نیست میشود
شدید وهم چنین در پاراش ولخ مشه از سفر پنجم میفرماید که
هیکدتی لاخم هیوم کی ابود تابیدون ولا تاریخون یامیم علها آذا
(بشما) مااشر اتا عوبر اث هیردن لابوشاما لوریشتاه یعنی اعلام کردم

امروز که پراکنده میشوید پراکنده شدنی طول نمیکشد ایام ماندن
بران زمین که تو میکذری در خانه بردن را بآمدن بآن زمین برای میراث
گرفتن آن و آیا دیگر همین مضمون در توریت و سایر کتب انبیا آمده گویی
هر که رجوع کند و ایضا در توریت و کتب سایر انبیا مکرر مذکور
کرده (را) که بنی اسرائیل بیفتند و هرگز برنخیزند و ما نعوذ بالله تعالی بعضی از آنها
(نیست) در باب علیحده نقل خواهیم کرد و الحال میکوئیم که با وجود این مراتب با
لااقل در یک موضع از این مواضع همین تدرمند کو باشد که در توریت
(بشما) کوتاه شدن دست شما از آن زمین عمل کنید باشد یعنی که زبانی
سپرده شد بلکه میکویند که جمیع آنچه در عالم خواهد شد انبیا خبر
(بعث بشر) داده‌اند مثل آنکه میکویند ما شیح بیرون خواهد آمد و عمل

و اینهم اعتقاد بنی اسرائیل است که اینها الفاظ های [illegible] را از اصحاب [illegible] رد نقلها را از [illegible]

توریة خواهد نمود پس چگونه میتواند بود که با وجود اخبار هیچ یک
از انبیا جز از احکام منسوخ نشده خبر شریعت ماسیح که باتفاق
فاسد ایشان شریعت توریة است داده باشند و حال آنکه هیچ احتیاج
بخبر دادن منسوخ و بجهة اینکه آن احکام در زمان حاضر در بود که
احدی از انبیا در میان بنی اسرائیل نبود و تمام حبران و سرکردگان بودند بلکه جمیعین
جمهوران تاکید و سفارش کردن باقامهٔ توریة هم بسیار در هر زمان بود بجهة
اینکه تا بیت المقدس برپا بود همیشه پیغمبری بود که خلق را هدایت نماید
و ایشان را بمنزل نجات رساند و بعد از خرابی بیت المقدس اول انبیا از ایشان
منقطع شد و اعتقاد ایشان اینست که در بیت المقدس انبیا نداشتند باوجود
اینکه در تاریخ یوسف ابن کوریان که تاریخ معتبر ایشانست دو هم چنین

دوران

دوران هم مذکور است که حضرت عیسی و حضرت زکریا و حضرت یحیی
علیهم السلام در بیت المقدس ثانی بودند اگرچه اسم حضرت عیسی در آن
تاریخ مذکور نیست اما اسم حضرت زکریا و یحیی مذکور گشته و چون حضرت
زکریا و یحیی بشارت دهنده بظهور حضرت عیسی بودند اسم ایشان را هم از میان
انداخته اند و در هیچ موضع اسم ایشان هم مذکور نیست مگر در تاریخ مذکور که
مصنف بدل نا انداخته و اسم ایشان را بتقریب مذکور ساخته است و ایضا
در توریة و سایر کتب حکایات انبیا از احوال ماضیه که بجهة نفعی ظاهر
بر نقل آن متصور نیست هست پس چگونه میتواند که از این احکام
با وجود شدت احتیاج ساکت باشد و اگر آن اغماض کنند ابرام نموده
ثانیا بگویم که لفظ توراة در لغت عبری بمعنی دستور است و جهه مانع

مل
از انکه ان سفارشات انبیا تورا مذکور شده بمعنی لغوی بوده شا
خصوصی
توریه ومشنا هر دو باشد نه انکه حمل بر معنی اصطلاحی نموده باشد
در
توریه از ان فهمیده شود چو امیگوئیم که بیشتر بلکه تمام از انچه
وکلمه
سفارشات انبیا مذکور لفظ هتورا هزرت است ولفظ ها
یه
وکلمه هزرت هم هر دو اسم اشارتها است یعنی این توریه همین تور
چنانچه
وبا وجود لفظ دال بر اشاره چکونه حمل بر معنی عام میتوان نمود
به تنهائی
در اوایل پاراش اقری سادیم اواخر توریه است فرموده ولشما
ورت
من این شرط را اکردم بلکه همه بنی اسرائیل در انجا گفته هیت هز
ردسا
ولفظ ها در هر دو کلمه اشان است پنج شش ایه چند فرموده و
بد
بو کل ها الاهکنو با بسیفر هزه عرضی بنیست که حضرت موسی میفرمایا

که الامت

کدالامت توریه نکنید تا ثابت شود بر شما هم نفرینها که نوشته است
ب
در این کتا هفت هشت ایه بعد هم گفته تعسون ایت کل دبر
ض
هتورا هزئت یعنی بعمل بیاورد در همه سخنهای این توریه را غر
هتورا
از این پاراش و پاراش اخر توریه قریب به بیست وسه مکان لفظ
راست
هزئت مذکور است دیگر انکه در تواریخ وکتب بنی اسرائیل مذکور
د
که چون در خرابی اول بیت المقدس بنی اسرائیل باسیری افتادند وهفتا
بر
سال در زمین بابل ماندند بعد ازان کورش پادشاه بر بخت النصر را
کشتند
طرف نمود کورش مجوس ایشان را مرخص کرده به بیت المقدس بر
بودند
وچون بان زمین رسیدند توریه بالکل حفظ خود را نیز فراموش نمو
نکه
ودر با دیه حضرت دراند یشه چاره جوئی سرگردان میکشتند تا

عزیر که توریة را از حفظ داشت و فراموش نکرده بود ثانیا بجهة ایشان
نوشت و در صورتی که کتابی را که سالها معمول بایشان بوده در هفتاد
سال فراموش کنند و محتاج شوند باینکه شخصی ثانیا او را بجهة ایشان
بنویسد که چگونه ممکن است که مشارالیه بان بزرگی لااقل باید برابر
توریة باشد در دو هزار سال در حفظ نگاه داشته باشند و این وجه
اول اگرچه استبعاد است اما در مقام افاده یقین میکند و اکثر علماء بنی
اسرائیل گفته اند که وقتیکه بنی اسرائیل از اسیر بابل نجات یافتند و بزمین کنعان
آمدند خط عبری را بالمره فراموش نموده بودند و این خط که الحال
مینویسند بخط آشوریة مشهور است یعنی خط همان جماعت زمین
بابل سیم اینکه در چند موضع از توریة مذکور است که چنینی

از احکام

از احکام توریة را کم و زیاد میکنید پس اگر احکام مشنا موافق و مطابق
احکام توریة است پس دلالت بر چیزی در باب انچه در توریة است ندارد
و اگر مخالف با توریة است عمل بان مستلزم زیاد و کم شدن توریة است
و نقص توریة میگردد و دخواهد بود چنانکه در پاراشی شوفطیم از سفر
پنجم از جمله وصایا حضرت موسی بقوم ایشان مذکور که حاصل معنی ان اینست
که هرگاه امری بر تو مشکل شود برو و سؤال کن از کوهن بیت المقدس تا در ان
مقام از این توریة حکم کند و تاکید بسیار میفرمایند که انچه گفتار تو دینی
را کوهن بشما اعلام نماید عمل کنید و بهیچ میل مکنید و چنانچه احکام دیگر
میشود بنا نیست تحقیق توریة داده شود بلکه لااقل حکم مطلق بایست
مذکور شود پنجم انکه در کتاب یوسف ابن کوریا که از کتب معتبر ایشان

است مذکور است که در اواخر بیت المقدس ثانی بنی اسرائیل

ل
دو گروه شدند طایفه که ایشانرا باروشیم میگفتند بعضی از اعمال

بودند
و عبادات بعمل میاوردند و ان طایفه دیگر که باسم فوارشیم مذکور

ل
بر طایفه اولی انکار منیع نموده از ایشان دلیل بر شرعیت ان اعمال

می طلبیدند و ایشان مستمسکی بغیر از عمل اباء و قول نداشتند فوارشیم

توریه
انرا قبول نکرده سخن ایشان بود که انچه مسطور میکویند در

وقتال
نیست و انچه در توریه نیست دلیل نخواهد بود اخر الامر بجدال

خدا
کشید خلق کثیر بقتل رسیدند و چنانچه این همه احکام از جانب

بکرسی
بود طایفه باروشیم بابیست بان استهسال جستن سخن خود را

تاریخ
نشانند و فوارشیم دانیم بعد که بر انچه غیر توریه باشد نماید صاحب

انکار

نوشته که

ودی
نوشته که بیشتر بنی اسرائیل از بزرکان و متمولان با فوارشیم بودند بعد

در
از
از فوت اباروشیم بودند با کمال بدانکه همه عبادات و احکام بنی اسرائیل

اصول
این زمان بجا عمل است که کمال اعتنا بانها میکنند بلکه انها را داخل

ربیه
دین خود میدانند و اعتنا باین احکام بسیاری از احکامی که در توریه

انرا
مذکور است بیشتر است اول عبادات هر روزه ایشانست که

یافت
نماز یومیه میخوانند   انکه هرکاه عیب خارجی در دربره دنبیه

ل
شود انرا حرام میدانند   انکه ذبح حیوانات را باید عالم بجمیع مسائل

نوشته
دینیه ایشان بکند و ذبح غیر چنین عالمی حرام است این جا عمل که

شده است و اعتماد ایشان هم بر این است در هیچ یکی از کتب انبیا

نی
اثری و نشانی نیست   انکه کوشت حیوانات را بالنیات

خورند حتی در یک سفره هم جمع نمیکنند وتا از خوردن یکی چند
ساعت نکذرد دیکری نمیخورد ودر خصوص نماز بوسیه خود
بیت ن
میکویند که این عوض انقربانهاست که در زمان اقامت بیت
بس که
المقدس واجب بود درین باب دلیلی اقامه ننموده بلکه خود قایلند
میکنند
دلیلی ندارند وحال سخن بیدلیل معلوم که چیست وانچه دلیل
ایشست
برانیکه ذبح را باید عالم بکند واکر عیبی در ذبیحه یافت شود حرام
که در توریت من کوراست که وزبحتا واخلتا کاشر صیو
دت
تیخا یعنی ذبح نمایید وبخورید چنانچه فرمودم تو را واین عبا
سند
فرمودم تو را علمای بنی اسرائیل درست او نیز خود کرده شد میکو
ن
فرمودم تو را جزو است لسانی غرض این عبارت نیست که چون

قبل از موسی

ند
قبل از موسی هر حیوانی را که بهر نوعی میکشتند با میمردی خوردند
وفرمودم
این فرمان امد که چنین ها مکنید بلکه بطریقی که کفتم تو را
ید
بعمل اورید یعنی بکردن ذبح نمایید که پاک وحلال بوده باشد بخورید
واز این قبیل کاشر صیو تخادر ددواهای توریت من کوراست
کاهو
واز الجمله در پاراش مشپاطیم جهت واقعه عید میوه نبدان کفته
خیمه
کاشر صیو تیخا ایض در پاراش کی تی سا اول بجهت اسباب واساس
میعایکی بجهت اداب عید فطیر نبدان ودر هر دو کفته کاشر صیوی
نشه
نی خا یعنی چنانکه فرمودم تو را وایض در توریت من کوراست که وا
قدش هیون لی وباسادر بساده طریفا لا توخلو الکلب تشلیخون
اوتو یعنی مردمان مقدس باشند برای من وکوشت در صحرا

افتاده و نحر شده مخورید برای سگ بیندازید بوالمحی انوا

وکاشف معلوم میشد که دلالت این آیات بر اینکه ذبیحه عالم

حرام است و هر گاه در وی ذبیحه عیبی باشد حرام است بحیره نحو

است این قدر هست که از مفهوم عبارت چند موضع از

تورات خلاف اعتقاد ایشان میشود فهمید یکی مفهوم همان این

ترد قدش که آن را دلیل پنداشتند و دیگر مفهوم این که در

پاراش همشپاطیم از فرد دویم مذکور است و ترجمه آنش این ست

که اگر شاخ زند گاوی را و بمیرد آن زن سنگسار کنید آن

گاو را و خورده نشود گوشت او و دیگر مفهوم این که در پاراش

کی تیسا مذکور است و حاصل آن نهی است از خوردن

ذبیحه کفار

ذبیحه کفار و خصائص ذبیحه کفار و خصائص ذبیحه غیر عالم حرامی بود

بر تحریم احتیاج بتخصیص ذکر حرام بودن این ذبایح بخصوص

وایضا در پاراش اَحَری موث از سفر سیم مذکور است که آیش الیش

می بن یشرائل و من هگر هگار بتوخام اشر یاصود صید حیا

او عوف اشر یأخل وشافخ اِت دامو وخیساهو بعافار یعنی

مردی از بنی اسرائیل یا غریبی که در میان ایشان جا گرفته است شکار

کند حیوانی یا مرغ که ماکول اللحم باشد و بریزد خون او را باید

بپوشاند آن خون را بخاک و از این آیه مستفاد میشود که شکار

کرده شده بنی اسرائیل یا کسی در میانه ایشان باشد و حلال بودن است

باشد از قبیل بندگان ایشان می تواند خورد هر چند در این

دلالت نوع خطائی هست واما در خصوص حرام بودن جمع میان
لبنیات با گوشت در بایبل این کلمه دانسته‌اند که لا تبشّل
گدی بحلب امو یعنی طبخ مکن بزغاله را با شیر مادر او و طرز
استدلال باین کلمه در میان علمای بنی اسرائیل بایی نحو است که
میگویند این کلمه در سه موضع از توریة مذکور است و در
موضع اول منع از طبخ فهمیده میشود و در موضع دوم از اکل آن
و در موضع سیم منع از جمیع انتفاع بردن بآن و هرگاه اینها فهمیده
نشود باید تکرار باشد و تکرار بی فایده خواهد بود و وهن و سستی
این استدلال کمال ظهور دارد زیرا که بسیاری از احکام و قصص
کتب سماوی هست که مکرر مذکور شده یعنی اینکه در توریة
حکمی که

حکمی که در ده دوازده موضع مذکور شده باشد موجود است و هیچ کس
بر آن تکرار نکند فهمیده و نگفته و بر تقدیری که نکته گفته شود
چه چیز دلالت دارد که این علت تکرار است و بعد از تسلیم آنچه
میتوان گفت آنچه گوشت بزغاله و شیر مادر اوست نه هر گوشت
و هر شیر و چنانچه راه استدلال را در اینجا بیان نکرده بودند و مثل
سابق مهمل گذاشته بودند حرفی از برای ایشان بلکه بشر بود خداوند
عالم بهمه کس دیده بینائی کرامت فرماید و همچنین استدلال کردن
بآیه دیگر که در توریة مذکور است و آن اینست که شور او سته
او را و آن بنو لا تشحتو بیوم احاد یعنی گاو و گوسفند را با بچه آن
در یک روز ذبح مکنید مثل استدلال سابق است بلکه اندکی از آن

پریشان تورات تمام تر از بولکه در این باب مطلق لیاقت نیست

فصل سیم در ذکر ادله که بر ابدی بودن توریت اقامه نموده شد
وجواب از انها بدانکه اعتقاد جمیع علمای بنی اسرائیل از متقدمین
و متاخرین اینست که شریعت حضرت موسی ابدیست و بعضی از
ایشان این اعتقاد را داخل اصول دین شمرده شد و دیگران
انکار نموده و گفته داخل اصول دین بودن این اعتقاد مسلم نیست
نهایت اعتقاد جمیع یهود انیست که شریعت موسی ابدیست و
متاخرین این طایفه در اثبات این مطلب ادله چند اقامه نموده شد
بعضی نقلی و بعضی عقلی و متقدمین ایشان اکتفا بادله عقلیه نموده
شد و از ان ادله نقلیه در کلام ایشان مطلقا اثری نیست بلکه

از کلام

از کلام ایشان معلوم میشود که چیزی که دلالت کند بر این مطلب
در کتب انبیا موجود نیست و اما ادله عقلیه ایشان اگرچه مناط حکم
و اتفاقی میان متقدمین و متاخرین ایشانست ذکر نموده جواب
از انها میگوییم و بعد از ان بادله نقلیه که متاخرین انرا یافته
و دلیل پنداشته اند پرداخته بعون الله از انها نیز جواب میگوییم
و من الله الاستعانة و التوفیق اما ادله عقلیه ایشان پس دلیل
بدانکه چون اعتقاد ایشان چنین است که هیچ مخلوقی بشان و مرتبه
و بزرگی حضرت موسی بوجود نیامده و نخواهد امد پس میگویند
که شریعت چنین کسی باید که منسوخ نشود زیرا که منسوخ شدن
شریعت بشریعت دیگر دلیل نقصان رتبه صاحب شریعت اول

است از صاحب شریعت خود و ما در جواب میگوئیم که تمام این دلیل
موقوف است بر اثبات همان مقدمه که اعتقادی ایشان است و ان
مقدمه ادعای مخصوص و هیچ دلیل ندارد و انچه منتهای دلیل
ایشان است این است که در توریة در سفر چهارم در پاراشی
بهعلوتخا مذکور است و ان در مقامی است که بنی اسرائیل
حضرت کلیم را متهم بصحبت داشتن با زنی که بر ان حضرت حرام بود
داشته اند و خداوند رحیم مهربان در مقام برائت ان بزرگوار
شد به هارون و مریم خواهر او میفرماید که چنین سخنان مگو
در باره پیغمبر خود که خدا با او سخن میگوید و چنین بنده من موسی
و اوست در همه خانهای من امین و معتبر رو برو سخن میگویم

بنور من

بنوری من نظر میکند چه سبب نترسیدید بسخن گفتن در باره بنده
من موسی و در دو آیه قبل از این آیات مذکور است که مشه عانا
و مئود میکول ها ادام اشر عل پنی ها ادامایعنی موسی بسیار
متواضع تر است از هر انسانی که بر روی ان زمین است و خلاصه
انچه از این آیات مستفاد میگردد اینست که موسی در نزد خدا
صاحب مرتبه بوده و کسی منکر این مطلب نیست و با انکه انحضرت پیغمبر
مرسل و صاحب کتاب و مرتبه رفیعه و شان بزرگ و کلیم خدا و افضل
انبیای انزمان بوده همه کس اقرار دارند و مطلقا احتیاج باثبات ندارد
و بنی اسرائیل را ضرور نیست که از برای اثبات این مدعا این کار شنیع
خود را که اسناد دادن چنین امری بچنان پیغمبر عظیم القدری

بوده باشد اظهار نماید سبحان الله ایا از خدا شرم و از خلق ازرم نکردند
استغفر الله ربی و اتوب الیه نهایت این مراتب ها منافات ندارد
بانکه کسی دیگر مثل انحضرت یا بهتر از انحضرت پیدا شود و ناسخ شریعت
انحضرت باشد بلکه عبارات اشعار [illegible] فی الجمله تا بیدی کند
وانیم میگوییم که چون بعد از این بادله قاطعه ثابت خواهد شد که
پیغمبری مبعوث بر جمیع بنی ادم خواهد گردید بعد از اثبات این مقدمه
همین دلیل لازم می اید که ان پیغمبر اشرف از حضرت موسی باشد چنانچه
تکلیف چندی بحضرت ادم شده بود و بعد در زمان ادریس تغییر کلی
بهم رسانید تا زمان حضرت نوح شد بر انحضرت هم تکلیف چندی
شد در زمان حضرت موسی و انحضرت بسیاری از تکلیفها ساقط بود

بودند

[illegible]

بودند هیچ یک ایشان عام نبودند که از برای جمیع خلق روی زمین همین
باشند باین جهت که هیچ یک از ایشان ابدی نبوده و صاحبان کتاب هم
علت هیچ یک دعای ابدیت بودن کتاب خود نکردند همین عام نبودن
و خواص بودن ناتمام بودن کتاب است چنانچه حضرت موسی خود در چندین
ایات تورات خود مکان معین و وقت معین از برای شریعت تورات
خود قرار داده چنانچه بعضی از انها در متن رساله در مقام خود
ذکر شده خلاصه کلام اینکه شریعت اسلام را من عند الله ندانند
باید معتقد بر طریق دهری باشد والا ممکن نیست این شریعت ان
جانب خدا نباشد چون خداوند عالم مخلوق بسیاری خلق کند
و این خلق را مانند حیوانات بر خود واگذارد و پیغمبر و کتاب بجهة

هیچ کس نفرستند که تا از جانب خدا مخبر شود نیز باشد و ان نبوت هم

مخصوص بنی اسرائیل باشد اگر چنین باشد پس در قیامت خداوند

عادل بغیر از بنی اسرائیل بر سایر خلق چه مواخذه تواند کرد نهایت

جمیع انبیا هر یک خبری از ظهور شریعت اسلام داده شد و همگی

شریعت اسلام را عام از برای کافه ناس و ابدی قرار داده شد وفی

الحقیقه وجود بعثت همگی آنحضرت جهت فراهم آمدن اسباب نبوت جناب

ختمی مآب علیه صلوات الله الملک الوهاب بود و هم از ادله عقلیه ایشان

اینکه معلوم است که غرض از بعثت رسل و انزال کتب بغیر از رسانیدن

احکام الهی بعباد و تمام احکام که فعل یا ترک آن موجب صلاح معاد و معاش

ایشان باشد نیست و در صورتی که پیغمبری مبعوث شد و تمام احکام

داد صلاح

را در صلاح معاد و معاش مدخلیت است رسانید ارسال پیغمبر

دیگر که ناسخ شریعت اول بوده باشد ممتنع است زیرا که آن پیغمبر

ثانی اگر امر کند بانچه پیغمبر اول بان امر کرده ناسخ شریعت اولی نخواهد

بود و اگر امر کند بغیر آنچه پیغمبر اول امر کرده است و حال آنکه مفروض

اینست که آن پیغمبر اول جمیع احکام را آورده است پس آنچه را پیغمبر

ثانی بیاورد مخالف صلاح و خلاف فرموده خدا خواهد بود و ظاهر

است که مدعی آن دروغگو است و قابل پیغمبری نیست پس هر گاه پیغمبری

بعد از آن پیغمبری مبعوث شود یکی از دو قسم خالی نخواهد بود یا اینکه پیغمبر ثانی

تابع پیغمبر اول و بر پا دارنده شریعت او خواهد بود چنانچه انبیا بعد از

حضرت موسی باینوضع مبعوث شدند و شریعت حضرت موسی را بر پا

بوده همان امر در وقت دیگر مستلزم فساد گردد پس پیغمبر اول در زمان
اول امر بیان نموده و پیغمبر ثانی در زمان ثانی از آن منع کند و هم
همین یوسف ابن البوه در بسیاری از کتابها عقاید خصوص یکی در
فصل اول کتابش و یکی هم در فصل چهل و دوم از گفتار چهارم کتابش
در باب آمدن ماشیح یکی هم در فصل بیستم از گفتار سیم کتابش در باب
ابدی بودن توریه با هامیم بسیار بحث کرده و گفته توریه حقیقت
و دلیل این دو مطلب را که یکی آمدن ماشیح و یکی ابدی بودن توریه
باشد داخل اصول دین قرار داده که منکر این دو مطلب کافر خواهد
بود ما هیچ دلیلی از انبیا در باب این دو مطلب نداریم مگر اعتقاد هر گاه
قول تو صحیح می باشد پس چرا ار محلل نام که در متقدمین زبان

از او کسی

از او کسی نیست و او منکر آمدن ماشیح شده کسی او را کافر نگفته است
و دلیلها بسیار چه از دمیم و غیر او از کتب انبیا از برای این دو مطلب
نوشته اند برای حجت خود و همگی را جوابهای موجه حسابی گفته دیگر
در فصل هجدهم از گفتار اول کتابش گفته که مذاهب در عالم بسیار
است باید معلوم شود حق کدام است آخر گفته هر یک را این سه
اصول داشته باشد او از جانب خدا است و الا فلا اول شناختن خدا
بدون نبی مرسل نیست سیم زندگی و بعد در قیامت که معاد باشد
مفسرین ایشان چند این باب اصول دین قرار داده اند در هیچ یک
عدالت خدا منکور نکرده شد نظر با اعتقاد ایشان بعدالت خدا جمع
غلیشر دکه دوم قول بانیکه شریعت پیغمبر تا تمام است کلام معنیست ی

زیرا که ان احکامی را که ان پیغمبر بیاورده در انوقت امدن انبیا
ضروری بوده باشد بر تقدیر اول مفاسد بسیار لازم می اید از انجمله
مخل کردن خدا وگمراه ومتحیر کردانیدن بندگان او وبی فایده بودن ارسال
پیغمبر وبر تقدیر ثانی ان شریعت تمام بوده نقصی نخواهد داشت
سیم انکه علمای بنی اسرائیل تصریح نموده اند که نسخ بسیار در احکام
الهی واقع شد واحکام بسیار بجای احکام دیگر جاری کردیده اند انجمله
یوسف ابن البود در فصل سیم از باب چهارم کتاب عیقاریم ذکر کرده که
تتبع کردند بر کتب سابقین کردیم ویافتیم که حلال خدا در وقتی حرام
میکردد وحرام در وقتی حلال میشود چنانچه بر حضرت ادم وفرزندان
او تا زمان نوح خوردن غیر گیاه زمین حرام بود ودر زمان نوح اکل

حیوانات

حیوانات مطلق حلال بود وهمچنین بود تا حضرت موسی اکل حیوانی
بی تزکیه را حرام فرمود وهم چنین عقد بعضی از محارم پیش از ان
زمان حضرت موسی حلال بود انحضرت انرا حرام فرمود وساختن
معبد که عبارت از موضع مرتفعیست که بجهة کذاشتن قربانی
میساختند در اول بعثت موسی حلال بود وانحضرت در پای کوه
دوازده معبد ساخت وبعد از ان چند وقت در حضور موسی
حرام شد وانحضرت از ساختن ان فرمود وبعضی دیگر از مواضع
را نیز شمرده است موضع اول انکه انچه میکویند که شریعت موسی
تمام است مقصود از ان چیست هرگاه غرض اینست که انچه بنی
اسرائیل را در انوقت ضروری بود ودر ان شریعت مذکور است

مسلم میداریم اما چه دخل بمدعا دارد اگر مقصود اینست که مشتمل

بر آنچه نافع ادم دارد ضرور نشود ممنوع خواهد بود زیرا که هیچ حجت

بر ان اقامه نشده بلکه هیچ کس این ادعا نکرده است وچگونه کسی

میتواند که این ادعا بکند وحال آنکه در بعضی از کتب انبیا منکور

است که شریعتی جهر بهم خواهد رسید که بر بالند [illegible] آواز کنند

وعبادت ایشان مشتمل بر رکوع وسجود باشد وامثال این بسیار

وما بعد از این اکثر انها را ایراد خواهیم نمود وهمچنین خبر از نقل

قیامت واحوال بهشت ودوزخ ونشر اموات مطلقا در شریعت

موسی مذکور نیست وچگونه میتواند بود که در شریعتی که تام

وکامل بوده است مطلقا خبر از امر آخرت نبوده باشد مؤلف گوید

که در عبادات

که در عبادات علمای بنی اسرائیل در تقریر اسانید لیل بیجا کلمه شریعت موسی

شریعت توریه منکور است وما بجهة دفع بحث که هرکجا شریعت

توریه تمام است پس احکام منسوخ چیست واز کجاست لفظ شریعت

توریه را بشریعت موسی بدل کردیم واین بحث را که فی الحقیقه

بحث مهمله بود از ایشان منقطع ساختیم فصل سوم از ادله عقلیه

ایشان دلیلی است که با اعتقاد ایشان دلالت میکند بر اینکه شریعت

توریه تا حال نسخ نشده وان اینست که میگویند که چون در وقت

نزول توریه علامات بسیار ظاهر شد از صاعقه‌ها وبرقها وآوازهای

مهیب ودر انوقت ششصد هزار کس در پای کوه جمع شده بودند

پس هرگاه کتابی یا شریعتی دیگر نازل شود باید تمام ان علامتها در وقت

نزول ظاهر شده و انجمعیت فراهم اید و تا حال هنوز این امر اتفاق
نیفتاده پس شریعت توریة هنوز نسخ نشده و بطلان این دلیل ازان
اظهر است که احتیاج به بیان داشته باشد و گویا فراموش کرده اند
انچه را خود در هر روز جمعیت در پای کوه استدعا نموده اند که ما را
طاقت دیدن و شنیدن این علامات و اوازها نیست و میترسیم که هرگاه
دیگر اتفاق افتد بمیریم و خداوند عالم التماس ایشان را پذیرفته
است و ایشان را باجابت مقرون فرمود و با ایشان وعده فرمود که
پیغمبری دیگر که مبعوث شود سخن خود را بدهن او میگذارم و این
علامتها را در حین نزول وحی ظاهر نمیسازم و امان ایات را در
فصل اول از همین باب از پادشاه سوفطیم نقل نموده انرا تحریر کردیم

اما ادله نقلیه ایشان اول دلیل است که دیدیم که یکی از مفسرین معتبر
ایشان و اعتقاد بابدی بودن شریعت توریة را داخل اصول دین
شمرده ذکر کرده است و ان اینست که در سفر پنجم توریة در باب راشی
زاه انوخی مذکور است که ات کل هدابار اشر انوخی مصوه
اتخم اوتو تشمرو لعسوت لا توسف عالاو ولا تگرع ممنو یعنی
ترجمه ان سخنانیکه فرمان میدهم مر شما را انرا نگاه دارید برای
عمل کردن نه بیفزائید براو و نه کم کنید از او و مقرره مذکور ان
اینکه فرموده است که کم و زیاد مکنید استدلال برابدی بودن
نموده و گویا چنین فهمیده که هرگاه خدا طایفه را امر کند که شما دخل
و تصرف مکنید و انچه را من فرمان میدهم بی کم و زیاد بعمل

اورپل بر جنا اقدس الهی نیز لازم میشود که ان امر را تغییر ند هد

و نتواند که هیچ دخل و تصرف در ان بفرماید و بطلان این ادعا

کمال ظهور دارد و چنانچه در این ایه لفظ لا اوثف و لا افرع بصیغه

معه متکلم بجای لا توثف و لا تفرع مذکور بود یعنی من که خداوند

مختارم زیاد نمیکنم راهی بجائی داشت فصل دوم از ادله نقلیه

دلیلی است که انرا مفسر مذکور ذکر نموده و ان اینست که در سفر

پاراشاتم نیصابیم هنسثارون لادنای الهنو وهنغلوث لا

نو ولبانتو عد عولام لعسوات کل دبر هتورا هزوت یعنی این

پنهانها از برای خدای خالق ما و ان اشکارها برای ما و فرزندان

ما همیشه برای بفعل آوردن همه سخنان توریه اینکه را

ولی تم

و این ایه را بدو وجه میتوان فهمید اول انکه لفظ عد عولام را قید

ماقبل بوده معنی چنان باشد که پنهانها از برای خدا و اشکار

برای ماست همیشه و تتمه ایه که ان لعسوت تا اخر بوده باشد

معنی ان اینست که سخنهای این توریه از برای عمل کردن و بجا

اوردن است و بنا بر این توجیه هیچ وجه دلالت بر مدعا مفسر

نمیکند اینکه لفظ عد عولام را قید مابعد گرفته معنی چنین شود که

این سخنان توریه از برای عمل کردن است همیشه و گویا مفسر

مذکور ایه را باین معنی حمل نموده با ان استدلال جسته است مخفی

نخواهد بود که عد عولام را قید مابعد گرفتن بعید است بجهت اینکه هرگاه

قید را

قید مابعد بایست در اخر ذکر شود و قطع نظر از این انچه این

ای تمهل این قید تا ضرور دارد اولا آنست زیرا که چون مذکور شد
که از برای ما و فرزندان ما مظنه مهمت که کسی توهم کند از
برای فرزندان بواسطه ایشان باشد پس بجهت رفع این توهم
م قید عد عولام ضرور بود مگر اینکه عبارت بطریق
توجیه نموده بگوئیم که عد عولام قید اول و لحسوت تا آخر
تفسیر اشکارها باشد و حاصل معنی چنین شود که اشکارها
برای ماست همیشه و آن عمل کردن بشریعت این توریه
است و علی ای تقدیر در جواب میگوئیم که اولا بر مفسر لازم
می اید که حکم بر بطلان احکام غیر توریه از مشنا و مرغیره
نماید چنانچه سابق بر این اشاره کردیم و ثانیا بر او لازم

که لفظ

که لفظ عد عولام را حمل بر معنی جاوید نماید و سابق بر این
اشاره نمودیم که این لفظ از الفاظ مشترکه است و بچند معنی
استعمال شده چنانچه در توریه و سایر کتب انبیا مکرر استعمال
شده بمعنی زمان طویل بلکه کاهی استعمال شده و مقصود از
این هفتاد سال است از انجمله در کتاب ارمیا در نشان بیست و پنجم
مذکور است که بنی اسرائیل را بگو که بسبب نافرمانی شما خواهم
فرستاد بنده خود بخت نصر را بر زمین شما و این زمین را خراب
خواهم کرد خراب کردنی تا عولام و دراینه بعد از ان خبر داده که
بنی اسرائیل بعد از هفتاد سال از اسیری خلاصی شده تا ابد زمین را
باز خواهند گرفت بلکه در میان بنی اسرائیل هم عد عولام را بطول تفسیر

میکنند و بویل معنی نجاست است چنانچه در مقام حکم اناد شدن

نیله بان تصریح شده است و یوسف ابن الیود در مقام دذ

ها رمیم ببشترا استعمالات که عولام در غیر معنی جاوید

جمع نموده در کتاب عقاید ایراد نموده هرکه خواهد بانجا رجوع

نماید که ها رمیم این دو دلیل را بیکدیگر متصل کرده و بانی

نحو تقریر کرده که از ایه اول استفاده میشود که همین توریه

مخصوص را بعضی بدون کم و زیاد تا جاوید بعمل اورند و باعتقاد

چنین پند شته که دلیل با توجیه تمام تر است چون بعون الله تعالی

جواب ازان دو دلیل داده شد معلوم خواهد شد که حال این

ترکیب چه نحو است و اینها با ها رمیم مضایقه نموده ازاو

استفاده نمائیم که ایا جمیع انچه در توریت مذکور است معمول بر است یا چیزی در توریت هست که نباید بان عمل کرده شود ثانی

البته باطل

البته باطل خواهد بود و شق اول منتج مطلب ماست زیرا که ما ان

و سایر کتب انبیا اثبات نموده و خواهیم نمود که شریعت توریه

است و باید ترک کرده شود و پیغمبر دیگر که مبعوث بر کافه ناس

باشد مبعوث خواهد شد بلکه مبعوث شده است و چنانچه منا

توریه باین ایات عمل ی نمایند باید توریه را کم کنند و الا باید

بر نسخ شدن ان قایل باشند سیم از ادله نقلیه ایشان دلیلی است

که از ابن مفسر ایراد کرده است و ان این که در باراش اتم

بیم ایه مذکور است که مضمون ان اینست که فرمانا که من فرمان

دادم بشما پوشیده نیست و دور نیست از تو در اسمان نیست که

بگوئی که کی ما و ردانرا از برای ما و دیگنا رد و در یا نیست که

[illegible]

میفرماید که در آسمان نیست یعنی در آسمان دیگر حکم شریعت

نیست و ضعف این دلیل از آن اظهر است که احتیاج بتعرض

داشته باشد بلکه مؤلف از ذکر این دلیل جهالت بسیار کشید

چه تمام از ادله نقلیه ایشان دلیلی است که آن را نیز هارمیم گویند از

کتابی که از انبیا که او را ملاخی میگویند و لازم ملاخی پیغمبر

معلوم نیست در چه زمان بوده ثانیا اکثر علما یهود عزیر را

ملاخی دانسته اند عزیر پیغمبر نبود دیگر وعده داشتن بالا

بودن شریعت باید از کلام صاحب شریعت خود ظاهر شود و علاوه

داشتن شریعت حضرت موسی از نص آیه تورات مذکور است

استنباط کرده و طریق استنباط او چنین است که میگوید

که در آخر

که در آخر کتاب مذکور است که ذخرو تورت موشه عبدی اشر

صیوتی اوتو بحوریب عل کل یسرائل حوقیم ومشپاطیم یعنی یاد آورید

دستوری موسی بنده من را که فرمان دادم او را در کوه سینا برهمه

بنی اسرائیل رسمها و شریعتها و در این بعد از آن گفته هینه انوخی

شولیح لاخم ات الیاهو هنابی لفنی بوء یوم ادنای هگادول وهنورا

وهشیب لب ابوت عل بانیم ولب بانیم عل ابوتام پن آبوء و

هیکیتی ات هاارص حرم یعنی اینک من فرستادم بر شما الیاء

نبی را پیش از آمدن روز خدای بزرگ سهمناک و برگرداند

دل پدران بفرزندان و فرزندان بپدران که مبادا بیایم

و بزنم مر آن زمین را بخواب کنم مفسرین گوید میگوید که

کل این بعضها از اول دلیل است برانکه بعد ... حضرت موسی ...

والبابا دا خرد نیا متصل بود بزرگ خدا کردون قیامت برقرا

شد وما در جواب میکوئیم که هارمیم را التزام یکی از دو امر است

باینکه باید اقرار کند باینکه الیا پیش از قیامت مبعوث

خواهد شد و تا بعضی اخر ایه دوم که الیا مهربان کرداند دل

پدر و پسر را بر یکدیگر و مهربانی موجب عدم و خرابی زمین

کرده درست اید زیرا که در قیامت کل زمینها خراب شده

مهربانی در میان پدر و پسر منظور نیست پس لازمی

اید که شریعت موسی مقید بوقتی بوده که تا زمان امدن

الیا برپا باشد و بعد از ان نسخ شود و باینکه التزام کند که

مهربان کرداندن دلها کسی دیگر است و اخر این ایه باو

دعوی نظر دارد پس اصل استدلال لال و باطل خواهد بود زیرا که معنی آن است برا اینکه باید معنی هر دو ایه که بعد از ان هم ذکر

شده بهم

شده بهم متصل باشد واکر این ادعا نکنند ان هیچ یک از این دو ایه

بتنهائی استدلال نمیتواند نمود و ایضا میکوئیم که هرگاه

هارمیم ایات بعد از یکدیگر بهم متصل نمود از ان معنی

میفهمد باید از تمام توریت و هم چنین کتب دیگر یعنی از یک معنی

نفهمد زیرا که تمام ایات ان بعد از یکدیگر مذکور است و

هر یک بما قبل و ما بعد خود متصل است و اتصال بعضی و انفصال

بعضی دیگر ترجیح بلا مرجح است بلکه میکوئیم که ملاخی پیغمبر ایه

اول در مقام موعظه فرموده و مثل ان موعظه در کلام دیگر انبیا

موجود نیست و باعث بر انسیاق وعظ انیست که بنی اسرائیل

در بیت المقدس اول نافرمانی بسیار کردند و خدا از ایشان

انتقام کشید و ایشان را باسیری بخت نصر کرفتار نمود و در این زمان بعضی از ایشان مشغول بودند معصیت میکنند و انکار وعده‌های

حضرت موسی را بر پا دارید و دو داین روز خبر از آمدن الیا پیغمبر
داده چنانچه عادت تمام انبیا این است که خبر از آمدن پیغمبر
بعد از خود میدهند و اگر در این مقام بر مفسرین کو برکه ان
علما بوده است تفضل نموده دل او را نشکنیم و با او در فهم معنی
این موافقت نموده اتصال داین را بیکدیگر فرض کنیم و بپذیریم
که باید شریعت موسی با مبعوث شدن الیا در روز بزرگ
سهمناک برقرار باشد در جواب میگوئیم که روز بزرگ
سهمناک در بسیاری مواضع از کتب انبیا مذکور است که بر
هر دو خراب ثانی بیت المقدس که از وقت ظهور حضرت
عیسی برقرار نمیکرد از جمله این که روز خدای بزرگ و همناک

درکلام

در کلام انبیا بسیار است از آنجمله اول کتاب حضرت یوئیل پیغمبر ثانیا
در اول کتاب حضرت سفنیا پیغمبر و در نشان سیم کتاب حضرت ارمیا پیغمبر
هیچ یک از این انبیا را کسی تفسیر بنزدیک بودن قیامت نکرده مگر هم
این انبیا در اواخر بیت المقدس ثانی در روز مبعوث شدن عیسی ابن
مریم قرار میکردند و بس چنانچه در نشان سیم کتاب حضرت ارمیا مذکور است
اول انها خبر از نجات یافتن بنی اسرائیل از اسیری بخت النصر و ساختن
شدن ثانی را خبر داده بعد این که اول آن اینست که هوی کی کادل هیوم
یعنی وای که چه بزرگ است آن روز مثل آن روز دیگر نشده وقت
دشواری و عذاب آن روز از برای اولاد یعقوب و از آنهم فرج یابد
آن روز بزرگی که فرموده روز تولد عیسی ابن مریم است اینکه فرموده

دقت دشواری عذاب سخت از برای اولاد یعقوب انکسانیکه
بایمان بآنحضرت نیاوردند منافق شده شدند اینکه فرمود فرج با
انکسانیکه ایمان بآنحضرت آوردند و فرج یافتند و در باب الیاس
نبی هم مذکور است که جماعت نصارای کلا اعتقاد ایشان اینست که
در زمان حضرت عیسی حضرت الیاس هم ظاهر شد بعضی از آنجماعت یحیی
را الیاس دانسته اند و هر چند در آنزمان حضرت الیاس ظاهر
شد جماعت بنی اسرائیل اسم او را هم مثل حضرت یحیی و ذکریا انداخته شد
و علما باین تصریح کرده شد پس مفسر مذکور را چه باعث است که
باید روز خدای بزرگ سهمناک را در این مقام حمل بروز قیامت
نموده خود را در مضیق چنین سخن انداز د و حال اینکه دلیلی بر این

حمل ندارد

حمل ندارد و بلکه ظاهر اینست که روز خدای سهمناک در اینمقام
نیز همان معظم معنی بر روز بعثت حضرت الیا در همان ایام اتفاق افتاده
باشد و بظهور شریعت عیسی شریعت منسوخ شده باشد و حال
انکه از بعثت آنحضرت کسی خبر نداده در جواب میگوئیم که اولا مقصود
این است که از یهود کسی خبر بر بعثت حضرت الیا نداده با اینکه مطلع
در میان هیچ طایفه خبر از بعثت آنحضرت نیست اما ثانی آنست که در
میان غیر بنی خبر از آنحضرت که با الیاس نبی در میان سایر طوایف
مشهور است بسیار است و جمیع علمای سیر و تواریخ ذکر کرده
شد که در زمان قریب بزمان عیسی مبعوث شد اما نبودن خبر بعثت
آنحضرت در میان طایفه یهود دو وجه میتواند اولا اینکه چون در

بعثت آنحضرت بیت المقدس خراب شد و بنی اسرائیل بر یهودیت
باقی بودند با سیری افتادند و دیگر آنکه دو مرتبه جمع نشدند
و فراغتی از برای ایشان اتفاق نیفتاد که توانند چیزی را ضبط
نمایند چنانچه در اسیری اول بدست بخت نصر گرفتار شدند
و کتاب خود را فراموش کردند و حال آنکه آن اسیری از هفتاد
سال بیشتر نبود دوم آنکه میتواند بود که چون بعثت حضرت
الیا علامت انقراض دین یهود بود آنرا دانسته منکر شدند
از روی تعصب و محبت بدین آبا و اجداد ترک ذکر او کرده
باشند چنانکه حضرت زکریا و یحیی که از جمله پیغمبران بزرگ
و مبعوث بر بنی اسرائیل بودند و ناسخ شریعت ایشان هم نبودند

مطلق ذکر

مطلق ذکر ایشان در میان یهود مذکور نیست بلکه یهود گویند
که در بیت المقدس ثانی پیغمبر مبعوث نشد و یوسف گو
ریان که از جمله مورخین معتبر ایشان است و در تاریخ
خود ذکر یحیی و زکریا نموده و سبب قتل یحیی را ذکر کرده
و تصریح بر پیغمبری ایشان کرده و گفته است که این همان یحیی
است که مردم را در رود خانه بردن غسل میداد مؤلف
گوید که نقل غسل دادن حضرت یحیی مردم را که یوسف بن گو
ریان تصریح کرده اینست که آنحضرت در وقت بعثت خود
بشارت به پیغمبر و حضرت عیسی داده مردم را در رود خانه بردن
غسل میداد و توبه میفرمود و ایشان مستعد ادراک حضرت

دروغ اللهم می بودند و در کتب نصاری باین مراتب تصریح
شده است در یهود همین جهت پیغمبری او را منکر شدند
مع در کتب خود اسم آنحضرت را ذکر نکرده اند و میتوانند
بود که ذکر نشدن اسم این پیغمبر نیز بجهت اول بوده باشد
والله یعلم باید دانست که چون در میان بنی اسرائیل مبعوث
شدن پیغمبران معین است که در چه زمان بوده و
این ملاحی که ها دمیم این دلیل را از کتب او استنباط نموده
وقت بعثتش معلوم نیست علمای بنی اسرائیل همین جهة
او را خاتم پیغمبران گفته اند و بوجود پیغمبری بعد از او تا
روز قیامت قائل نیستند و این دلیل علاوه بر اینکه دلالتش

بر مدعا

بر مدعا بوضوح است که ملاحظه میشود و چند پیغمبر دیگر هم
در میان بنی اسرائیل است که زمان بعثتش معلوم
نیست پس بنا براین دلیل باید تمام آن پیغمبران خاتم
باشند دلالت میکند بر خلاف اعتقاد ایشان زیرا که
خاتم پیغمبران بودن این نیز لازم دارد که بعد از جمیع
انبیا مبعوث شده باشد و در میان بنی اسرائیل تا
وقت مرخص شدن از اسیری بخت نصر پیغمبران
پس باید این نبی در بیت المقدس ثانی مبعوث شده
باشد تا خاتمیت بر او صدق کند و این خلاف اعتقاد
ایشان است پنجم از ادله نقلیه ایشان دلیلی است که یکی

از مفسرین توریة در پاراش آخر توریة استنباط
نموده وان اینست که میفرماید توراه صیوا لنو
مشه موراشا قهیلت یعقوب یعنی این دستوری
را فرمان داد بما موسی ۴ بمیراث بر نسل یعقوب
و در این توریة را بمیراث خوانده و میراث نباید
انتزاع شود و این دلیل از ادله غریبه است و
معلوم نیست که غرض مستدل چیست زیرا که
همین ظاهر را خواسته باشد که هر چه میراث شد
باید هرگز از ید وارث بیرون نرود واگر خدا
هم خواهد که از وارث میراث بگیرد جایز نباشد

بسیار

د بسیار واهی خواهد بود و باید در پهلوی
دلیل ستم که از هادرمیم نقل نمودیم نوشته شود
ششم از ادله نقلیه ایشان این است که در پاراش
ام مصاهم مذکور است وان اینست وشاب اد'
نای الهیخا ات شبوتخا وانخما وشاب و نقبصخا می
کل هاعمیم اشر هفیصخا ادنای الوهخا شاما یعنی
باز گرداند خدای خالق قوم اسیران تو را و رحم
کند تو را و باز گرداند و جمع کند ان همه قومها
که پراکنده کرده خالق تو انجا وانچه از قبل یهود
در اتمام این دلیل میتوان گفت اینست که چون

خداوند عالم بحضرت موسی وعده فرمود که جمع کند
قومهای پراکنده را دور بیت المقدس پس بنابر
این لازم است که جمیع یهود البته در زمین کنعان
جمع شده بشریعت عمل نمایند وهرگاه شریعت موسی
نسخ شود چگونه جایز است که تا بابان شریعت منسوخ
عمل شود پس باید برقرار بوده نسخ نشود و دلالت
این دلیل بر مدعا مثل ادله سابقه است واحتیاج بطول
دادن کلام نیست وانچه مقصود از این ایه است
چنانچه از مطالعه اول باراش تا این ایه معلوم می
شود اینست که خداوند عالم بحضرت موسی ع خبر

میدهد

میدهد که بعد از تو قوم تو از بیابان شهر خلاصی
شده داخل زمین کنعان خواهند شد و بسبب نا
فرمانی و بت پرستی باسیری خواهند افتاد و دست
ایشان از آن زمین کوتاه خواهد شد وثا بر ایشان
رحم نموده ایشانرا جمع خواهیم نمود و آن زمین را
اباد خواهم کرد این وعده ها تمام بعمل امد و بنی
اسرائیل بعد از موسی داخل آن زمین شدند
و مدتی در آنجا اقامه نموده بیت المقدس ساختند
و بعد بسبب معصیت بسیار بدست بخت نصر
اسیر شدند و هفتاد سال در زمین بابل باسیری

گرفتار بودند و بعد از بخت نصر کورش مجوسی
ایشانرا رخصت کرده بزمین کنعان رفتند و انرا
ثانیا اباد کردند و مدتی در ان زمین اقامت نمودند
نموده جمیع وعدها درست شد و در هیچ موضع
خبری واثری از ابادی بیت المقدس ثالث بدست
یهود نیست بدانکه متاخرین علمای یهود که در
قریب باین زمان بودند چون یافته شد که از ادلهٔ
سابقین چیزی دلالت بر ابدی ندارد دست
ازانها برداشته باعتقاد خود دو ایه یکی از کتاب
شعیا و دویم از کتاب ارمیا جسته انرا دلیل قرا

داده شد

داده شد و ما هر دو را در این مقام ایراد نموده میگوئیم
هفتم از ادلهٔ نقلیهٔ ایشان دلیلی است که متاخرین
از کتاب شعیا جسته شد و ان چنین است که
در اخر کتاب شعیا مذکور است که کی کاشر هشا
میم هحداشیم وهاارص هحداشا اشر انی عسه
عمدیم لفانی ناوم ادنای کن یعمد زرعخم وشمخم
یعنی که چنانچه اسمان نو و زمین نو انچه من می
افرینم باشند در پیش من گفتار خدا است چنین
باشند فرزندان و اسم شما ازاین ایه استدلال
برای ابد بودن شریعت حضرت موسی نموده شد

ایضا ایر از نشان شصت وپنجم کتاب شعیا ملذکور

است اول ایر اینست کی هینی بو رشا میم هدا

شیم ترجمه اش اینست که اینک من محا فر ینم اسمان

نو وزمین نو نیز یاد کرده شود اولیها بو دل کس

هم نکذ ردغرض از اسمان وزمین نو مثل است

یعنی شریعتی نو بهم میرسانم که پیشها را کسی یاد

نکند واز یاد دل ایشان هم نکذ رد والا اسمان نو

وزمین نو خلق شدن از جمله ممتنعات است انهم

کرد ایر متی گفته شده که اسمان نو وزمین خلق

میکنم چنین هم باشد فرزندان شما واسم شما حال

از این کلام معلوم نیست که فرزندان ایشان از

برای خوبی خواهد بود یا از برای بدی ودیگر

اسم ورسم شریعت را هیچ نگفته منسوخ کرده فرموده

که اولیها را کسی یاد نکند وبو دل ایشان هم نکذ رد وچیزی

بلند مفسرین یهود بسبب این سخنهای بی معنی خود

رو طایفه خود را سرگردان کرده اند ومیکنند والا

متقدمین ایشان از جمله یوسف ابن الیود در کتاب

ایقادیم گفته که تمام وحیها حضرت شعیا در بیت

المقدس ثانی بجا ایستاده ومفسرین این ایر هم این

ایر را چنین معنی کرده اند که اسمان نو وزمین نو

مثال است وحقیر هر قدر تفکر وتامل نموده بلکه راهی از برای این مطالب جسته باشد ملتبس شد واز کلام

مفسرین کتاب شعیا چیزی که از آن رائحه استدلال استشمام
شود نیافت فلهذا از آن گذشته متوجه نقل دلیل دیگر شد
هشتم از ادله نقلیه ایشان دلیلی است که از کتاب ارمیا جسته
اند و آن اینست که در نشان سی و یکم آنجا آیاتی چند مذکور است
که خلاصه آن اینست که خداوند عالم بسیار از بدیهای بنی اسرائیل را
برای ایشان میشمارد و تهدید و تخویف بسیار با ایشان
میکند و میفرماید که بسبب این نافرمانیها و گناهان ولایت
ایشان خراب خواهد شد و ایشان باسیری خواهند افتاد و بعد از
ذکر این مراتب در مقام ترحم خبر آبادی ثانی را با ایشان میدهد
میفرماید که تا با شرط میکنم با ایشان شرط نو نه آن شرط

که با ایشان کردم در روز خروج از مصر و ایشان آن شرط را

نگاه

نگاه داشتند و آن شرط که الحال میکنم اینست که باید تمام بنی اسرائیل
مرا بشناسند و احکام مرا بدانند و باید شناختن و دانستن از روی
یقین بوده باشد و در آن باب تقلید را روا ندارند و هر کس را علم حاصل
باشد در آن صورت من خدای ایشان باشم و ایشان قوم من می امرزم
گناهان ایشان را و میگذرم از خطاهای ایشان و بعد از این فقرات
ایدمن کو راست که ترجمه اش اینست که چنین فرموده خدای
دهنده آفتاب بروشنائی در روز ماهتاب و ستارگان
برای روشنائی شب شکافنده دریا و موج آورنده آن خدای رب
العالمین که اگر بگردد و تغییر کند این رسمها که نزد من است نیز فرزندان
اسرائیل باطل شوند از بودن قوم من همه روزگار آنگاه اذا عن

شرط که من کردم بکرند وانرا نگاه ندارند وحق انرا رعایت نکنند
من که خداوند آفتاب وماهتاب وستارها خالق ومتصرف جمیع اشیاء ورب
العالمین از ایشان انتقام کشم وایشانرا باطل کنم باطل کردنی که هرگز بر
نخیزند وچنانچه الحال بر ایشان رحم نموده با ایشان تجدید عهد کردم دیگر
نکنم وجمیع انچه داده در این ایه خبر داده اتفاق افتاد وبنی اسرائیل دران
دو بار باسیری افتادند وبعد از هفتاد سال بزمین کنعان برگشتند
ومدتی دیگر در ان زمین با منیت گذرانیدند وبعد ازان خراب شدند
نحویکه دیگر بر نخواستند وعلمای یهود همین ایه اخر را بتنهائی نقل نموده
بآن استدلال برابدی بودن شریعت موسی میکنند ومیگویند که مراد
ازاینکه اگر این رسمها بکرد وبنی اسرائیل باطل شوند اینست که اگر

روشن

روشن کردن آفتاب در روز وماهتاب وستارها شب را بکرد وبنی
اسرائیل باطل شوند وگشتن این رسمها ممتنع است پس بطلان
شریعت بنی اسرائیل ممتنع خواهد بود وبنا براین قطع نظر از اینکه
نظم سخن ادم خواهد گسیخت فهو بی مصرف در کلام انبیا خواهد
شد وبنا بران لفظ محو قیم هاله که مقید اسم ایشان است غلط خواهد
بود ومطلقا کلام مربوط بیکدیگر نخواهد شد وظاهر انچه ازاین ایه
استنباط میشود دلیل موقت بودن نسخ نه ابدی نظر باینکه متقدمین
مثل هادمیم وامثال او متفطن شده اند که این ایه دلیل بر ایشانست
نه از برای ایشان طرز ذکر این دلیل را نکرده بادله مذکوره متمسک شدند
وعلمای این زمان ازاین معنی غافل شده خود را هدف سهام ملامت ساختند

باب سیم در ذکر علاماتی که در کتب انبیا بجهة ظهور پیغمبر صاحب

مشتمل بر دو فصل است فصل اول در علامات (ص ۱۳۲)

شریعت مذکور است و بیان انکه مصداق این علامات کیست و در آن

که از توریة استنباط میشود در سفر پنجم در پاراش

شوفطیم مذکور است که نابی میقربخا الی اخرها

و تمام اینرا در اول باب دویم این کتاب نقل نموده

ترجمه کردیم و در انجا ثابت شد که باید آن پیغمبر

از غیر بنی اسرائیل بوده باشد و باید با بنی اسرائیل

برادرزاده باشد و رتبه او از رتبه موسی کمتر نباشد

و صاحب شریعت تازه باشد و نزول شریعت بر

انحضرت بطریق نزول الواح باشد که با صاعقها

و اوازها

و اوازها بود نباشد و معجزات پیغمبر این باشد که از

غیب خبر دهد و خدا از منکران وی کشد و او را مسلط — انتقام

کند بر همه کتابها بر همه ادیان پس درست امدن این

علامات برانبیائی که بعد از حضرت موسی در

میان بنی اسرائیل مبعوث شدند ممتنع خواهد بود

و همچنین بر حضرت عیسی ابن مریم نیز درست نخواهد

امد که انحضرت نیز از بنی اسرائیل بود بلکه این

علامات بالتمام براحوال خاتم النبیین محمد ابن عبد الله

صادق است زیرا که از بنی اسمعیل است نه

بنی اسرائیل و برادری بنی اسمعیل با بنی اسرائیل ظاهر است

دنزول وحی و شریعت بران حضرت بطریق سخن
در دهان کذاشتن بود و هیچ کس نقل نکرده که در حین
نزول وحی بر الحضرت علامتی ظاهر شده باشد
و اخبار بغیب فرمودن الحضرت از ان ظاهر است
و مشهور تر است که احتیاج بذکر داشته باشد از ان
الجمله خبر دادن بایلست که بعد از من پیغمبری
نخواهد شد و حال هزار و دویست سال از زمان
الحضرت کذشته و کسی که ادعای پیغمبری کند نیامده
چه جای اینکه بهم رسد و امة الحضرت کشیده منکرین از
الحضرت کمال ظهور داد چه هر کس متابعت الحضرت

نکرد

نکرد یا بر طرف شد یا بذلت و خواری کرفتار شد و
الحال نیز همه روزه شریعت الحضرت در تزاید است
و از اطراف و جوانب عالم خلقی در ان داخل میشوند
و هرکز کسی از ان شریعت بیرون نرفته و از مطالعه
فصول بعد قطع و بت حاصل خواهد شد که مقصود
از ان نبی غیر از جناب ختمی مآب نیست فصل دوم
در ذکر اباتی که در کتاب شعیا مذکور است اول آیه ای
است که در فصل بیست و هشتم ان کتاب مذکور
و مشتمل بر لفظ قولا و در عبارت کتب هیچ یک
از انبیا نیست مگر در کتاب بهمان که در دست یهود

بربنوات هیکلن مشهوره من کورح که محمد

نشان قولاقا و است وحاان کا براد در موضع خود

نقل باین رساله خواهیم نمود اسم نعم وان ایات

اینست کی صولاصا و قولاقا و قولاقا و ذعرشام

ذعرشام کی بلعلِ سانا و بلاشان احرت

یدیر ال هاءام هرا شر امر الهم زت هنوها

هنیحو لعایف و زت همر کتا و لا ابو شموع

وهایا لهم دیر ادنای صولاصا و صولاصا و قولا

قولاقا و هر ذعرشام نعرشام المعن یلحو کاشلوا

امر و نشبار و و تقشو و تلکا دف و در کاشارا

که ازجهر

که از کتب لغت هٰ من کور است قوه که معنی قو

اینست که فرمان دهند پیچهان فرمان بعد ان

از فرمان و صولاصا را نیز همین معنی گفته است

و ترجمه ان ایات اینست که فرمان دهد بعد

فرمان اند انه کنان بعد از اند انه اند که اینجا اند که

اینجا که بزبانی باشد که فهمیدن ان مشکل باشد

و بزبان دیگر سخن گوید م اینقوم را الحرام

با ایشان انها اسایش است برای خستگان

اسایش و شنیدن ان خواهش ایشان نیست و

اینکه باشد برای ایشان سخن خدا فرمانند

شاهد از برای
شریعت تازه
نیست است از ان
جمله ایر مد کوره
در متن ظاهر
ست

بعد فرمان وانداز کنند بعد ازان انداز اندک اینجا

اندک اینجا باین سبب بر طرف شوند و سرنگون

شوند و شکسته شوند و نبگه افتند و گرفتار

شوند مؤلف گوید که نشان هائیکه در این

ایات مذکور است با قطع نظر از انچه در صحیفه

نحمان در تعیین ان تصریح شده کمال ظهور

بر مقصود دارد زیرا که جمیع بنی اسرائیل قائلند

که غرض ازین ایات خبر دادن بوجود شخص عظیم

الشانست انقدر هست که میگویند باید این

شخص از بنی اسرائیل بوده باشد و بران تقبیل

دلیلی

دلیلی ندارند بلکه از بعض فقرات ان خلاف این

فهمیده میشود والحال میگوئیم که باید ان پیغمبر فرمان

دهد بعد فرمان وان این عبارات یکی از دو مقصود

میتواند بود اول اینکه فرمان این پیغمبر بعد از فرمان

ان پیغمبر دیگر باشد و اینمعنی خاتم النبیین بودن

است دوم انکه فرمان دهد این پیغمبر بعد فرمانی

باینمعنی که جمیع احکام شریعت ان پیغمبر دفعه واحده

بر او نازل نشود مثل نزول توریة که دفعه واحده

بر حضرت موسی نازل شد بلکه بتدریج در زمان

طویل روز بروز بران حضرت کتاب و شریعت نازل شد

مردونه فرمان دهند فرمانان مبعدان فرمان دیگر مثل
نزول قران بر خاتم پیغمبران که در بیست سال
متجاوز بتدریج بر انحضرت نازل شد و لفظ زعر
در لغت عبری قلیل و لفظ شام بمعنی مکان و زمان
هر دو استعمال میشود و مراد از این فقره نیز
یکی از دو معنی خواهد بود یکی انکه فرمان دادن پیغمبر
در نزول وحی بر او قدری در مکان و قدری در زمان
دیگر خواهد بود مانند نزول قران بر پیغمبر اخر
الزمان که قدری در مکه و قدری در مدینه و قدری
در سفرها در ازمنه مختلفه اتفاق افتاده مثل
نزول

نزول توریة که تماما در کوه سینا بیکدفعه نازل گردید
و دیگر انکه شریعت ان پیغمبر مشتمل باشد
بر شریعت جمیع پیغمبران بدانمعنی که از هر
شریعتی چیزی در شریعت انحضرت یافت شود چنانچه
بالفعل مشاهده میشود که در شریعت اسلام
از هر شریعتی چیزی موجود هست مثل وجوب
ختنه کردن از شریعت حضرت ابراهیم و حرمت
محارم از شریعت موسی و غیر ذلک و صدق
فقرهٔ بعد که بلغت دیگر سخن گوید با این قوم بر پیغمبر
عربی ظاهر است زیرا که لغت انحضرت عربی بود

وعربی غیر از عبری است و از عبری مشکل تر است
زیرا که مشتمل است بر اعراب و علامات که در لغت
عبری نیست و مجرد دانستن تحت اللفظ مقصود
مفهوم نمیشود بلکه لازم است لا اقل علم صرف و نحو
و معانی را بداند و ماصدق این مضمون که دین
اسلامیست مبعوث بدین سمح سهله بودن
آنحضرتست زیرا که برپاداشتن احکام هیچ
شریعتی باسانی شریعت اسلام نیست از انجمله
در هر زمینی که باشند و خواهند ایشانرا
جایز است که دران زمین عبادت کنند و برایشان

لازم

لازم نیست که در موضع مخصوص بوظایف
عبادت خود قیام نمایند چنانچه بر بنی اسرائیل
واجب است که البته در زمین بیت المقدس بلکه در
مکان معینی از آن زمین بعبادت قیام نمایند و آنچه
در اسلام مقید است بموضع معین مقدسه
حج است و وجوب آن در عمری یکدفعه بیش نیست
و آنهم بشرط استطاعت و مثل حجهای یهود نیست که در
سالی سه دفعه واجب باشد و استطاعت در آن شرط
نباشد و همچنین عبادات اسلام در اطراف شبانه
روزی و اوقات فراغت از اشغال قرار داده شده

که هیچ وجه مزاحم اشغال و اسایش نبوده باشد
و مثل عبادات نصاری نیست که ادای ان
در نصف شب لازم باشد و غیر از اینها نیز
بسیار است که ذکرش موجب تطویل و اینکه
فرموده که خواهش و اراده ایشان نیست
شنیدن انرا و باین سبب بلاها گرفتار خواهند
شد احتیاج به بیان و تفصیل ندارد زیرا که
نشنیدن و قبول نکردن یهود سخن
انحضرت را و کشته شدن و ذلیل گردیدن ایشان
در دست انحضرت از ان مشهورتر است که بر کسی مخفی

دیم ایا تیست که در فصل چهارم و دویم کتاب شعیا
مذکور است وان اینست که هِن عبدی اتماخ بو بخیری رِا
هنا نفشی ناتتی روحی عالاو مشپاط لگوئیم یوصی لا یصعق
ولا ییسا ولا یشمیع بحوص قولو لو تان راصوص لا یشبر
وپیشتا کهاْ لا یکبا لامت یوصی مشپاط لا یکهه ولا یاروص
عد یاسیم باارص مشپاط ولتوراتو ایّیم یخلوا یعنی اینک
بنده من اعانت کنم او را برگزیده من پسندیده جان یدهم
روح خود را بر او برای قومها بیرون اورد فریاد نکند و
مرتبه بر خود قرار ندهد و نشنواند بیرون سخن خود
را نی خورد شده را نشکند و فتیله کتان بهم مسکو را خاموش

نکند براستی بیرون آورد شریعت خود را ضعیف نشود
و نگریزد تا بنهد بر زمین شریعت خود را و بقا و شرع بعینها
او جمیع چیزها امیدوار باشند مؤلف گوید که علمای بنی
اسرائیل سعی و کوشش بسیار نموده اند بلکه این آیات را بهر قسم
بوده باشد بر کسی درست آورند تا بر پیغمبر آخر الزمان
صدق نکند و بعون الله تعالی بر هیچ کس بغیر از حضرت
رسالت درست نیامده اما آنچه ایشان گفته اند الا
سخن بی دلیل ایشان است که در هر مقام میگویند و آن اینست
که باید پیغمبر از بنی اسرائیل باشد و مع ذلک میگویند که بر
هر پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل واجب است که متابعت شریعت

حضرت

حضرت موسی نموده باید شریعت دیگر نداشته باشد و هر چه
ادعا کند باطل خواهد بود و غافل شده اند از آنکه این بنده
برگزیده خدا باید شریعت از برای قومها بیرون آورد و
متابعت شریعتی کردن شریعت بیرون آوردن نیست
و همچنین صدق این علامات همین دلیل بر ماشیح که باعتقاد
ایشان نزدیک قیامت ظهور خواهد کرد درست نیست
زیرا که بزعم ایشان ماشیح بر شریعت حضرت موسی خواهد
بود و بعضی از علمای ایشان چون فهمیده اند که پیغمبر از بنی اسرائیل
[illegible] و ماشیح بنا بر معتقد ایشان صدق ندارد است
و باکرده اند از برای خود مفتری جستند و این بنده برگزیده

خدا را حمل کرده بر کورش مجوس و آن پادشاه بت
پرست بوده که بعد از بخت نصر بر زمین بابل تسلط
یافته و بنی اسرائیل را رخصت برگشتن بزمین کنعان
داد و این حمل از امور عجیبه است که هیچ نادانی خود را
راضی نمیکند که چنین بگوید و بندهٔ برگزیده خدا را
که این همه تعریف و ستایش او فرموده حمل کند بر شخص
بت پرستی که هرگز خدا را نشناخته باشد و از این
قبیل سخنان بسیار در اینجا گفته اند که در نقل آن فایدهٔ
بسیاری نیست پس بر میگردیم بتحقیق کلام حضرت شعیا
و میگوئیم که آنچه در این کلام مذکور است بر حضرت عیسی

ابن مریم

ابن مریم صدق ندارد زیرا که بفرض محال این بنده نگیرند
تا نهد بر زمین شریعت را و این دال است بر اینکه آن
بنده بجهاد مامور باشد و حضرت عیسی مامور بجهاد نبود و آنچه
در فقره آخر مذکور است که بکتاب او جزیرها همه امیدوار
باشند دلیل بر این است که آن بنده مبعوث بر تمام عالم باشد
و حضرت روح الله چنین نبود و صدق این علامات در شان
حضرت سید المرسلین کمال ظهور دارد زیرا که شریعت
و وحی تازه بآن حضرت داده شد و از برای قومها و تمام
خلق بیرون آورد و بر همه مبعوث بود و با کفار و مشرکین
جهاد کرد تا بدین او در آمدند یا قبول جزیه کردند و ضعیف

نشد و در هیچ جنگ نکر بخت و سلاطین صاحب سطوت و
شوکت را تابع و منقاد ساخت و با این همه مرتبه بر خود
قرار نداد بلکه بر روی خاک می نشست و بر خر برهنه
سوار می شد و با بینوایان و ضعیفان صحبت میداشت و هرگز
صدا بلند نمیکرد و شریعت او بجزیرها و دریاها رسید بعد
ازین آیات و فقرات چند که مشتمل بر مدح بنی اسرائیل
و آنیکه از کناهان ایشان خواست خواهم نمود مذکور است
و بعد از آن خطاب بحضرت شعیا فرموده میفرماید منم خدا تیکی
خواندم ترا براستی و محکم گیرم دست ترا و نگهدارم
ترا برای شرط قوم و روشنائی قومها برای شکافتن چشمهای

کوران

کوران و بیرون آمدن بندیان از بند و خلاص کردن
زندانیان از زندان تاریک منم خدائیکه هو اسم منست
و عزت را بدیگری بدهم و ستایش خود به بتهای پلشتیان
آمدند و آینده کانرا پیش از آمدن بشما اعلام میکنم مدح
گوئید از برای خدا مدح نو و تسبیح کنید او را از کنارهای
زمین و دریاها و جزیرها و بیابانها و شهرها و خرابها
و مکانها که مسکن اولاد قیدار است اهالی ایلیست
انشا کنند دریا و تر یعنی طایفه قیدار گویند مرحبا ساکنان
کمرکوهها از سر کوهها و بلندیها فریاد کنند و عزت از
برای خدا قرار دهند و تسبیح خدا را در جزیرها تعلیم کنند

وبعد از چند فقرهٔ دیگر میفرماید که بدم کوران را برای
که ندانسته‌اند و ایشانرا جاده بدم کنند ندانسته‌اند و بجای
تاریکی که در پیش ایشانست باشد بروشنائی بدل کنم این
سخنانرا که خبر داده‌ام خواهم کرد البته پس شرمنده و رو
سیاه شوند جماعت که پناه به بت میبرند و بیکو
بیتهای [illegible] ریخته که شما خدایان ما هستید
همان شداد مولف گوید که این قیدار پسر حضرت اسمعیل میباشد و از عرب
ست و این فقره صحیح است در اینکه این اساس که عبارت
از مدح و تسبیح تو است برای خدا قرار دادن و در بلندیها
فریاد کردن و عزت از برای خدا قرار دادن و راه

هموار

هموار راست وجادهٔ مستقیم که بر کسی معلوم نبوده باشد
وشریعت شامله که جمیع اهل عالم را شامل باشد و بجزیرها
واطراف عالم تماما از غیب خواهد بود و طالب حق را
از این واضح تر دلیلی ضرور نیست و تطبیق جزئیات
این فقرات بر احوال پیغمبر آخر الزمان واست آنحضرت احتیاج
بذکر ندارد و هر نظر کنندهٔ میفهمد بر میگردیم بر جمه
وحی خداوند عالم در باب این ذکر فرموده که از نبله من
امی و ناخوان باشد و از کسی تعلیم نگرفته باشد وحاصل
معنی آن این است که ای جماعت امیین و کوران که
بشنوید و به بینید نیست کوری و کری مثل بنده من

کر نفرموستم او را مسلم و فرمان بردار است هرچه رای
ببیند و میشنود نهایت ندیده و [struck through] نشنیده
انکار دو خدا میخواهد بسبب راستی او بزرگ کند
کتب کتاب او و قوی کرداند و قوی شدن کتاب
بشود دیده درست نمی آید بسبب اینکه ادعای علماء
بنی اسرائیل اینست که میکویند چون تورات ما
تمام و بی نقص است این علت نباید منسوخ شود بنا
بر این بزرگ و قوی کردانید کتاب کتابیست کرده
اول این مرحله از برای این بنده برگزیده گفته شد نعمت
از برای قومها بیرون خواهد آورد و بعد از ان
میفرماید

میفرماید که این قوم نالان شده غارت رسیده شده
پریشان احوال شوند و جوانان ایشان همه در خوابها
پنهان شوند و غارت و نالان کرده شوند و خلاص کننده
از برای ایشان نباشد کسیکه شفاعت ایشان را بکند و نباشد
کیست در میان شما که این را بشنود و گوش کند با خرین و اطاعت کند
مؤلف گوید که انچه بر بنی اسرائیل در ظهور اسلام وارد شد از
غارت شدن و بقتل امدن مشهور شده و انچه مذکور شده که
کسی شفاعت ایشان نکند در وقت قتل بنو قریظه درست
ظاهر شد زیرا که بعد از شکستن ایشان عهد را که
با رسول الله بسته بودند و ساختن با کفار و یهوده

که در جنگ احزاب بر سر مدینه جمع شده بودند و حضرت
رسول بر حصار ایشان مسلط شد و حکم بقتل تمام ایشان فرموده
ایشان چون پیش از بعثت با انصار حلیف بودند استدعا
نمودند که حضرت رسول بر ایشان حکم کند بآنچه رای سعد
انصاری اقتضا کند و مظنه آنها چنین بود که چون با سعد
سابقه خصوصیت و آشنائی داشتند شفاعت ایشان
خواهد کرد و حکم بقتل ایشان نخواهد نمود حضرت سید
المرسلین استدعای ایشان را باجابت مقرون فرموده
باحضار سعد فرمان داد و سعد انصاری بعد حضور حاکم
بقتل تمام ایشان نمود اهل آن قریه تمام علوفه شمشیر اهل اسلام

اسلام

گردیدند و هیچ وجه شفاعت کردن ایشان بخاطر سعد
خطور نکرد چه جای آنکه ایشان را شفاعت کند و صدق کلام خدا
که بحضرت شعیا فرموده بظهور رسید و مراد از آخرین
که میفرماید که کیست بشنود و اطاعت کند با آخرین
همان آخرین است که در اول وحی مذکور شد پیش
پیشینیان آمدند و آیندگان را پیش از آمدن ایشان اعلام میکنم و آنچه
علمای یهود در تفسیر آن ذکر کرده‌اند که مراد از آخرین تنبیه
است که در آخر کار با ایشان میبایست برسد حرفی است بی
معنی زیرا که اطاعت بتنبیه نا معقول است و بعد از این
آیات میفرماید که کی بنی اسرائیل در ورطهٔ غارت و تالان

گرفتار کرده بغیر از خدائی که معصیت کردیم او را و رضای
او را تحصیل نکردیم و بکتاب او عمل ننمودیم تا غضب کرد
و کار او قوی شد و آتش غضب شعله کشید و ایشان
آنها را بر خود قرار ندادند و چنین دانستند که از گناهان
دیگر است و گویا مراد از این فقره جواب بوده باشد که
مبادا کسی توهم کند چگونه میتواند بود که بنده برگزیده
خدا که تمام او رحمت و راحت و روشنائی است و از
برای هدایت قوم ها مبعوث شده میخواهد مردم را بسوی خدا
دعوت کند بنی اسرائیل را که در آن زمان بحسب ظاهر خدا
پرست منحصر به ایشان بودند و ایشان را آزار کند جواب میگوید

گمان

گمان بنده ظلم میکند و بنی اسرائیل بدو سبب مستوجب این
عذابها شده اند یکی آنکه گناه بسیار کرده بودند و دویم آنکه
خود را گناهکار نمیدانستند و چنین میدانستند که ایشان
هیچ گناه نکرده اند و دیگران گناه کرده اند والحق صفت دویم
در جوش آوردن دریای غضب قهرهای بسیار سریع شدید
الاثرتر از اول است نعوذ بالله من هذا و من ذلک سیم
از آیاتی که در کتاب شعیا آیه که در فصل ۴۵م ذکر شد و آن
بعد از خطاباتی است که خداوند عالم به بنی اسرائیل را میفرماید
و میگوید که ای باقی ماندگان فرقه ها در یک مکان نزدیک
بیکدیگر جمع شوید ای جماعت نادانستند که بت

خود بت میتراشند و پرستیدند و آنها را خدایان خود
قرار دادند و عبادت آنها میکنند رستگاری ایشان از آنها
ممکن نیست و از یک دیگر مشورت کنید که این بت
پرستی را از قدیم که بشما تعلیم کرده آیا نه من خدایم
و نیست خدائی بغیر از من و فرج دهنده نیست بغیر از
من و چون در آن زمان خدا پرستی بغیر از طایفهٔ بنی اسرائیل
و پیغمبر هم در ظاهر بر قومی دیگر مبعوث نشده بود مظنه
میرفت که بنی اسرائیل باین سخنان گوش نداده متحد
شوند باینکه هرگاه بت پرستی بد بود چرا برای تمام خلق
عالم غیر از بنی اسرائیل منع وارد نمیشد و پیغمبر بر ایشان مبعوث
نمیکردید

نمیکردید پس باید بت پرستی امر بدی نباشد مبنی بر اصل و
همین شبهه را دلیل پنداشته از بت پرستی ممنوع نشوند
فلهذا بعد از آن فقرات میفرماید که پنو الی و هیو
شعو کل افسی ارص کی انی ال و این عود بی نشبعتی
یاصا می صدقا دابار ولا یشوب کی لی تکرع
کل برخ تشایع کل لاشون یعنی رو کنید بمن تا
رستگار شوید همه اهل اطراف زمین که منم خدا
و نیست دیگر بذات خود سوگند میخورم بیرون
آمد از دهن من سخنی براستی و برگشت ندارد
که برای من خم شوند زانوها و قسم خورند

همه زبانها و مقصود از این عبارت اینست که من سنت
ها را بر طرف خواهم کرد و چنین میکنم که کل عالم مرا
عبادت کنند و بمن قسم خورند و معبودی دیگر نپرستند
و چون این امور هنوز اتفاق نیفتاده بود بجهة
اطمینان خاطر ایشان خبر از موکل بقسم فرموده و گفته
که راستست و برگشت ندارد البته چنین خواهد
شد و گویا هیچ نکردن همه قومها و پیغمبر نفرستادن
برای ایشان در آن وقت مبنی بر حکمتی بوده که بر ما مخفی
[illegible] و ادا فرموده اینمطلب را که تمام خلق عبادت
من خواهند کرد باین عبادت که همه زانوها دوتا

خواهد

خواهد شد برای من و حال آنکه در آن زمان زانو
دوتا کردن در عبادت متعارف نبود ایشان را بانیکه
آن وقت همه عالم را منع خواهم کرد که در عبادت زانو دوتا
کردن را اقرار دهم و آن پیغمبر این طریق عبادت
کند مبعوث بر کافه ناس خواهد بود و فایده آن اعلام ایشان اینست
که بر کسی وقت ظهور پیغمبر مبعوث بر کافه ناس مخفی
نماند و آنکه فرمود بمن قسم خورند همه زبانها
شاهد نیست قوی بر اینمطلب زیرا که در شریعت
خاتم الانبیاء نهی در قسم خوردن بغیر خدا و انبیا
و برگزیدگان را نیز تجویز نکرده اند بلکه در هیچ

یعنی مجملا شامل آنکه قسم [illegible] (۱۲)

امری باین قدر تاکید نشده پس در این آیه سه نشان
مذکور است یکی زانوها تر کردن در عبادت دویم
قسم بغیر خدا خوردن را حرام کرده اند هرچند
مقسم به از برگزیدگان خدا باشد سیم مبعوث
بر کافه ناسی بودن و صدق هر سه بر خاتم مآب
کمال ظهور دارد و اگر کسی گوید در این آیه مذکور
است که همه زانوها تر خواهد شد برای خدا
و اینکه زبانها بخدا قسم خواهند خورد و هیچ یک
بعمل نیامده زیرا که تمام خلق داخل در دین ا
نشده اند که زانوها را تر کنند و بغیر از خدا قسم

نخورند

قسم نخورند جواب میگوئیم که بعد از بیان مقصود
از این آیه سخن هیچ وجه رو ندارد زیرا که دا نسبتی
که غرض دفع شبهه بنی اسرائیل بوده که نگویند
هر گاه بت پرستی اصل چرا خدا سایر خلق را منع نداشت
نمیکند و پیغمبری بکافه خلق نمیفرستد و این غرض
بجز اینکه بفرماید که کسی را بکافه خلق خواهم
فرستاد حاصل نمیشود و مقصود این نیست که خبر
دهند که تمام خلق او را اطاعت خواهند کرد تا
این بحث لازم آید و ایضا میگوئیم که واجب نیست
که در روز اول بعثت [illegible] تمام عالم را بایمان

اورند بلکه بتدریج پیغمبران تا ایشان و نایبان
آن حضرت بهر قسم که بوده باشد در تحت فرمان
شریعت میکنند تا آنکه بالمره داخل خواهند شد
و وعده خدا درست خواهد شد چنانچه جماعت
بنی اسرائیل یک طایفه بودند تمام ایشان در یک ده
از دهات مصر که آنرا گوشن میگویند جمع بودند و تمام
همه معجزات و علامات که در مصر واقع شد از حضرت
موسی دیدند و ایمان آوردند تا پای کوه طور در
نزول توریه علاوه بران در جمیع آیات که در توریه
در وعده دادن خدا زمین کنعانرا بحضرت

ابراهیم

ابراهیم و اولاد آنحضرت کل آن زمین را از رود نیل
تا رود فرات تماما او وعده داده در وقتی که بنی اسرائیل
بعد از رحلت حضرت موسی باتفاق یوشع ابن نون
داخل زمین کنعان شدند بعد از سبع سنینا و بعد از
چندین سال تخمینا نصف آن زمین را بتصرف خود
در آورده بود آنهم باندک زمانی از ایشان گرفته شد
و با وجود این مراتب چون بنی اسرائیل خود را تنها وارث
حضرت خلیل میدانند کل زمین کنعانرا ارث خود
میدانند علما و مفسرین ایشان گفته اند وقتی که مسیح
میاید باز کل زمین کنعان بتصرف ایشان خواهد آمد

ایشان دست شان بجائی نبند نیست این سخن را
توانند گفت از اسلام که معلوم هست هر روز ترقی اید
و تا قیامت مجموع خلق عالم بحیطه اسلام در خواهد
امد و این اثار و جمیع احوال شریعت سید اخر
الزمان ظاهر است بر انکه همه روزه فوج فوج داخل دین
اسلام میشوند و تا حال اتفاق نیفتاد که کسی از دین
اسلام بیرون رفته باشد یا در شهری و ولایتی
که اساس اسلام بود باشد موقوف شده باشد
و لله الحمد چهارم ایاتی است که در فصل چهل و سیم
مذکور است و مضمون ان تاکید همان فقرات است

که در دوم و سیم نقل شده و در اول فصل خبر از خلاص
بنی اسرائیل از بخت النصر و اباد بیت المقدس و بعد
از ان میفرماید که کل هنفر اسیمی و لجنودی
بر انیق یصر بتواف عسیلسو یعنی هم خلق را
برای خود ان نام خود و عزت ملک خود افرید و خلق
کردم نیز بجا رسانم و این فقره مطابق با این ایه در
قران مجید میفرماید و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون و مقصود از این همان مطلب که ایه
در تشیع مذکور شد و بعد از ان میفرماید که بیرون
اور در قوم کور که چشم هست بر او و کرها که گوش

هست در ایشان همه قومها جمع شوند یکسان
وجهت کنند متها کیست در ایشان که معلوم
با ایشان اینها را و اولیها را بشنواند باید ایشان
شهادت ایشان و تصدیق کنند و بشنوند و بگو
راست است شما شاهد من هستید میفرماید خدا
وان بندهٔ من که برگزیدم او را از برای اینکه بدا
واعتقاد کنید بمن و بفهمید که منم هو و پیش از
من نبوده است بزرگوار بعد هم نخواهد بود منم خدا
و نیست جز من نجات دهندهٔ من معلوم کردم و نجات
دادم و خبر دادم و نیست در میان شما بیگانه و شما شاهد

هستید

هستید میفرماید خدا منم بزرگوار مؤلف گوید از این آیات
تأکید آنچه از آیه پیش عبد معلوم شد مستفاد میگردد و
علاوه بر این مشتمل است بر امر نمودن مر بنی اسرائیل را که
بنده برگزیده من که بابدا و شما را اعلام کرده شما شاهد باشید
بر معمر او در وقت وحی امدن تصدیق تصریح کنید
همه صحف که خدا به پیغمبران خبر داده و ما را اعلام کرده و بر تمام
قومها و امتها مبعوث است و تمام این فصل و فصل قبل از
این و بعد از این بلکه تماما کتاب حضرت شعیا مشتمل
است بر این اخبار و نهی نمودن بنی اسرائیل را از بت پرستی
و ما از این فصل همین قدر اکتفا نمودیم که آیه دیگر را ان

عظیم الشان که خبر داران از این سخن نیست نقل نمائیم
و طالب حق و متعصب را هر دو بخود وا میگذاریم که ان
الله یهدی من یشاء پنجم آیاتی است که در فصل پنجاه و یکم از
کتاب مذکور است و آن اینست که هقشیبو الی
عمی ولئومی الی هاأزینو کی توراه مایتی تصی ومشپاطی
لاؤر عمیم ارگیع قاروب صدقی یاصا یشعی وزروعی عمیم
یشپاطو الی ایم یقوو واال زروعی ییحلون یعنی گوش
دهید بمن ای قوم من و امت من بمن گوش دهید که کتاب
دستوری از نزد من بیرون می آید و شریعت خود را برای
روشنائی قومها قرار میدهم نزدیکست راستی من

بیرون

بیرون آید دستگاری من و بقوت بازوی من قومها
شریعت بجا آورند بمن گروهها امیدوار باشند مؤلف گوید
که رشی که یکی از مفسرین معتبر بنی اسرائیل است تصریح کرده
باشد باینکه تورات هر کتابی است که به پیغمبر داده شود و تصریح
کرده است باینکه این علامات تمام ظاهر خواهد شد و لیکن در
این ایه ظاهر شد تمام در وقت ظهور سلطان انبیا که در کلام
صفنیا پیغمبر مذکور است خواهد شد و ما آن کلام را در این
کتاب نقل نموده مقصود از آن معین خواهیم کرد و ابن عزرا
که او هم از مفسرین معتبر است گفته است که این علامات در هر کتاب
که در وحی مولاخی و مذکور است ظاهر میشود و بر ما صدق

وجه قول اما و معلوم شد که کیست و بعد از اینهم در ترجمه

صحیفه نحمان ثانیا بها مینمائیم و بعد از این ایه ایاتی چند

مذکور است که خلاصه ان خبر است که احکام خدا برگشت

ندارد و انچه میفرماید و وعده میدهد خواهد کرد فصل

سیم در نقل انچه در کتاب صفنیا پیغمبر مذکور است صفنیا

پیغمبریست از ال داود که در اخر بیت المقدس اول مبعوث

شد و کتاب او کتابیست مختصر مشتمل بر سه فصل و تمام

این کتاب مشتمل است بر خبر دادن از احوالاتیکه بر بنی اسرائیل

واقع خواهد شد از خرابی ایشان و اسیری ایشان و برگشتن ایشان

به بیت المقدس و اباد شدن بیت المقدس دفعه دویم و خراب

پادشاهان

پادشاهان جبار که در کتاب دانیال مفصل ان مذکور است و در نشان

سیم این کتاب فقره مذکور است که خلاصه ترجمه ان اینست که بجهة

جمع کردن همه قومها بر شریعت خود همه پادشاهان را بر طرف کنم

بر یختن غضب خود بر ایشان و خشم من بسوزاند همه زمین را و بعد

از ان فقره میفرماید کی از اهفخ ال عمیم شانا برورا لقرء

کولام لشم اذنای لعابدو شخم احاد یعنی انوقت بر میگردانم

بقومها براه خواندن همه ایشان بنام خدا و عبادت کردن

ایشان بیکروش و چون این اخبار مطابق است با انچه در کتاب

دانیال مذکور است و در ان کتاب از ان مقام ابسط بیان شدن

ما ذاکر و نیست که در اینمقام تفصیل انرا بیان نموده

پادشاهان جبابره و انقراض ایشان را بیان کنم بلکه حواله بوقت ترجمه
نمودن صحیفهٔ دانیال میکنم فصل ۴ در ذکر ایاتیکه در کتاب
حیقوق مذکوره بدانکه حیقوق از پیغمبران اعظم الشان
بوده وانچه از تاریخ یوسف ابن الکوریان معلوم میشود این
است که در وقت تسلط شدن بخت نصر بر بیت المقدس و بعد
ازان در حیات بوده زیرا که در فصل سیم از باب اول ان کتاب
مذکوره است که چون پادشاه بخت نصر بمرد و بسریر سلطنت
بابل بدارپاوش که دارا بمجوس مشهور است قرار گرفت و بجهتی که
در کتاب دانیال مذکوره است دانیال را در بلکه سباع انداختند
و در انوقت بحیقوق که در زمین بیت المقدس میبود

وه رسید

وحی رسید که بدیدن دانیال برو انحضرت بطی الارض از بیت
المقدس ببابل امده در چاه درندگان رفته با حضرت دانیال صحبت
داشته همان راهی که امده بود برگشته اینست خلاصه انچه
در تاریخ ابن کوریان مذکور است بدانکه چون حیقوق پیغمبر تسلط
بخت نصر را که مرد کافر بت پرست بوده بر بنی اسرائیل که خدا
پرست بودند و همه روزه اسباب ظلم انها را در تزاید میدید ازان
اینمعنی دلتنگ و متفکر شده که ایا حکمت در این چه خواهد بود
در مقام مناجات از حضرت قاضی الحاجات حکمت را استفسار نمود و
مضامین مناجات انحضرت در فصل اول ازان کتاب خودش مذکور است
فی الحقیقه مضامینیست که از دل سوخته و خاطر افروخته

واحوال پریشان دیده کرتا شبیه باعتراضاتی کرکاهی عشاق
بر معشوق میکند وضاد کردیده در اول نشان ح میم
میفرماید که در اینمقام التماس نیشا منتظر جواب کرتا بمن
رسید کر کنت جازون وبا تر عل هلوحت لعنی بار وضی
قود ابر کی علحاز ون لمعدها ویامح لقص ولا یکن
ایم یمهح حلف بر کی بر یا بر ولا یا مر هین عو یلا لا یا شی
انکشو براوحدیق با مونا توجیه یعنی بنویس وحرا
واضح بنویس بر لوح از این جهت که اسان باشد بر قاری کم
سعی بویله هست که کفتکو کند از انجام ودروغ ونکو بد
اکر دیر کند امید وار باش بامدن او که البته امدنیست ودیر

میکند

نمیکند هر که سخن روی کند باو شایسته نباشد خان او
باو صالح بسبب ~~ایمان او~~ و ~~بعد~~ ایمان او وردن باون نکند کند
مؤلف کوید که لفظ حازون انچه در لغت استعمال شده بمعنی
وح ونبوتست ودر نظر حقیر نیست که جائی بمعنی پیغمبر
استعمال شده باشد وچون در اینمقام میفرماید که حازون کبرو علی
ست خواهد امد وچنین خواهد کفت وچنین خواهد کرد
ظاهرست که بمعنی پیغمبر باشد هرچند بویله بر د ظاهر شدن
لازم دارد که نبی بویله بر باشد زیراکه ممتنع است که نبوت
بی نبی ظاهر شود فلهذا در این مقام به پیغمبر تصریح کرده شده
ولفظ قص بمعنی انجام است وچون در اینمقام حضرت حیقوق استفاد

از سبب وقوع این امور که عبادات از غلبهٔ دشمن بود و ست
بوده باشد نوشته نموده بود در جواب فرمودند که پیغمبری خواهد
امد که از انجام خبر دهد و در این دو احتمال میرود اول
اینکه خبر از انجام داشتن و دانستن اینکه این امور بچه
سبب اتفاق خواهد افتاد و چه فایده بران مترتب خواهد
گردید از اسرار نیست که هنوز وقت بروز ان نرسیده
و مختص به پیغمبری است که خواهد امد و تو را فهمیدن این مشکل
نیست و انچه بر تو لازم است اینست که مردم بر این بلادی
که بان پیغمبر ایمان اورند و ان پیغمبر دیر نخواهد کرد و خواهد
امد و اگر کسی را بخاطر رسد که چگونه میشود که باید خبری

در وقتی

هود در وقتی بروز کند چاره نیست بروز ان در وقت
میگوییم که از امثال مشهوره است که الامور مرهونة باوقاتها
و بسیاری از اخبار بود که انبیای سابق خبر داده‌اند و انبیائی که
بعد از ایشان مبعوث شدند خبرها را گفتند مثل انچه حضرت
موسی در توریة خبر داد انبیای سابق مثل ابراهیم و نوح
و ادم و همچنین انبیائی بعد از موسی مثل شعیا و دانیال و غیرهما
خبرها بسیار دادند که از حضرت موسی نقل نشده و دوم احتمال انا
که در ان عبادات میرود اینست که پیغمبری هست در وعده که خبر از
انجام که قیامت برپا خواهد شد وعده داد و دروغ نخواهد گفت پس
عالم دیگر که انجام این عالم بوده باشد خواهد بود و تسلط بر نیکان

سبب حصول اجر و مزید درجات نیکان در آخرت است و بدان
مجرمان جزای اعمال خود خواهند رسید و این زحمت کشیدن
چند روزه دنیا در جنب آن نعمتها که از برای ایشان بازاء آن
مهیا گشته است بسیار آسان است و بهر تقدیر این آیه صریح است در آنکه
مراد از ین نبی موعود پیغمبران بنی اسرائیل نیستند زیرا که
هیچ یک از انبیای بنی اسرائیل خبر از انجام نداده‌اند و نفرموده‌اند
که امر عالم و آدم بکجا خواهد رسید و از قیامت مطلق گفتگو
در میان ایشان نیست و باعتقاد بنی اسرائیل بعد از حیقوق پیغمبر
مبعوث نشد زیرا که دانستی که اعتقاد بنی اسرائیل اینست که
حیقوق در بیت المقدس ثانی پیغمبر مبعوث نشد و چنانچه دانستی

بعد از

بعد از خرابی اول بیت المقدس با نبوت سرفراز گردید و صدق
این آیه و پیغمبر آخر الزمان کمال ظهور دارد زیرا که بیشتر از کتاب
آنحضرت در قیامت و احوال آخرت است و عام مردم را دعوت
با آخرت میفرمود فی الحقیقه گفتگوئی بغیر از اینکه باید تدارک
سفر آخرت درست کرد نداشت و چون عبارات کتاب حیقوق
درست فهمیده شد دیگر احتیاج باین نخواهد داشت که ما
آنچه را علمای بنی اسرائیل در تعیین این نبی گفته‌اند و بر کسانی
که قرار داده‌اند ذکر کنیم و بواسطه آن استدلال نمائیم و آنچه در
آخر مذکور شده که هر که سخت روئی کند با آن پیغمبر جان
با او سزاوار نیست اشاره بآن قوم است که در توریه در

تا بی انیم مذکور شده وما دران فصل بان اشاره کرده ایم
وغرض از اینکه فرموده بنویس و واضح بنویس که بر قاری
آسان باشد خواندن آن اینست که چون این حیرت و شبهه
برای هر کس حاصل میشود و بسیاند که در اینمقام معطل
مانده اند و کافر شده عدالت خدا را انکار کرده اند چنانچه
حیقوق با آن عظم مرتبه پیغمبری در اینمقام متحیر مانده
از دیگران که رعیت هستند چه توقع ملهذا میفرماید که
بنویس و واضح بنویس که بر کسی مشتبه نماند و بعد از
این بجهة تأکید اینمطلب که دنیا چیزی نمی ارزد و در
جنب ثواب آخرت قدری ندارد و چندین آیه در مذمت دنیا

وشراب

وشراب که فی الحقیقه سراب الف رد واصل واساس دنیاست
فرموده و ثانیا در نشان سیم حبقوق پیغمبر صعود تکرار
فرموده نشان از مکان آنحضرت داده قدری از صفات
آنحضرت را ذکر نموده و عبارات آن اینست الوه
میتمان یابو و قادش مهر پادان سلا کیساشامیم
هدو و تهیلاتو مالاها آرص یعنی رحمت خدا
از جانب جنوب و خاص از کوه پاران همیشه خواهد
بود پوشانید آسمانها شوکت او و ستایش و تهلیل
او پر کرد زمین را مؤلف گوید که لفظ الوه در
لغت بمعنی الله است و چون خدا را مکانی نیست و

واماندن و در فتن نسبت بذات خدا معنی ندارد پس
باید بمعنی رحمت خدا یا شرع خدا و وحی خدا بود
باشد و در بعضی استعمال شده و ملک مقصود است
و این معنی هم درین مقام مناسب است و جمهور یهود
فاران را مکه تفسیر کرده اند چه درین موضع و جمیع
در موضع دیگر از توریة و غیره چنانچه در سفر اول
توریة در باب هشتم ساره در جائیکه آب زمزم
ظاهر شد مسکن حضرت اسمعیل را نوشته و تشبیب
نمد بر یاران و تبقه لوا ایشه مارص مفر ثم
یعنی مسکن گرفت در بیابان فاران بستد برای

اودمار

برای او دمار او زن از زمین مصر و در معنی این آیه تاویلی
کرده اند که خالی از تازگی نیست و فی الحقیقه شنیدنی نیست و آن
اینست که در اول باب آخر توریة عبارتی مذکور است
ترجمه آن اینست که خدا آشکار شد از سینا و بدرخشید از ساعیر
و فیض بخشید از فاران و مراد ازان ظهور موسی و عیسی و محمد
است چه تجلی و نزول وحی بر حضرت موسی کوه سینا بود و محل بعثت
حضرت عیسی ساعیر بود و محل نزول نور محمدی فاران و علمای بنی
اسرائیل در بیان این گفته اند که اول خدا بر کوه فاران تجلی
کرد بر بنی اسماعیل و ایشان را تکلیف پاداشت توریة کرد و
ایشان قبول نکردند و بعد ازان بر ساعیر تجلی کرد و بر فرزندان

عیص برادر یعقوب ایشان این قبول نکردند و بعد از این
هر دو بر کوه طور و بنی اسرائیل تجلی کرد و ایشان قبول کردند
و چون بحسب اعتقاد ایشان بنی اسماعیل و بنی عیص در اعراضند
نرسید که نزول وحی و تجلی الهی باشند اعم از آنکه قبول کنند
یا نکنند و این بنا منافی مذهب ایشان خواهد بود فلهذا اهل
و بر طنبور نغمه افزودند و گفته اند که بر این وجه جماعت
تجلی نکرد بلکه خداوند عالم از برای هر قومی ملکی در آسمان خلق
کرده که بزرگ آن قوم است و اختیار آن قوم در دست اوست
و میکائیل را بزرگ بنی اسرائیل میدانند و جبرئیل را بزرگ بنی
اسماعیل میدانند و همچنین سایر طوایف گفته اند که

تجلی

تجلی سعیری و پارانی بود ملک بزرگ بنی اسماعیل و بنی
عیص بوده و آن دو ملک قبول نکردند و بنا بر این معنی
آیه بر عکس ترتیب ذکر خواهد بود زیرا که باعتقاد ایشان
اول تجلی پارانی بود و بعد سعیری و بعد سینا و در آیه
عکس این ترتیب است و مراد از اشکال و درخشیدن و فیض
رسانیدن عرض کردن وحی بملک و قبول نکردن ملک خواهد بود
و دلالت این عبارات بر این مدعا اگر از معما مشکل تر نیست
آسان تر نخواهد بود و چون بمقام تفسیر این آیه از کتاب حیقوق
رسیده اند حواله بتفسیر آن کرده اند از توریه و آمدن
قدوس را از جانب کوه پاران همان تجلی بر ملک بنی اسمعیل نمودن

که لفظ یابو در اینمقام صیغه مستقبل است و صیغه مستقبل
در عربی بمعنی ماضی استعمال نشده اگرچه لفظ ما بمعنی استقبال
استعمال شده و ایضا اینکه میفرماید که همیشه خواهد بود
اینکه روز اول قبول نکردند بچه نحو با یکدیگر ملائم میشود
و ایضا میفرماید که خواهد پوشانید شرافت او اسمها و اسمها
در قبول نکردن وحی و تجلی خدا چه شرافت است بلکه هم کانقیض
شرافت را ثابت نکند و سراسر هم بکند و بسیار منا شده
خواهد بود و ایضا فقره که میفرماید که ستایش او و زمین را از
دابر کرده هیچ معنی نخواهد داشت زیرا که امری که در اسمها
اتفاق افتد و خدا یکی از ملائکه خواهی کند وان ملك قبول

وملك قبول نکردن معنی کرده اند و اینها اشتباه بسیار
شبیهست بحکایت شخصی که نام حضرت یعقوب را فراموش کرده
بود از کسی پرسید که چه بود نام ان امام که دختر
شغال خورد انرا گفت که تمام این عبارات بر خلاف واقع
زیرا که ان امام نبود بلکه پیغمبر بود و دختر نبود بلکه
پسر بود و شغال نبود بلکه گرگ بود و با این همه خورد باطل
زیرا که نخورد و ما قطع نظر از انچه بر این بنا ان نسبت
باید تو دیه وارد می اید و اینکه مستلزم اسناد های غریب
و عجیب است بخدا و ملائکه و انبیا نمودن بر انچه در حمل نمود
اید کتاب حقیقت بر این معنی لازم می اید اشاره میکنیم و میگوئیم

کفر

نکند چه دخل بزمین دارد چه ستایش کردن در زمین
بودن این متفرع است و ایضا بعقاید ایشان تجلی بر سعیر و پاران
هر چه شد و هر چه قبول نکردند و ذکر احد جهاد در اینمقام
بدون دیگری وجهی ندارد و ایضا این مطلب مطلق بعبارات
کتاب حیقوق ملائم نیست و دخلی بنقلی که سخن در آن
ندارد سبحان الله عناد و لجاج و تعصب و محبت بمذهب آبا
مهلکهای و اجداد و حب ریاست دنیا شخص را بچه مهلکها اندازد
و کار را بچه جاها میکشد و عاقل را بچه نحو کور و کر میسازد
که امور بدیهیه را نفهمد و این چنین سخن بگوید که مستلزم
تقبیح خدا و رسول و ملائکه بوده باشد و مع ذلک اظهار
نماید که

نماید که توقع اجر از خدا دارم نعوذ بالله من ذلک و ما هرچند در
این رساله التزام کرده‌ایم که نسبت هیچ کس را از جاده ادب بیرون
نگذاشته مباحثه و مجادله علمی را بمفاحشه تبدیل نکنیم نهایت
در اینمقام تاب نیاورده اندکی سرکشی نموده چند گام عنان
گسیخته حرکت کرده استغفر الله من طغیان العلم برگشتیم
اینکه حیقوق در جا خبر بودن مکه معظمه که محل بعثت پیغمبر
آخر الزمان است به بیت المقدس که مکان نزول وحی بر حضرت حیقوق
پیغمبر است کمال ظهور دارد و مذکور شد که جمهور مفسرین پاران
مکه میدانند پس مدار احتجاج باثبات آن نیست و همچنین بودن
آنحضرت باین معنی که شریعت آنحضرت نسخ نخواهد شد و ظاهر ا

و دویست سال از بعثت آنحضرت گذشته و هر دو تن ظهور شریعت
آنحضرت از دو پیش بلیش حضرت شاید زاهدان پوشیده اسمان
از شرافت آنحضرت اشاره بمقصد معراج باشد و هرگاه که
از بیان نشان و نور که آنحضرت نیز باشد هم مناسبت و حاصل
آنکه ستایش او در زمین و ابر که آنست که آنحضرت مبعوث بر تمام
خلق در زمین زیرا که معنی ستایش او با ستایش کردن او خدا را
یا ستایش کردن خلق او را ست و هر دو معنی مستلزم اینست
که تمام خلق متابعت او کنند و در همین نشانه سیم که بتمام شدن
کتاب حقوق تمام میشود بعضی دیگر اشارات آمده کو را هر که خواهد
بالکتاب کند و بالله التوفیق فصل در نقل ایات و اخبار که در کتاب

دانیال

دانیال مذکورست و در انجا نمایشهاست نمایش اول در ذکر چهنم
در فصل دویم از کتاب دانیال مذکورست که در سال دویم پادشاهی بخت النصر
پادشاه خوابی دید و پریشان حال و آشفته شد و آن خواب را فراموش
کرد و دانایان و منجمان را طلبید و بایشان گفت که میخواهم بمن
بگوئید که چه خواب دیده ام و تعبیر آن چیست ایشان گفتند که
پادشاه خواب را بما بگوید تا ما تعبیر آنرا بگوئیم پادشاه گفت من
خواب را فراموش کرده ام و چنانچه آن خواب را بمن خبر دهید و
تعبیر آنرا نگوئید شما را بقتل رسانم و خانهای شما را خراب کنم
و هرگاه مرا خبر دهید بخشش و انعام و عزت بسیار بشما میرسانم
ایشان هم خواب را دوم مرتبه بعرض رسانیدند و غضب پادشاه

مسئولی شد و ایشان را تهدید و تخویف نمودند ایشان
بعرض رسانیدند که آدمی روی زمین نیست که تواند
سخن پادشاه را معلوم کند و هرگز هیچ پادشاهی چنین تکلیفی
بدانشمندی نکرده بغیر از ملائکه آسمان که صحبت ایشان
با بنی آدم میسر نیست و کسی بر آن امر قادر نیست آتش
غضب پادشاه شعله کشید حکم بقتل حکما و دانشمندان
که در آن مملکت حاضر بودند کرد و در آن وقت حضرت
دانیال با بنی اسرائیل در زمین بابل باسیری گرفتار بودند
و آنحضرت را نیز حاضر ساختند که با دانشمندان بقتل
آورند دانیال سبب غضب پادشاه پرسید سرکرده جلادان

ماجرا را

ماجرا را بعرض رسانید دانیال خود را به پادشاه رسانید
و مهلت طلبید که تعبیر خواب را اعلام کند و بعد از آن
مهلت بخانه رفت با سه نفر دیگر از پیغمبران بنی اسرائیل
حل این مشکل را از حلال مشکلات سؤال نمودند سبب
این مقدمه خداوند عالم بر حضرت دانیال ظاهر ساخت
و آن حضرت بعد از قیام باداء شکر و ثنای حضرت باری کرده
جلادان را طلبید اعلام کرد و آنحضرت را بتعجیل نزد پادشاه
بردند بعرض رسانیدند که دانیال آمده که حکایت خواب و تعبیر آنرا
بیان نماید پادشاه او را نزد خود طلبید گفت آیا تو خواب مرا
میدانی و تعبیر او را میگوئی دانیال گفت هیچ یک از بنی

ادم خوابرا نمیتواند کفت و عالم ان خدای است اسمان و زمین
و میخواهد درانخواب خبر دهد ترا از اموری که واقع
خواهد شد در بودن کار ان بعد و تعبیر انیست که من بعقل خود
خبر میدهم ترا بلکه باقدام خداست ای پادشاه در خواب
دیدی که صنم بزرکی که قدش بلند بود و شکوه ان بسیار
بود در برابر تو ایستاده بود و سر ان صنم از طلای خالص
و رانش از مس بود و سینه و بازوان او از نقره بود و شکم و رانش مفضض بود
و ساق او از اهن و پایهای او از اهن و مس و بعضی از
سفال بود و بعد از ان دیدی که سنکی از کوه رها شد
و بر پایهای ان صنم که از اهن و سفال بود خورد و ان صنم را

خورد

خورد کرد و با اجزای او را متفرق کردانید و اثری از انها
باقی نماند و ان سنک بزرک مثل کوه و تمام روی زمین را
ان پر شد اینست خواب تو و تعبیرش اینست که
تویی پادشاه پادشاهان که خالق اسمان و زمین و حشمت
و قوت و عزت بتو بخشید و مسلط کرد ترا بر ساکنان
روی زمین از بنی ادم و حیوانات صحرا و مرغان هوا و تو
ان سری که در صنم طلا بود و بعد از تو برخیزد پادشاه
پادشاه دیگر که از تو پست تر باشد و سومین که از مس بود
مسلط شود بر همه روی زمین و پادشاه چهارم باشد
قوی چون اهن و هم چنانکه اهن خورد میکند و میتراشد

همه آنها را خورد کند و بشکند و آنچه دیدی که پایهای
او را و انگشتانش همه بعضی از آنها سفال و بعضی آهن بود
پادشاهی ایشان دو صنف باشد بعضی قوی باشند بعضی ضعیف
و این دو صنف بیکدیگر مخلوط نشوند همچنانکه آهن
مخلوط بسفال نشود و در این ایام پادشاهان برانگیزاند
خدای آسمان پادشاهی را بقوم دیگر وانگذارد و خورد
و تمام کند همه این پادشاهان را و بماند در روزگاران
و آنچه دیدی که سنگ از کوه بخودی خود رها شد و کسی
مثالش آن بود اینست که علامت ملکوت پنجم است و ملکوت
پنجم باید کسی باشد که من عبد الله جمیع کارهای او دستور دا

شود و یار و یاور او غیر از خدا نباشد مانند سنگی که بدون یاری او از کوه
جدا شد و آن نیست مگر پیغمبر آخر الزمان که هیچ یک از اقوام معین او نبودند
و کارهای من عبد الله ختنه ساز بود خرد کرد آهن و مس و طلا و نقره را ایشان
باینکه آنچه را که دیدی البته خواهد شد و راست است خواب تو و معتبر است تعبیر آن
و بعد از این مراتب مذکوره که بخت النصر تعظیم و توقیر دانیال را
بعمل آورده بخششی بسیار بآن حضرت کرده او را مسلط بر تمام مملکت
بابل نمود و دانیال با اطلاع پادشاه هر یک از بزرگان بنی اسرائیل را بخدمتی از
خدمات ملکی مأمور ساخته خود در خدمت پادشاه بود مؤلف گوید که
آنچه از این کلام مستفاد میشود اینست که پادشاهی از زمان
بخت النصر تا آخر عالم در پنج سلسله بوده باشد و سلسله اول همان

سلسلهٔ دوم که بخت النصر از ایشان بود و علامت سلسلهٔ دوم اینست که
از سلسلهٔ اول پست تر و ضعیف تر باشند و علامت سلسلهٔ سیم
اینست که عالم گیر بوده باشد و بر تمام روی زمین مسلط شود و علامت
سلسلهٔ چهارم اینست که دو سلسله با یکدیگر ممتزج شوند اما
بیکدیگر ممزوج و مخلوط نشوند یکی از ان دو سلسله که تعبیر
آهن است بسیار قوی باشند و سلسلهٔ دیگر که تعبیر سفال است در غایت
کما دانیال حسب طلبنا مذکور است ضعیف باشند و علامت سلسلهٔ
پنجم اینست که تمام هر چهار پادشاهی را بشکند و ضعیف نشود و
باقی ماند و پادشاهی را بسلسلهٔ دیگر ندهد و بقوی دیگر
نگذارد و خورد کند آهن و مس و طلا و نقره و سفال را و سایر اشغال اما

کرده

کرده در پنجم مذکور است باید اثری از هر یک از پادشاهان اربعه تا ظهور
پنجم باقی باشد و الا صادق نخواهد بود و سلسلهٔ پنجم در دوران
پادشاهی پیدا شود و خورد کند آهن و مس و سفال و نقره و طلا را
و علمای بنی اسرائیل هر یک از این سلسله ها را ملکوت اسم کرده اند
و در میان ایشان در تعیین ملکوت اول و دوم خلافی نیست و اختلاف
ایشان در ملکوت چهارم بسیار است و ملکوت پنجم را هنوز منتظر اند
و میگویند ان ملکوت ماشیح است باعتقاد ایشان همان کسی است که انبیا
بوجود او بشارات داده اند و آنچه در تعیین ملکوتها گفته اند اینست
که بخت النصر بتصریح حضرت دانیال ملکوت اول است و پادشاهان مجوس
که بعد از بخت النصر بهم رسیدند که کورش و داریوش بوده اند از ایشان

ملکوت دوم هند و مراد از ملکوت سیم اسکندر رومی است و در کر
ملکوت چهارم سه فرقه شده اند فرقه گفته اند که ملکوت چهارم قیاصره اند
که در روم میبودند و طیطوس رومی که بیت المقدس را دفعه ثانیه
خراب کرد از ایشانست و فرقه دیگر گفته اند که مراد از ملکوت چهارم ملکوت
اسلام است و در روز بنی اسرائیل ملکوت قیداریه و ملکوت بنی
اسمعیل مذکورست و قیاصره را داخل ملکوت سیم میگیرند
و فرقه ثالث ملکوت چهارم را مرکب از قیاصره و قیداریه گرفته اند و در
نظر همه ایشان همین مطلب بوده که عبارات انجیل درست کنند که
مقومات داخل ملکوت پنجم نشده باشد و از اینجا است که بر هر یک از
مذاهب ثلثه وارد می آید غافل شده اند یا تغافل کرده اند و ما بعد

از آنکه

از آنکه این عبارات موافق علامات ما که حضرت دانیال فرموده و مطابق
انجیل در تواریخ عالم مذکورست معنی کرده ایم اشاره ببعضی از آن
اتفاقات خواهیم کرد ان شاء الله و لی التوفیق اگرچه از تتبع کتب تواریخ مع
اختلافها معلوم میشود اینست که اول پادشاهان عالم پیشدادیان
که اول ایشان کیومرث بوده باشد و بعد از انقضای دولت ایشان بطایفه که
ایشان را کیان میگفتند و اول ایشان کیقباد بود تعلق گرفت و بعد از ان اسکندر
رومی بر عالم مسلط شد بعد ملکوت ملوک طوایف شد و بعد از ملوک طوایف
بطایفه دیگر که بساسانیان شهرت تعلق گرفت و ساسانیان
بظهور دولت اسلام منقرض شدند و این سلسله پادشاهان که بر
عالم بوده اند و سایر سلسلهها یا تابع بعضی از این پادشاهان بوده اند یا

از نواحی مملکت بحکومت اشتغال داشتند الا آنکه بعضی از پادشاهان
بودند که حاکم ممالک بودند یا پادشاهی ایشان مختص بشهر و ولایتی بود
در تحت پادشاهان عالم می بودند مثل فراعنه و پادشاهان بنی اسرائیل
و عمالقه و امثال اینها لیکن تا ظهور پادشاهان ساسانیان در دنیا پادشاهان
بهم رسیدند و بزرگی ایشان بسیار شد و با وجود این ساسانیان را
خدمت میکردند و در جنب ساسانیان بسیار ضعیف بودند و باید
دانست که علمای تواریخ در تحقیق احوال بخت النصر اختلاف بسیار
کرده اند بعضی گفته اند که در ایام پسر کودرز بود و از جانب کیان حاکم
بابل بود و مسعودی او را از جانب سهراب حاکم بابل دانسته اما در کتب
پادشاهان کلدانیین او را شمرده اند و کلدانیین بتقریر مسعودی جمله

و پنج

و پنج نفر بودند که در زمین بابل فرمانفرما بودند و اول ایشان نمرود جبار
گفته و سی و سیم ایشان را بخت النصر جبار ذکر کرده اند و از این تقریر
معلوم شد که مسعودی ~~[illegible]~~ کلدانیین را در زمان بخت النصر
تابع فرس میدانسته و بعضی از مورخین بخت النصر را پادشاه
مستقل بر سر خود نقل کرده اند و این قول موافق است با اعتقاد یهود بر
تقدیر غرض آن ملکوت اول منظور حضرت دانیال بخت النصر و خاندانه
بخت النصر پادشاه مستقل بوده باشد خواه از کلدانیین و خواه از غیر
ایشان و آن کیان نباشند اما آن ملکوت دویم کیان خواهد بود از سهراب
و گشتاسب و مابعد ها و بعضی از علمای تواریخ تاریخ بطریق جدول
بعبارت ترکی نوشته و در آنجا تصریح کرده باینکه کورش مجوس

کشتاسب است وضعف کشتاسب در سلطنت مدهوش است و
علامت ملکوت سیم حضرت دانیال بر غیر اسکندر رومی صدق نمیکند زیرا که
پادشاهی که عالمگیر باشد و تمام ربع مسکون را مسخر کند و بعد از حضرت
دانیال باشد و ملکوت دویم بعد از او باشد بغیر از اسکندر رومی نیست و مراد
از ملکوت چهارم باید ساسانیان باشند زیرا که تمام علاماتی که حضرت
دانیال فرموده بر ایشان صدق میکند بجهت آنکه ایشان با پادشاهان
عرب یک بیک بزرگ شدند و آن بعد از ملوک الطوایف بود و پادشاهان
عرب از ایشان ضعیف تر بودند و پیوسته خدمت ایشان را میکردند و
بمصالحه و بهانه روزگار میگذرانیدند و با ایشان آشنا بودند نهایت
مخلوط با ایشان نمیشدند زیرا که مراد از مخلوط شدن چنانچه علما تصریح

کرده‌اند

کرده‌اند تزویج کردن است و پادشاهان عرب با آنکه از فرس ضعیف تر بودند
هرگز بتزویج کردن با ایشان راضی نشدند و خبر کشتن کسری نعمان را در
خصوص مشهور است و واقعه عظیم که نوشیروان را با کسری در خصوص حیره
نعمان اتفاق افتاد در السنه و افواه مشهور و شعرا حسب عرب در
آن خصوص اشعار بسیار گفته‌اند و این جا تون عاملی حکایت را بتفصیل
کتاب سراج الرضیه نقل کرده و آنچه حضرت دانیال خبر داده که ملکوت
چهارم مثل آهن بر همه غالب باشد و در پادشاهان آل ساسان ظاهر
زیرا که نقل کرده‌اند که در روزی که نامه حضرت خاتم پیغمبران بخسرو پرویز
رسید که یکی از پادشاهان ساسان بود و سید هفت پادشاه که یکی خاقان
چین بود و دیگری رای هند بود در پایه سریر او حاضر بودند پس مراد

از اهمین پادشاهان آل ساسان و مراد از صنف طبناعربند و تمام
علامات را درست اند وانچه در صنف ملکوت پنجم فرموده بر ملکوت اسلام که
قیدات ثلثه درست میاید زیرا که ایشان بزرگ شدند در دو کا
همان پادشاهان در وقتیکه ساسانیه و عرب پادشاه بودند و اسکندریه
نیز در روم بود و هنوز برپا بودند و اشکانیان نیز در دولت ساسانیان
صاحب اعتبار و سردار دو فرمان روا بودند و تمام اینها در دست اسلام
برطرف شدند و حالا اثری از هیچ طایفه از این طوایف نیست و اسلام گردید
اطراف عالم را باسم و اوانه خود پس معلوم شد که غرض از ملکوت چهارم
ساسانیه بودند و از پنجم اسلام و سخن فرقه اولی از علما بهتر است که ملکوت
چهارم بقیاصره تعبیر کرده شد بیجاست زیرا که باید ملکوت چهارم

صنف

در صنف باشند باهم و غیر مخلوط هم و قیاصره یک طایفه بودند و هم
چنین بر قول فرقه دیگر که بقیدات ثلثه قرار میدهند نیز همین بحث
وارد میاید و بر هر دو قول و قول ثالث که بقیاصره و قیدات ثلثه باهم
قرار میدهند لازم میاید که ساسانیان را مطلق التفات نفرموده باشد که
ایشان پادشاهان بزرگ صاحب تسلط بودند و بر قول اول لابد
قیدات ثلثه ملکوت پنجم میشود یا اینکه تاویل کنند و بگویند که قیدات ثلثه مثل
ساسانیان اند ختم و همین قیاصره را که ذیل اسکندریه اند فی الحقیقه
پادشاهان فلحیده علیحده نبستند ذکر کرده و بر قول ثالث که ملکوت
چهارم را مشترک بین قیاصره و قیدات ثلثه میگیرند لحوم ملکوت لازم
میاید و آن اینست که معنی باهم بودن و هم مخلوط نشدن باطل میشود

زیرا که اول دولت قبل از دنیا آخر دولت قیام هم بود و هم کی جایز باشد که

و سلسله با هم نباشند بلکه یکی ختم کرده بیک ملکوت تعبیر شود چرا

جایز نباشد که تمام پادشاهان عالم بلکه یکی منضم ساخته بیک ملکوت

تعبیر شود و جواب حجت النصرانی قطع شود و از این مراتب تماما قطع

نظر نموده میگوئیم که منتهای مطلب ما این است که نبوت رسانند

که هنوز ملکوت چهارم تمام نشده و وعده ظهور ملکوت پنجم نرسیده و

آن در وقت ظهور مسیح که در آخر دنیاست خواهد بود و ثبوت این

بر کرسی

مطلب ما دائم که کلام حضرت دانیال را بمعنی و دروغ نسبت ندهند

نتشنند زیرا که از کلام آنحضرت معلوم میشود که باید صاحب ملکوت

پنجم در روزگار این پادشاهان بهم رسد و او ایشان را تمام کند و حال

هیچ اثری

هیچ اثری از آثار آن پادشاهان که تعبیر طلا و نقره و مس بوده اند نیست

و تمام برطرف شده اند و ایضا باید دانست که محققین علمای

بنی اسرائیل در تفسیر آیه که در نشان چهارم که حضرت دانیال ذکر نموده

مذکور است و آن این است جمیع علما و مفسرین بنی اسرائیل یک آیه

از زبور دلیل خود کرده اند و گفته اند که یکروز خدا هزار سال

این آیه را هم هزار سال قرار داده اند چون ایام دولت چهار ملکوت

هم هزار سال شد بر این آیه را هم با ایام دولت چهار ملکوت کافر قرار

داده اند الحق صحیح گفته اند این آیه در نشان چهار ملکوت کافر واقع

شد وها یا یوم اما دالی اخرها یعنی باشد یکروز که آن معلوم است در

پیش خدا نه روز باشد و نه شب و در وقت غروب روشنائی ظاهر شود

تصحیح کرده شد که غرض ازان وقت که مذکور باشد و نه شب ایام

دولت چهار ملکوت در روشنائی ظاهر شدن اول ایام ملکوت پنجم است و تصحیح

کرده اند که ایام چهار ملکوت هزار و سیصد و نود بود از هبوط آدم

و هم چنین معتقدند که هجرت حضرت خاتم الانبیا در چهار هزار و سیصد

و سی و چهار بوده و ما بین این دو تاریخ یک هزار و پانزده سال میشود

و ظهور اسلام چند سال قبل از هجرت بود پس هزار سال که ایشان قرار داده

اند درست شد و در اول ظهور اسلام و حلول ظهور ملکوت

پنجم رسید مولف گوید که این ذکریا غیر از ذکریا پدر یحیی است و ان

ذکریا پدر یحیی پیغمبر نیست چنانچه سابق بر این اشاره

شد فصل در ذکر چهار حیوان در فصل هفتم از کتاب دانیال — نمایش چهارم

مذکور

مذکور است که در سال اول پادشاهی [redacted] بلشصر پادشاه بابل

حضرت دانیال شبی در خواب دید که اطراف عالم دریای بزرگی پیدا شد

و ازان دریا چهار حیوان بزرگ بیرون آمدند که هر یک مغایر دیگری

بود حیوان اول بشکل شیر بود و پرها داشت مثل پرهای کرکس و بعد از

بیرون آمدن از دریا پرهای او ریخته شد و پرهای خود مثل آدمیان

ایستاد و داده شد باو دل آدمی زاد و حیوان دوم بشکل خرس بود

و آمده در پهلوان یک ایستاد و سه استخوان چون دنده در میان

دندانهای او بود گفتند باو برخیز و بخور گوشت بسیار و حیوان سیم

بصورت پلنگ و چهار پر داشت مثل پر مرغ و چهار سر داشت و

باو داده شد تسلط و حیوان چهارم شکل مهیب داشت و قوی بسیار بود

ودندانهای او از آهن بود و بزرگ بود مخوف بود و خورد میکرد و آنچ
باقی می ماند پای مال میکرد و این حیوان از جمیع حیوانات عجیب تر
بود و ده شاخ داشت دانیال میفرماید که چون در آن شاخها
نگریستم دیدم که شاخ کوچکی از میان شاخها بیرون آمد و سه شاخ
از آن شاخها کنده شد و افتاد و از پیش این شاخ کوچک در شاخ
کوچک او چشمها بود مثل چشمهای آدمی و دهنی بود که سخنان بزرگ
میگفت و بعد از آن دیدم که کرسیها گذاشته شد و پیر سالخورده
بر روی آن نشست که لباس او مثل برف سفید بود و موی سرش پاکیزه
بود و کرسی او چون شعله آتش و پایهای کرسی چون آتش سوزان
بود و رودخانه از آتش در پیش روی او بیرون آمده و کشیده میشد

و هزار

و هزار هزار از خدمتکاران او را خدمت میکردند و بسیار بسیار
در پیش او ایستاده و بدیوان کردن نشست و کتابها گشوده شد
و دیدم که آن شاخ سخن میگفت و دیدم که کشته شد و سوخته شد
آن حیوان و باقی حیوانات سلطنت از ایشان گرفته شد و مهلت
داده شدند تا وقت و محل و دیدم در میان آسمانها از ابر کسی آمد تا
رسید بنزد آن پیر که بر کرسی نشسته بود و باو داده شد تسلط
و عزت و پادشاهی و مقرر شد که همه قومها و امتها و اهل لغتها او را
خدمت کنند و تسلطی باو داده شد که از او باز گرفته نشود
و پادشاهی باو داده شد که تباه نشود و من از این احوال پریشان
خاطر شدم و بنزدیکی از آنها که ایستاده بودند رفتم و از او

استفسار کردم گفت تعبیر اینها اینست که چهار حیوان که دیدی چهار
پادشاه باشند که در روی زمین بهم رسند و بعد از ایشان پادشاهی
کنند خواصان بلند مرتبه و محسنون ملحوظ تا حد علما و حد عالم علما
یعنی نیکو نگاه دارید پادشاه را تا غایتها و تا عالم عالمها دانیال منیرها
که چون خواستم که تحقیق کنم حیوان چهارم را که عجیب تر از همه
انها بود و بسیار مهیب بود و دندان از اهن و ناخن مس داشت و
میخورد و خورد میکرد و پایمال میکرد و سوال کردم از ده شاخ
که بر سر داشت و از شاخ دیگر که بیرون امد و افتادن ان سه
شاخ و چشمهای ان شاخ و دهن ان سخن گفتن بزرگ ان و
از انکه ان شاخ کوچک جنگ کرد با خواصان و غالب شد و از انکه

عشق

عتیق روزگاران بیاید و دین داد بخاصان بلندمرتبه تا انکه
دیدم وقت رسید و پادشاهی را نیکو قبول کردند خواصان
چنین گفت که حیوان چهارم پادشاه چهارم باشد که در زمین
بهم رسد که عجیب تر از همه پادشاه باشد بخورد همه زمین
را و بکوبد و خورد کند و شاخهای ده گانه او ده پادشاه باشند
که برخیزند و بعد از ان پادشاهی برخیزد که عجیب تر از ایشان
باشد سه پادشاه را برطرف کند و سخنان از نیت خدا بالا گوید و
بخاصان بلند مرتبه ناسزا گوید و خواهش کند تغییر داد
وقتها و شریعتها و داده شود بدست او تا وقت و دو وقت
و دو وقت و نصف وقت و انکه بدیوان بنشست بگو دانید

وبایست کرد و کم کرد پادشاهی و در آخر و پادشاهی و سلطنت
دیر زمانی که پادشاهی تمام زیر آسمان بوده باشد بخشیده شد بقوم
خواص بلند مرتبه پادشاهی او پادشاهی عالم است و هر سلطانی برای
او خدمت کند و سخن او را بشنود دانیال پیغمبر میفرماید تا اینجا بود
آخر سخن و من بسیار آشفته شدم و این سخن را در دل نگاه داشتم
مؤلف گوید که علمای یهود تماما در این مقام گفته اند که مقصود
از این نمایش و نمایش چشم یکی است و تعبیر سر حیوان اول اتفاق
دارند و اختلاف ایشان در تعبیر حیوان چهارم مثل اختلافی است که در
تعیین ملکوت چهارم مذکور شد و همین اقوال بعینها در این مقام
مذکور است و یوسف ابن گوریون در کتاب تاریخ خود ذکر کرده که بعد

از مردن

از مردن اسکندر یونانی مملکت را چهار امیر او تقسیم کرده هر یک
در ربعی فرمانفرما شدند و بعد از گذشتن دوره کار ایشان قیام بهم رسید
آن سلسله چهارگانه را بر طرف کردند و گویا ابن گوریون مصداق
چهار پر و چهار سر حیوان سیم را که باتفاق جمیع علمای یهود اسکندر است
این چهار امیر میدانستند فلهذا در اول ذکر قیام تصریح
کرده اند بآنکه اینست تعبیر حیوان چهارم که در کلام دانیال
مذکور است نهایت چون یوسف مذکور معاصر سلطان
هشتم از قیاصره بود نتوانسته که تحقیق کند که غرض از ده
پادشاه چیست و کدام است و مقصود از آن شاخ چیست
و خلاصه کلام ابن گوریون در این مقام اینست که پادشاه هشتم

از قیام که بد طیطوس دوم بمحاصره بیت المقدس آمد و
مدتی بمحاصره قیام نمود تا آنکه خبر بر طرف شدن قیصر هفتمین رسید
و سلطنت دوم بیک طیطوس قرار گرفت و او پسر خود را
بر لشکر که بمحاصره مشغول بودند سردار کرده خود بدار الملک
برفت و طیطوس بر بیت المقدس تسلط یافت و آنرا خراب کرد
و بنی اسرائیل را اسیر کرد و ایشانرا ذلیل ساخت و صاحب
تاریخ که یوسف بن کوریون است گفته که من در جمیع
مقدمات حاضر بودم و همه را برأی العین مشاهده کردم چون
سایر مفسرین یهود مقصودی بغیر از این نداشته که سخن
بگویند و عبارات را بطریقی معنی کنند که هنوز زمان ملکوت تمام

باقی باشد

باقی باشد و نوبت دولت بخلاص خاصان نرسیده باشد و مصرّند
اینکه آنچه میگویند مربوط بآیات و موافق علامات در هستی آن بل
آیات نبوده شد و باعتقاد خویش نمایش صنم را حسب الخواهش
خود معنی کرده اند لهذا در این مقام زیاده بر اینکه مقصود از این
نمایش بلیست چیزی نگفته اند و الداعی فقیر در رساله موسومه
بانبیاء الانبیاء که بعد از تشریف بشرف اسلام بتصنیف آن
موفق شده تعبیر سر حیوان اول را که اثبات و نفی
مطلب بران موقوف بوده از علمای یهود بدیر پرسیده اند و که
تعیین حبر اخبار تمام متابعت یوسف بن کوریان کرده
الحقیقه اعلم و اقدم آن سلسله است نموده کلام او را بر طایفه یهود

حجر ساخته در اتمام آن فرمود که مراد از شاخ کوچک
طیطوس است که بر بیت المقدس مسلط شد و خواصان
بالند هرتبه بنی اسرائیل را ذلیل کرد و بیت المقدس را خراب
کرد و خواست که شریعت خدا را تغییر دهد و در تفسیر
اینکه داده شوند بیک وقت و دو وقت و نصف وقت که شاید
مراد از وقت دویست و ده سال بوده باشد و مراد از دو
وقت دو چندان که عبارت از چهارصد و بیست سال
بوده باشد و مراد از نصف وقت یکصد و پنج سال
بوده باشد و در اثبات این مدعا محتاجیم بدو مقدمه
مقدمه اول در توجیه تفسیر یک وقت و بمدت دویست
و ده سال

و ده سال مقدمه دوم در اثبات امتداد مدت پادشاهی ملکوت بمدت
هفتصد هفتصد و سی و پنج سال اما توجیه تفسیر یک وقت
بمدت مذکوره اینست که ابتداء دخول یعقوب و فرزندانش
بمصر تا وقت بیرون آمدن بنی اسرائیل از آنجا که در آن زمان در
تعب و مشقت بودند دویست و ده سال بوده پس مراد از یک وقت
همین قدر مدت خواهد بود و اما امتداد مدت پادشاهی ملکوت تمام
باین نهج است که تاریخ یوسیفون که یوسف ابن کوریون است
و در آخر فصل سیم مذکور است که ابتداء پادشاهی ملکوت تمام
بالا ابتداء پادشاهی هشمونائیم که یکی از پادشاهان بنی اسرائیل است
موافق بود و از ابتداء پادشاهی هشمونائیم تا خراب شدن بیت المقدس

در مرتبه ثانی دویست و شش سال گذشته بود و از هبوط
آدم تا خراب شدن بیت المقدس ثانی سه هزار و هشتصد و بیست
و هفت سال گذشته بود و بعثت خاتم النبیین در
چهار هزار و سیصد و سی و چهار بود و دویست و سه سال بعد از
بعثت آنحضرت مسلمانان بر سر ملکوت چهارم که پادشاه ایشان
هرقل بود رفتند و ایشان را برطرف کردند بنا بر این ابتدای
پادشاهی ملکوت چهارم تا وقتی که هرقل پادشاه ایشان برطرف آخر
شده است هفتصد و سی و پنج سال میشود و شبهه نیست
که بعد از انقضای ملکوت چهارم ابتدای ملکوت پنجم است پس مراد از ملکوت
پنجم اسلام و ایشانند خواص خواصان تمام شد خلاصه کلام

والله علیه الرحمه

والله علیه الرحمه و فقیر را هنوز در این مقام شبهه چند بخاطر
میرسد اول آنکه در کلام حضرت دانیال تصریح شده است که آن
پادشاه که تعبیر شده شاخ کوچک است بعد از ده پادشاه بهم
و طیطوس باعتقاد یوسف ابن کوریان بعد از هشت پادشاه بود
طیطوس
و آنچه مسعودی در مروج الذهب نوشته ایضاً اینست که
بعد از شش پادشاه پادشاه شد بشراکت دیگری و بعد تنهائی
پادشاه بود دوم آنکه در حضرت دانیال چنین مستفاد میشود
که باید پادشاهان ملکوت چهارم یازده نفر باشند ده نفر تعبیر
شاخ و یکنفر که در آخر است تعبیر شاخ کوچک و قیاصره بنا
بر آنچه مسعودی نوشته از اول قسطنطین که یکی از

پادشاهان بزرگ ایشانست دهم پادشاهست که از بت
پرستی بیرون آمده داخل دین نصرانیه شد و زیاده از
چهل نفر بوده اند دهم چنین تا هرقل جمیع کثیر از ایشان به
سلطنت رسیده اند وانچه بعضی در تعیین ده نفر گفته اند
که همان هشت نفر که یوسف ابن گوریون اسم ایشانرا مذکور ساخته
با قسطنطین و هرقل ترجیح بلا مرجح و سخنی بی دلیل و اعتمادی
بر آن نیست سیم انکه قیاصره وقتی تعبیر حیوان چهارم میشوند
که حیوان اول بخت نصریه بوده باشند و ظاهر کلام حضرت
دانیال است که این چهار پادشاه بعد از نمایش بهم رسند
زیرا که در کلام انفرشته که از برای دانیال حیوانات را تفسیر
میفرمود

میفرمود لفظ یقومون بصیغه مضارع مذکور است و مضارع در لغت
عبری معنی ماضی بوده نشد و این نمایش از برای دانیال در زمان
بلشصر بوده که بخت نصر اتفاق افتاده بود و در انوقت پادشاهی بخت نصریه
بر پا شده و مدتی بر آن گذشته بود بلکه قریب باتمام رسیده و اگر
کسی گوید که چون در نمایش صنم ان تمام مفسرین کلام دانیال
مخالف و مؤید و ملکوت چهارم را باهل ساسانیان تعبیر کرده
و حال انکه هیچ یک از ایشان این سخن نگفته و بان راضی نبودند
پس ترا چه چیز مانع است که با ایشان در این سخن که مراد از
آن نمایش یکی است موافقت نمائی و اینرا نیز باهل ساسانیان
تعبیر کنی جواب گوئیم که ما در این رساله التزام کرده ایم که سخن

بی دلیل نگوئیم و از کسی کسی نپذیریم و در نزد خدا مثل احدی
بغیر خالق آسمانها و زمین نباشیم و از سرزنش کسی نترسیم
وانچه را حق میدانیم و بکرسی میتوانیم نشانید بگوئیم
و چنانچه خواهیم که این نمایش را تمام تفسیر کنیم در نمایش صنم
ذکر شد تفسیر کنیم از عهدهٔ آن بیرون نخواهیم آمد زیراکه
معلوم نیست که مقصود از حیوانات اول کیست و بر پا ایستادن
او و داده شدن باو دل آدمی دی داشتن بچیست و چرا
بشکل شیر بود و پرها یسان کرکس داشتن و بعد از بیرون
آمدن دیختن چه معنی دارد و هم چنین سایر حیوانات و جزئیات
صفات آنها بهم مانده پس از تفسیر و تعیین آن گذشته و از آن
حواله

حواله با هل آن نموده ولی خواهد بود عسی الله ان یاتینا بالفتح
او امر من عنده وانچه بر سبیل احتمال بر این مقام مذکور میشود
اینست که شاید مقصود از این نمایش و نمایش صنم غیر یکدیگر بوده
صنم باشد زیرا که نمایش از برای بخت نصر اتفاق افتاده بود و اشاره
بامور بود که در مملکت او و ماضی اتفاق میافتاد و احوال
پادشاهانی بود که بر مملکت بابل و ایران زمینها مسلط خواستند
شد و این نمایش بحضرت دانیال تعلق داشت و ظاهرا اینست
که ذکر پادشاهان بیت المقدس و احوال آن سرزمین و چگونگی
حال بنی اسرائیل بوده باشد پس هر بود را حمل بر یک معنی کردن بعید
خواهد بود و بلکه از مرتبت قوت مادانیکه مطلقات تمام نمایش

صنم را بآل ساسانان تعبیر کردیم و بعبارهٔ تعبیر نکردیم همین بود که

قیام ایشان بر مملکت بابل و اناتولیا که در تحت بخت نصر بود

تسلط بهم نرسید و همیشه آل ساسانان بر این زمین مسلط بودند

دنیای یهود را از مطالعه این فصل بخاطر رسد که اعتراف

و اقرار ما بعجز از فهمیدن مقصود از این فصل کلام حضرت دانیال

و موجب ضعف ادلهٔ بر اصل مطلب که اثبات نبوت خاتم

النبیین ص میشود زیرا که بعون الله تع ما اثبات این مطلب را

بوجوه مختلفه نموده و خواهیم نمود و از اینکه ما این فصل را

نفهمیدیم دلیل بهم نمیشود زیرا که ایشان نیز نفهمیدند

و با ما شریکند نمایش سیم در ذکر غوچ و بز در فصل هشتم

کتاب

کتاب دانیال مذکور است که در سال سیم از پادشاهی بلشصر بعد از

آنکه آن نمایش اولین بر من ظاهر شده بود در کنار رودخانه

ایستاده بودم چشم را گشودم دیدم که یک غوچ هم در کنار

رودخانه ایستاده بود و شاخها داشت و آن شاخها بلند بود

و یکی از اولین بلند تر بود و آن بلند تری بالا رونده بود دیدم که

آن غوچ شاخها میزد بجانب مغرب و جنوب و شمال و هیچ

حیوانی در پیش او نمی ایستاد و خلاص کننده نبود حیوانات را

از دست او و آنچه خواهش او بود میکرد و بزرگ شد بعد از

آن بزیرا دیدم که از همه بزها کوچکتر بود و از جانب مغرب

آمد و بروی زمین سیر میکرد و نبود پاهای او رسنده بزمین

واز میان دو چشم او شاخ نمودار شد وامد بنزدیک غوچ که در
کناره رود خانه را ایستاده بود وحمله کرد براو واورا بزد ودر هم شکست
شاخهای اورا وانغوچ نتوانست که در پیش او بایستد واورا
بر زمین انداخته پایمال کرد ونبود خلاصی دهنده مران غوچ را
از دست او وان بز کوچک بسیار بزرگ شد وان شاخ که داشت
بجهودی خود شکسته شد ودر جای ان چهار شاخ دیگر درامد که
محاذی طرفان اسمان بود واز یکی از ان چهار شاخ یکشاخ کوچک بیرون
امد وبزرگ شد تا جنوب ومشرق وبیت المقدس وبزرگ شد
تا بسیار اسمان رسید بسیار واسمان وستارهای انرا بر زمین انداخت
وپایمال کرد واز او برخواسته شد قربانی دائمی وانداخته شد

بهای

بهای خوامی ان وکرد وفرزی داده شد مؤلف گوید که انچه در
اینمقام بغوچ تعبیر کرده شد در کتاب دانیال بلفظ ایل من کوراست
وچون مفسرین یهود ایل را بغوچ تفسیر کرده اند ما نیز متابعت
ایشان کردیم والا ظاهر اینست که ایل بمعنی کبش که نوع ذکور معز
بوده باشد چنانچه در عربی باینمعنی امده وبالجمله مقصود ازین کبش
سلسله مجوسیه اند که پیش از اسکندر وسلطان وفرمانفرما بودند
وسلطنت ایشان بهمه اطراف عالم سوای مشرق زمین کرده
تصرف سلاطین ترک بود و[illegible] وبانیواسته با مجوسیه جدال
میکردند رسیده بود وپادشاهان اطراف جنوب ومغرب وشمال
منقاد ایشان بوده فرمایش ایشانرا بجز اطاعت چاره نداشتند

انچه

واز همه پادشاهان که تابع مجوس بودند اهل روم ضعیف‌تر بودند
وکوچک‌تر بودند فلهذا در این نمایش اسکندر را به بزکه نوع اناث
کبش تعبیر فرموده فرمودند که از همه بزها کوچک‌تر بود و شاخ بزرگ
ان بز خود اسکندر راست که بر پادشاهان مجوس مسلط شد و
وایشانرا شکست و بخودی خود مرد وکسی او را بوقت ان ذکر نکرد و بعد
از ان چهار امیر که یوسف ابن کوریان نقل کرده بسلطنت رسیدند
و هر یک در ربعی سلطنت کردند و تعبیر ان چهار شاخ که بجای
یکشاخ رویید ایشانند و از یکی از ان امیران که در مملکت روم فرمان
فرما بود قیاصره که تعبیر ان شاخ است که یکی از انشاخها رویید
بیرون آمده بسیار بزرگ شدند و سلطنت و عظمت ایشان بسیار

شد

شد و بزرگان بنی اسرائیل که در انزمان خداپرست بودند و خوبان
منحصر بایشان بود و ستاره‌ها راه هدایت بودند و لشکر خدا بودند و ستاره‌ها
جنگها کردند و اخر الامر طیطوس بر بیت‌المقدس غالب شد و ان
مکان مقدس را خراب کرد و رسوم و شریعت بنی اسرائیل که معمول
ان قربانی کردن در بیت‌المقدس بود از میان ایشان برخواسته شد
و مکان شریف خراب و بایر شد و انچه خواست از جور و تعدی
کرد و مخفی نماند که انچه در این نمایش مذکور است که ازانشاخ
از یکی از ان شاخهای چهارگانه بیرون آمد مؤید این است بر انچه
در نمایش صنم مذکور شد که قیاصره ذیل اسکندر دیدانند
والله یعلم برگشتیم بمقام و تتمه کلام حضرت دانیال میفرمایند

که شنیدم که فرشته با فرشته سخن میگفت و سؤال او این بود که
عد ماتی هحازون هتامید وهپشع شومم تت وقدش
وصبا مرمس معنی تحت اللفظ این فقره اینست که تا کی این وحی
این دائمی واین کناه شوم داده شود وقدوس وسپاه پایمال
باشد ووالد فقیر در رساله نبا الانبیا میفرماید که حاصل معنی
این سؤال اینست که پرسید تا کی خواهد بود این وحی وعبادت
که تفصیل ان مذکور شد که عبادات از کلدانیان احوال سه
سلسله ملکوت باشد غرض اینکه میپرسد که نهایت مدت پادشاهی
سه پادشاهی که تسلط ایشان غضب خداست که خواهد بود
وتا کی خواهد بود دائمی یعنی حکم قربانی دائمی که از جملهٔ عبادات

بنی اسرائیل

بنی اسرائیل بود تا کی خواهد بود حکم ان باقی ومنسوخ نه
خواهد بود اینکناه شوم یعنی ان بت پرستی تا کی رواج خواهد
داشت وقدوس وسپاه تا کی پایمال خواهد بود یعنی بیت
المقدس ولشکر خدا تا کی پایمال انجماعت بت پرستان خواهد
بود وبعد از سؤال ان فرشته جواب داد ودر جواب خطاب بحضرت
دانیال نمود چون غرض از سؤال وجواب اعلام بحضرت بود
والفاظ جواب اینست که ویومر الی عد عرب بقر الفیم
وشلش میاوت ونصدق قدش یعنی کفت بمن تا پسین و
بامداد دو هزار وسیصد وراست شد قدوس بدانکه بعضی
از مفسرین کلام حضرت دانیال وهزار وسیصد دو تعبیر کرده

کرده‌اند و بعضی از مفسران ساکت عاجز مانده‌اند و بعضی
با مو چند وارد آورده‌اند که درست نیامده و خلاف آن ظاهر شده
و آنچه والله فقیر در تعیین آن گفته بحسب ظاهر درست
می‌نماید و آن اینست که دو هزار سیصد را بدو هزار
سیصد سال معنی کرده که چون از جمله سؤالات این بود که
تا کی خواهد بود این بت پرستی و خرابی بیت المقدس را پنجه
مشاهده و مرئیت بت پرستی به ظهور اسلام برطرف شد
و بیت المقدس از خرابی برآمد پس انتهای این مدت ظهور اسلام
خواهد بود و راست شده مدت وسی بعثت پیغمبر آخر الزمان
خواهد و چون انتهاء آن معلوم شد که ابتدا کجا و بکجا میرسد

وهرگاه

و هرگاه دو هزار سیصد حمل بر روز شود پیش از ظهور اسلام
با نیقد در زمان امری نبود که توان ابتدا قرار داد پس حمل
بر سال نمودیم و میگوئیم که ظهور اسلام در سال چهار هزار
و سیصد و سی و چهار از هبوط آدم بود و ولادت حضرت اسمعیل
نبی تقریبا در دو هزار و سی و چهار بود پس مابین این
دو واقعه دو هزار و سیصد سال خواهد بود پس ابتدا مدت
مذکوره ولادت حضرت اسمعیل خواهد بود و وجه آنکه
چرا فرشته ابتدا را از ولادت آن حضرت قرار داد از فطن
زیرکی مخفی نخواهد بود زیرا که ولادت آن حضرت اول ظهور
کرامت پیغمبر عربی بود چنانچه در باب والدین کتاب معلوم شد

برگشتیم نقل تتمه نمایش حضرت دانیال پیغمبر میفرماید بعد از دیدن
این علامات طلب فهمیدن آن نمودم دیدم در برابر من کسی
بصورت مردی ایستاده و ندائی شنیدم از میان نهر که گفت
ای جبرئیل فهمیدن این رویا باو ده و بیامد جبرئیل به پهلوی من و
از آمدن او ترسیدم و برو افتادم گفت بمن جبرئیل بفهم
ای فرزند این نمایش را که متصل بقیامت است من از سخن
گفتن او بیهوش شدم و برو در افتادم جبرئیل مرا برپا
داشت و گفت ترا اعلام میکنم از آنچه خواهد شد تا
عاقبت این غضب آن قوچ که دیدی که صاحب شاخها بود
پادشاه مادی و پارس خواهد بود و آن بز کوچک یونان

پادشاهان

پادشاهان یونان خواهند بود و آن شاخ بزرگ که از میان دو
چشم او بیرون آمد اولین ایشان خواهد بود و آنچه دیدی
که آن شاخ شکسته شد و در جای آن چهار شاخ دیگر بیرون
آمد چهار پادشاه خواهند بود که از قوم او بیرون خواهند
آمد و نباشد بقوت او و در عاقبت پادشاهت که نزدیک
تمام شدن جرم گناهکاران است برخیزد پادشاه سخت روی و
فهم کنند و قوی شود نه بقوت خود معجزها را تباه کند
و فیروزی یابد و بکند و تباه کند قویها را و قوم خواصان را
و بر عقل فیروزی یابد مکرها در دست و دل او باشد و در
هموار تباه کند بسیاری را و بر عمده امیران بایستد

و بتمام شدن قوت شکسته شود و نمایش صبح و شام که گفته
شد راست است و تو پنهان کن این وحی را تا روزگاران
بسیار میفرمایند که من دانیال شکسته شدم و بیمار شدم
چند ایام و برخواستم که بفعل ورد خدمت پادشاه
غمگین بران نمایش و نتوانستم که بفهم فهم نفهم مؤلف
گوید که مراد از مادی و پارسی مداین و فارس است و مراد
از یاون یونان است و مراد از پادشاه سخت رو فهیم
طیطوس رومی است که بر بیت المقدس مسلط شد و
صاحبان قوت از بنی اسرائیل را شکست و مکر و حیله کرد و فریب
و حیله طیطوس در تاریخ یوسف ابن کوریان با بسط و جملی

مذکور است

مذکوره است هر که خواهد مطلع شود بان رجوع کند و
انچه فرموده که نتوانستم بفهمم غرض نمایش صبح و شام است
نمایش چهارم در ذکر هفتاد هفته حضرت دانیال در فصل
نهم کتاب حضرت دانیال مذکوره است که در سال اول پادشاهی
داریوش را مطالعه میکردم کتابی که در ان بود شمار هفتاد
سالی که خداوند عالم خبر داده بود بارمیای پیغمبر که باید بیت المقدس
دران ظرف مدت خراب باشد پس روزه گرفتم و پلاس
پوشیدم و بر خاکستر نشستم در مقام تضرع و زاری
برامدم و تضرع کردم برای خدا خالق خود و گفتم ای خدای
خالق بزرگوار و فا کننده بوعده ما خطا کردیم و بر الحج رفتیم

و ظلم بر خود کردیم و تو را فرمان برداری نکردیم و نشنیدیم
سخن پیغمبران تو را که از نزد تو سخن گفتند بکن شتکان ما
خداوندا حکم تو عدل است و ما شرمسار و روسیاهیم و
رحمتها و بخششها از نزد تو است و ما هم گناه کاریم از
فرمان تو و پیغمبران تو بیرون رفته ایم و آنچه بما رسیده
بسبب گناهان ما است که ما را خوار و بی نوا ساخته تو موسی
بحصول سوال است سخنان او که گفته بود تو بما و معصیت بسیار
کردیم و توبه نکردیم و پشیمان نشدیم و رسید بما از سزاها
و بلایها از اعمال زیرا که درست کردار و عادل است خدای
خالق ما و اکنون بشنو ای خدای خالق ما تضرع بنده

خود را

خود را و ناله‌ها او را و رحم کن بر آن زمین مقدس که خراب
شده است بار خود تو خدایا مستجاب کن دعاهای ما را و
رحم کن بر پریشانی آن شهر که عبادت تو را در آن میکنیم
مایم دانندگان و تضرع ما بامید بسیاری رحمت تو است خدایا
ببخش ما را و مستجاب کن دعای ما را و بنا بر همین از
استجابت این دعا را که میخوانیم تو را و دعا میکنیم بنام تو
و این قوم پرستندگان تو اند و این شهر شهر برگزیده تو است و من
اقرار کننده ام بگناهان خود و گناهان قوم خود که بنی اسرائیل اند قبول
کن استدعام را و مستجاب کن دعای مرا حضرت دانیال پیغمبر میفرماید که
من در دعا بودم و تضرع میکردم که ناگهان جبرئیل که او را در

سابق دیده بودم ومیشناختم پرواز کنان نزد من آمد وقت شام
بود که نزدیک من رسید وگفت یدانیال آمده‌ام که تفهیم نمایم تورا
در اول تضرع کردن تو بیرون آمد سخن ومن آمدم که تورا
اعلام کنم زیرا که تو پسندیده فهم کن سخن را وتفهیم نما
والفاظ جبرئیل شابوعیم شبعیم نحتخ عل عمخا وعل عیر
شخا المخلی هپشع ولخاتم حطاوت ولخپر عاون
ولهابی صدق عولامیم ولحتوم خازون ونابی و
لمشوح قدش قداشیم یعنی هفتهای هفتها بریده شد
بر قوم تو وبر شهر خاص تو وبتمام شدن جرم وختم
خطا وبکفاره شدن گناها وباوردن راستی عالمها ومهر

بتورة

ـ نبوت وبزرگ شدن خواص خاصان مؤلف گوید که تمام علما
یهود متفق اند که شابوع در این آیه یعنی هفت سال است و
مطابق است با الحجه در لغت عربی سابوع لسبعین مهمله استعمال
میکنند زیرا که اطبا ومنجمین در تقسیم عمر مولود میکنند
که در سابوع اول چنین وچنان خواهد شد در دوم چنین
وغرض اینان اول وهفت سال ویم است ودر فصل دهم کتاب
دانیال نیز که سابوع یعنی هفت روز استعمال شده مقصد بیامیم است
پس مراد از هفتا هفت هفتاد سال که چهارصد ونود سال است خرابه
بود وابیض تمام علما اتفاق کرده‌اند در این خراب است از آبادی بیت ۱۱ آیه
المقدس ودر مدت دوم نیست هیچ یک متوجه این معنی نشده‌اند

که معنی تحت اللفظ این آیه چنین نحو باشد که مربوط میشود و چه نحو
جواب سند. اما حضرت دانیال میشود بلکه خلاصه آنچه گفته اند اینست
که در این آیه شش امر مذکور است اول تمام شدن جرم دوم ختم شدن خطا
سیم کفاره شدن گناهان چهارم آوردن عدل عالمیان پنجم مهر شدن نبوت
و نبی ششم بزرگ شدن خواص خاصان و گفته اند که سه امر اول در آن زمان
که بیت المقدس آباد باشد بعمل شده آمد و سه امر آخر اختلاف بسیار کرده شد
مثل اینکه بعضی گفته اند که این سه امر بعد از قیامت بوقوع خواهد
رسید و بعضی دیگر هم گفته اند که این سه امر هم در بیت المقدس ثانی
بعمل آمد و راستی عالمها را بآبادی بیت المقدس ثانی تعبیر کرده شد
و مهر شدن نبی و نبوت را هم گفته اند که در بیت المقدس ثانی در میان

بنی اسرائیل

بنی اسرائیل وقوع یافت و بزرگ شدن خواص خاصان را میگویند که عبارت آن
اینست که بیت المقدس خراب بود آباد شد و بزرگ شد و بعد
از امثال این سخنان و عدم ربط آن بمقصود ظاهر است و خلاصه الخبر
والله فقیر در این رساله انباء الانبیاء فرموده اند اینست که مراد
از هفته هفت سال است و اینمعنی در میان بنی اسرائیل شایع بود و مجموع
هفتاد هفته چهار صد و نود سال میشود و ابتدا مدت هر چند معلوم
نیست اما چون از سخنان جبرئیل که بعد از این مدت خواهد شد ظاهر
میشود که انتهای آن خراب شدن بیت المقدس ثانی است از دست طیطوس
رومی پس بنا بر این ابتدا مدت خراب شدن بیت المقدس در مرتبه اولی
خواهد بود زیرا که ما بین این دو خرابی چهار صد و نود سال بود و مراد

از قطع شدن این مدت بر بنی اسرائیل و شهر خاص که بیت المقدس است
تعیین و تقدیر این مدت است بر ایشان باین معنی که پیش از آن از برای
ایشان مهلت نیست و بعد از انقضای این مدت باید ایشان برطرف شوند
و مذهب و ملت ایشان برطرف شود و بیت المقدس خراب شود و پادشاهی
و پیغمبری از ایشان بدیگری منتقل گردد و مراد از او بردن راستی عالمها
قران است کما اخبار صادقه عالمها در آن مذکور است و معنی
ختم شدن نبی و نبوت ظاهر است و مراد از برکشیدن خواص خاصان
ظهور پیغمبر خدا است که بآن حضرت ختم شد نبوت نبی و ظاهر است خلاصه
سخن انبیاء الانبیا و آنچه در این مقام بخواطر فقیر میرسد آنست
که نوشته میشود بدانکه کلمه نخخ را در ترجمه کتابهای دانیال

بریده شده

بریده شده نوشته اند و طایفه یهود در دار العبادت نیز بمعنی منقطع شد
ترجمه میکنند و بریده شده هم باین معنی میتواند بود که خلاصه آن چنین
باشد که هفتاد هفته دیگر بر قوم قرار داده شد و امر ایشان باین مدت
بریده شد و اندازه کرده شد و این معنی را ذکر آنها شاد اشیم نیز میتوان
فهمید و تحلیل هیشع این پنج فقره دیگر احتمال میرود که متفرع بر فقره
اولی باشد و معنی چنین شود که هفتاد هفته دیگر فرصت از برای قوم
تو و شهر تو قرار داده شد تا در این مدت خطاها را کفاره کنند و خطاها
تمام کنند الی آخر الفقرات و گویا مراد علمای بنی اسرائیل نیز همین
بوده در اینجا گفته اند که سه امر اول در آبادی و دویم در بیت المقدس
اتفاق افتاد و بنابراین معنی شاید که مراد از سر فقره آخر

خبر از بعثت حضرت عیسی ابن مریم بوده باشد و خلاصه باشد که ان
مدت دیگر بر بنی اسرائیل فرصت داده شد که چنین شخص عظیم الشانی
از ایشان بهم رسد و احکام خدا را نظام کند و نبوت بوجود او در میان بنی
اسرائیل ختم شود نهایت در مقام ایرادی بذهن میرسد و آن اینست
که سه امر اول از جمله شش امر در آبادی بیت المقدس اتفاق
افتاد زیرا که ایشان بعد از دخول در آن زمین معصیت بسیار
کردند بلکه از طایفه پیش از دخول در آن زمین معصیت را اساس
موسس کرده نافرمانی که غالب مفاسد بر آن مترتب شد در بابل
از ایشان بعمل آمد و آن این بود که خداوند عالم بایشان امر فرموده بود
که تمام ایشان از بابل حرکت کرده به بیت المقدس روند و بیت المقدس

را آباد

را آباد کنند و بر طبق فرمان خدا پادشاه آن زمان نیز حکم کرد که بالتمام
از بابل حرکت کرده مصالح و علوفه ایشانرا در هر منزل معین
کرد و مع ذلک آنچه از تاریخ یوسف بن کوریون معلوم میشود
و در آن کتاب تصریح شده اینست که غالب عظمای ایشان در عوض بابل
که زمین پرفرادات توقف نموده از رفتن بزمین بیت المقدس
ورزیدند و طایفه از فقرا و اوساط الناس به بیت المقدس رفتند و این
اول خودسری بود که از ایشان بعمل آمد منتج مفاسد بسیار شد و جماعت
یهودی که حالا در بغداد و عراق عرب ساکنند مشهور است که از آن
طایفه اند که تخلف ورزیده اند و هر روزه بدعت تازه از برای خود
قرار داده اند و بر قتل انبیا مثل ذکریا و یحیی و غیرهما اقدام نمودند حق

[illegible]

بایشان آنچه رسید و شاید کسی در جواب گوید که خدا ایشان را فرصت دا
اد برای این اعمال و ایشان بر پا نداشتند و بر پا نداشتن تقصیر بود از
ایشان میتواند بود که فقرات سته علت موجب فرصت دادن بنی
اسرائیل بوده باشد و حاصل معنی چنین شود که چون بسبب التماس
و استدعا حضرت دانیال یا بجهت دیگر از جهات مثل اسیر بودن
و زحمت کشیدن و غیر ذلک گناهان گذشته ایشان کفاره شد و
جرمهاء ایشان تمام شد و خطاهاء ایشان محو شد پس باین جهت این
مدت دیگر برای ایشان قرار داده شد چون احتمال نیز که حضرت
دانیال یا دیگر را بخواطر رسد که هر گاه گناهان ایشان آمرزیده شد
و خداوند عالم بر ایشان شفقت و ترحم فرمود پس چرا باید فرصت

در صحت ایشان مرا بنهایت فضل معتقد و چرا تا آخر و حال ایشان را قرار با شد فلهذا اسم قرار آخر را حجت دفع این شبهه فرمود

و طریق دلالت آن مدعا بدین نحو است که چون در نزد ارباب
ملل عمر دنیا موجل و از برای آن ابتدا و انتهائی مقدر است خصوص نزد
یهود که بر این مطلب کمال اصرار دارند و تمام ایشان تخصیص حضرت
دانیال را معلوم بود که خواص خاصان بزرگ خواهد شد در آسیے
عالمیان خواهد آمد و بظهور آن بزرگوار نبوت ختم خواهد شد
و این امر از جمله مقدرات است که تغییر در آن ممکن نیست پس
ایشان را خبر داد که از این پیشتر زمان ایشان نمیرسد و میباید که بعد
از این مدت اسباب ظهور خواص خاصان فراهم آید و الحقیقة این نهر بشارة
بود بنی اسرائیل را زیرا که ایشان پیش از ظهور آنحضرت بسیار مشتاق و طالب
آنحضرت بودند چنانچه هنوز اظهار این مطلب نمایند و میگویند که

... بیت المقدس خراب شد ... از آنحضرت ... ما انتظار ...

در مرتبهٔ ثانی تا ظهور خواص خاتمان که مصداق پیغمبر آخر الزمان است زمان
طویلی فاصله بود پس انقطاع هفتاد هفته را بظهور انحضرت چه نسبت
و هرگاه ظهور انحضرت مقارن آخر هفتاد هفته اتفاق می افتاد این معنی
درست میشد جواب میگوئیم که این مطلب بدو وجه تصحیح میتوان
کرد اول اینکه چون عادت الله چنین جاری شده که انبیا را در وقتی
مبعوث کرداند که خلق در گمراهی و ضلالت فرو رفته باشند خصوصا
انبیای اولو العظم عظیم الشان را مثل اینکه حضرت خلیل و کلیم را نفرستاد
مگر در وقتیکه نمرود و فرعون دعوای خدائی کردند بنابراین که ظهور
خواص خاتمان که بر تمام عالم مبعوث است نباشد مگر در وقتیکه
تمام عالم در جاهلیت بوده محتاج به پیغمبری باشند و چون خدا پرستی

[illegible]

عادت

عادت الله خواص خاتمان مبعوث بر عالمیان کرده پس انقراض بنی اسرائیل
سبب علت بود از برای ظهور انحضرت و واجب بود که در زمان طویلی
پیش از ظهور اتفاق افتد دویم اینکه چون ظهور حضرت عیسی قریب
بانتهای هفتاد هفته اتفاق افتاد و انحضرت از سایر انبیا مروّج اخبار
بوجود خواص خاتمان فرمود چنانچه پیش از انحضرت کسی بنام مبارک
انحضرت تصریح ننموده و حضرت عیسی تصریح بان کرده بنحویکه قرآن
مجید بان ناطق است در انجا که میفرماید و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل
انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوریة والانجیل و مبشرا
برسول یاتی من بعدی اسمه احمد یعنی گفت عیسی بن مریم ای بنی اسرائیل
بدرستیکه من فرستاده خدایم بسوی شما در حالتیکه تصدیق کننده ام

[illegible]

اتفاق افتاد که پیش از آن اتفاق نیفتاده بود و کسی با سر آن
حضرت تصریح نکرده بود بلکه سایر انبیا صفات آن بزرگوار را
دانا بودند و بهر تقدیر خلاصه سخن چنین شد که خداوند
عالم دعای حضرت دانیال را مستجاب نموده و کتابهای بنی اسرائیل را
امر نمود و هفتاد هفته بر زمان ایشان افزود و ملائکه را
بر این مصلحت نداد و از این تا حسن وجهی اعلام فرموده
این بود آنچه در این مقام بخواطر رسید چنانچه بعد از این معنی
از این واضح تر و نزدیکتر بخواطر رسید بالاتر جائی استنباط
شود ملحق بمقام خواهد نمود و هر جا نظر کنند کان در این
کتاب را معنی درست بخواطر رسد باثبات آن منت گذارند باید

دراین

در این هفتاد هفته است بر سبیل اجمال و در نقل آن زیاده فایده
نیست •• هر که خواهد بکتاب دانیال رجوع کند و ایضا باید
دانست که ابتدای نمایش هفتاد هفته بباب ابتدای
نبودن احکام توریة از این کتاب است بسبب آنکه چون تمام کلام
حضرت دانیال در این باب مذکور شده بود و مجمل در تمام خلاف این
مطلب داشت در این مقام مذکور شد اکمال فیه تمام در فصل دهم
کتاب دانیال مذکور است که در سال سیم پادشاهی کورش پارسی سه
هفته بسیار اندوهگین بودم و طعام و شراب نخوردم در روز
بیست و چهارم در کنار رود خانه بزرگ ایستاده بودم که شخصی بصورت
انسان ظاهر شد بهیات غریب و لباس غریب پوشیده بود و

مراد از رود خانه دجله بغداد است

موتوم تو که پیغمبر دیگر در دزدکاران هست و همچنین نقل

میکنند تا اخر سخن و غرض از ایراد اینکلام نقل همین سخن بود

فصل در روحی کودک داود و دران دو بیان است

بیان اول در احوال کودک و حکایت ان

چنانست که یکی از علمای بنی اسرائیل که اورا

نحاس میگفتند و مستجاب الدعوه بود زوجه

داشت راحل نام و ان ضعیفه بسیار خداترس

بود و مطیع و فرمان بردار شوهر و صاحب

حسن و وجاهت تمام و پیوسته از خدا طلب

می نمود که اورا فرزندی کرامت فرماید

با که پیغمبر دیگر هست و معلوم است که غرض از ان پیغمبر حکایت است ۱۲

ودر این مسئلت تضرع و گریه و زاری بسیار

میکرد تا اینکه نوبتی نحاس بتقریبی گریه و زاری

شنید و عجز و تضرع اورا در طلب فرزند دید

دلش بران ضعیفه سوخته در طلب فرزند با ان

زن هم داستان گردید تیر دعای ایشان بهدف

اجابت رسید و اثر حمل در راحل ظاهر شد

بعد از شش ماه از ابتدای حمل پسری ظاهر شد

نیکو صورت خوب سیرت و پاکیزه صورت و تولد ان

مولود در روز پنجشنبه اول تشرین الاول

سال چهارصد و بیست از خرابی بیت المقدس

در مرتبه ثانی بود و این سال سی و چهار مقدم
است بر ولادت با سعادت خاتم انبیا محمد
مصطفی ص و این مولود درانجهان نام کرد و چون
متولد شد بسجده افتاد و بعد از سر برداشتن
این پرده اسمان که شما ببینید بر بالای این نهصد
و پنج پنجاه پرده دیگر هست و بر بالای این پردها
چهار حیوانست و بر بالای حیوانات کرسی
بلند پایه ایست و بر پای ان کرسی اتش سوزنده
و خدمتکاران ان کرسی و ان کرسی تمام از
اتش است چون پنجاسی ان سخنان از ان فرزند

خود

خود شنید از سخن گفتن منع بلیغ نموده باشد
باتندی باو گفت که خاموش باش پس نجهان
خاموش شد و تا دوازده سال سخن نگفت
و داخل پیرستخانه که پدر و زادی بود و میگفت
کاش ما را فرزند نشده بودی پدر اگر عاقبت
فرزندان ما لال و بی زبان باشند روزی
پنجاسی از مدرس خود باز گشت و داخل خانه
شد و داخل بطریق عادت بخدمت پنجاس
قیام نموده پای او را شست و نجهان نیز بزند
پدر او رود و در مقام تضرع و زاری ایستاده و

والتماس کرد که نحماس دعا کند و او را کویا کرداند خداوند
او را از ایشان بگیرد نحماس گفت که تو خواهشمندی
که نحمان سخن گوید اما چون گویا کرداند سخنان گوید که مردم
از او خوف کرده بردارند داخل التماس کرد که دعا کن
خدا او را گویا کرداند و سخنان را مخفی و مجمل گوید نحماس
دهن بر دهن نحمان گذاشت و او را قسم داد که سخن نگوید
مگر سخن مجملی که کسی نفهمد مگر در وقتی که آن سخنان
بعمل آید و باین شرط او را رخصت سخن گفتن داد چون
آن کودک گویا شد پنج وحی موافق حروف ابجد گفت
که تمام آنها خبر از امور آینده است و خبر داد که شما مرا

بدست خو

بدست خود دفن خواهید کرد و بعد از چندی آن مولود
مسعود به جان آفرین تسلیم کرد و او را در قریه
کفرتبرتم که از قرای بیت المقدس مقدس است در مکانی
که چهل نفر از علمای یهود مدفون بودند دفن کردند
مؤلف گوید که چون مقصود کودک از غرض آن وحی مبارک
بشارت به ظهور حضرت خاتم النبیین و ذکر اوصاف
حمیده آنجناب و اخبار بوقایعی است که بعد از
آنحضرت تا زمان حضور مهدی ع و هبوط حضرت
عیسی ابن مریم و زنده شدن مردگان اتفاق خواهد
افتاد و هر چند بسیاری از الفاظ وحی غیر مفهوم است

زیراکه یا خبر از واقعه ایست که هنوز وقوع نیافته
یا خبران بما نرسیده نهایت بسیار و از ان عبارت
ظاهر است که معنی دارد و هرگاه علماء یهود دران توغل
نمودند وانرا مثل سایر کتب خود تفسیر میکردند
بغیر ازین چاره نداشتند که ترک دین ابا و اجداد
خود نموده پیروی مذهب حق محمدی صلعم
نمایند و این با مزاج ایشان که مجبول بر عصبیت
و لجاجند مصر موافقت نداشت فلهذا بقدر وسع
و طاقت سعی در اخفاء کتاب مذکور نموده چنانکه
کردند که نشان ان در صفحه روزگار نماند و

وکسی از ان خبر نداشته باشد اما چون امور عالم منوط
بمشیت دیگر هست نسخه از ان در کنف حفظ الهی
محفوظ ماند تا چندی قبل ازین زمان که کتابی
از بنی اسرائیل دلکه موسوم بنیاکید و مصنف بقالب
خانه برده بودند که بقالب رسانند و نسخه مذکور
با ان کتاب در یکجا بوده بقالب رسیده علماء ب
صحت ان شهادت دانند زیرا که بناء امر قالبخانه
بر اینست که تا کتابی بصحت نه پیوندد و علماء
بر خوبی و درستی ان شهادت ندهند انرا بقالب
خانه نمیبرند لاجرم چون کتاب مذکور بقالب

رسیده فی الجمله نسخ آن در عالم انتشاری بهم رسانید
یکی از آن نسخ در دار العباده یزد بنظر والد فقیر
که فی الحقیقه از علماء عصر خود اعلم بود رسید و ایشان
وایشان در معانی تامل بسیار فرموده بسیاری را بنحوی
که مقصود از آن عبارت یقیناً همین بود تفسیر
فرمودند و بعضی را در پردهٔ ابهام گذاشتند و بعد
از آنکه آن مرحوم بجوار رحمت الهی پیوست فقیر
در کتاب مذکور و آنچه ترجمه فرموده بودند
توغل و تامل بسیاری نموده بعضی دیگر از
فقرات آنرا بر اعتقاد ناقص خود فهمیده

ضمیمه

ضمیمه انکار ایشان نمود و وضع کتاب مذکور
باین طریق است که در وحی اول شروع بحروف
الف مثلاً باین نحو که آیه اول مصدر بالف است
و دویم بباء و سیم بجیم و هم چنین تا آخر قرشت و در وحی
دویم بعکس وحی اول است که ابتداء او بتاء قرشت
شده نهایت بالف نرسیده و چند آیه بلکه بیشتر نیست و وحی
سیم و چهارم و پنجم بطریق وحی اول است و احتمال میرود
که وحی دویم نیز تمام بوده بجهتی از جهات آن آیات از میان
رفته والله یعلم بیان دویم در ذکر وحی کودک که در میان
بنی اسرائیل به نبوت هیکل مشهور است

در حی اول مشتمل است بر تمام حروف تهجی که از الف
تا یاء قرشت بوده باشد حرف الاول اَتیا اُمّتا
اُمّتا مزعزع بریانا عابدا هدمدا تا یبدی امّتا
یعنی بیایند که وحی و طایفه که از جا بکنند و حرکت
دهند تمام خلق را که ره شود خرابیها بدست بسیار کنند
مرا مراد این آیه خبر از ظهور اسلام است و آنچه پیغمبر ما
که از جا بکنند و حرکت دهند تمام خلق را مقصود
اینست که چون پیش از بعثت خاتم پیغمبران پیغمبری
که بر تمام خلق مبعوث باشد فرستاده نشده بود
بلکه بسیاری از طوایف هیچ پیغمبری فرستاده نشد

وغیر از

وغیر از بنی اسرائیل که برگزیدگان خدا بودند
و خدا ایشانرا بر تمام خلق آن زمان تفضیل داده
بود طایفه دیگر کتابی و پیغمبری و شریعتی
در ظاهر نداشتند و سایر خلق هم مانند بهایم
بودند و هنوز بمرتبه که توانند بعقل دلیل
خبری از مبدء معاد بفهمند ترقی نکرده بودند
و چون بمرتبه کمال که عبادت از انسانیت
بوده باشد رسیدند و قابل اینکه در عرضه تکلیف
درآیند شدند خداوند عالم پیغمبر آخر الزمانرا
بر ایشان مبعوث گردانید انحضرترا مخاطب

بخطاب ارسلناک للناس کافة فرموده تا آنکه
آنحضرت از هیچ طایفه قطع نظر نفرموده مجموع را
بسوی خدا و قیامت دعوت فرمود و پیغمبری
آنحضرت مثل پیغمبری خلیل الرحمن نبوده
که باختصاص اهل نینوا باشد و نه مثل پیغمبری
کلیم الله و روح الله بود که بر بنی اسرائیل
مخصوصا مبعوث بودند پس معنی این فقره
که تمام خلق را از جای بکند و حرکت دهد
چنین شد که آنحضرت تمام خلق را از جای بکند
بسوی خدا حرکت خواهد داد و هیچ یکرا

در هم بپیچد خود و نخواهد کرد ناشت که او را از جا بجنباند و بجنبش حرکت ندهد و لفظ

هدمنا

هدمنا آثارا که بخرابی تفسیر شده موافق است با آنچه
علما و تفسیر کرده اند قریب است بلغت عرب زیرا که در عربی
هدم بمعنی خرابی است و حاصل معنی این فقره اینست که
بظهور اسلام خرابی بسیار شود و فی الحقیقه چنین شد
زیرا که بظهور اسلام ممالک بسیار بدست ایشان
منقرض شد و بدست ایشان شد مثل جر و قریضه
و نظیر و بنی قینقاع از طوایف یهود و تمام پادشاهان
عجم و روم و غیرهما بدست ایشان منقرض شدند چنانچه
حضرت دانیال باین خبر داده بود و بسیاری از شهرهای
ایشان خراب شد و تمام عبادتخانهای ایشان بر کنده شد

وطاق ایوان کسری بمجرد ولادت با سعادت انحضرت
شکست وبنیان سلاطین بزرگ از رعب تزلزل پذیرفت
وبعضی از ملاهای یهود این زمان لفظ هکمدانانا
بخواموشی تفسیر کرده‌اند ومیدانند بود که مقصود از
خراموشی رفع فتنه وجدال باشد که پیش از ظهور اسلام
درمیان خلق برپا بود چنانچه درجاهلیت هر طایفه وقبیله
بایکدیگر نزاع داشتند ونا امنی بوده وفتنه وفساد کمال
ارتفاع داشت ومقدمات اوس وخزرج وقریظه ونظایر
هنوز در السنه وافواه مشهور ودر اشعار عرب
مذکور وبوجود انحضرت وظهور اسلام بالمره برطرف

واتش

واتش فتنها خراموش کردید وخداوند تالیف قلوب
ایشان نموده تمام را بیکدیگر برادر کردانید ومعنی
بدست پسر کنیز ظاهر است زیرا که خاتم پیغمبران صم
الها از اولاد اسمعیل وانحضرت فرزند هاجر کنیز ساره بود
وحکایت ایشان بتفصیل در اوایل همین کتاب کذشت
بعاالما دنشا وحرادین کرشا جبارین حا آشا وهلین
قیلشا باید انکه لفظ دنشا در نظر فقیر نیست که درجائی
از کتابهای عبری استعمال شده باشد ودر کتب لغتی
که الحال نزد فقیر موجود است ضبط نشده ووالد فقیر این
لفظ را دراین مقام بفراموش تفسیر فرموده وبعضی

از ترجمها بمعنی کندن بنظر رسیده و در ترجمه فارسی
که یکی از علمای یهود نوشته بمعنی خراب کردن ترجمه کرده
و هرگاه بمعنی کندن و خراب کردن باشد بهمان معنی
که در لفظ الف اول مذکور شد زیرا که معنی چنین
میشود که عالم را خراب کند یا بکند و هرگاه بمعنی فراموش
کردن باشد با فقره بعد بسیار مناسب زیرا که فقره
بعد لفظ مردلی را بجنبانیدن تفسیر میکنند و
چند نیدن نست حرکت دادن و ترسانیدن و از جا کندن
و دور کردن
و کرشا بمعنی راندن است چنانچه در شا داشیم تصحیح
تصریح شده و در تورات نیز بهمین استعمال شده و خلاصه

و فقره

و فقره بنا براین چنین خواهد شد که عالم یعنی دنیا را
فراموش کند و حرکت دهد و براند و دور کند یعنی
از بسکه هرگز میل بدنیا نکند و انرا از خود دور کند
چنانچه در احادیث اهل بیت رسالت وارد شده
که جبرئیل ها کلید گنجهای عالم را بنزد انحضرت
اورد و پیغام رسانید که از قبول کردن اینها چیزی
از شان و مرتبه تو کم نخواهد شد و انحضرت نکرده
گفت نمیخواهم و علاء شریعت انحضرت امر بر هدد
دنیا است و معنی فقره اخر اینست که جبارانرا
سست گردانند کند و بشکنند و خوار کنند و ظهورها یعنی

بدست انجناب اظهار انست که احتیاج باثبات وشاهد
داشته واز حرف دال وجیم ابجد وتمام حروف هوّز
چیزی مفهوم فقیر نشد ودر حرف حا حطّی احتمال میرود
که غرض خراب مقدس اصحاب فیل باشد ذیو که شاید معنی
انفقرات چنین باشد که حیوانی خواهند اورد که خانه
مقدسی را خراب کند وان حیوان راضی نشود وخراب
نکند وحرف طا وها وکاف نیز مثل ان حروف در ابهام
بَشَیَرَتِ آبابا هود مستیما میبا لاّ یهود اکّاد
یَطّحَ ملکا برای شکسته بودن ان دکه بسته
شده باشد از امدن نرسیده باشد باند دمان

وچارهٔ

وچارهٔ که بروید پادشاه خلاصه معنی اینفقرات شاید
خبر از خرابی خوانه کعبه بوده باشد چنانچه در تاریخ
روضة الصّفا مذکور است که خوانه کعبه پیش از
ولادت حضرت رسالت خراب شد وسی وپنج سال
بعد از ولادت انحضرت اباد شد محمد کایا آغابا
یاد یَطّحَ هو یا وَیحی کلیلیا یعنی محمد بزرگ صاحب
اقتدار خوب خواهش کرده شده که فرو نشانده
بوده واو باشد کل وجمله بدانکه لفظ بابا در نسخه
موجوده نزد فقیر با الف است ومعنی خواهش شده
وقتی درست است که بعین بوده باشد وچون

از این قبیل تبدیلات در کلام عبری بسیار است
و مطهر در بند املا نیستند خود را باین معنی راضی
کرده ترجمه نمود و اگر بالف درست باشد و تبدیل
نشده باشد معنی آن فهمیده نمیشود و لفظ ملیا
بمعنی جمله و کل و بمعنی بهتر از همه و بمعنی تاج که مراد
اکلیل بوده باشد آمده و هر یک در مقام مناسب
و میتواند بود که لفظ محمد کاپا تتمه آیه قبل بوده
باین نحو که باشد که بروید پادشاه که محمد صاحب
اقتدار است و تمام فقرات بعد صفات محمد بوده
باشد در این مقام بخاطر بعضی از علما یهود رسیده
و گفته

و گفته است که چرا محمد را پادشاه بسیار باور داشت
زیرا که در کتب انبیا مکرر پیغمبران را پادشاه گفته اند
چنانچه حضرت موسی در سفر پنجم توریه در باب شش
سی و سیم پادشاه خوانده شده و غیر آن موضع
نیز از این قبیل بسیار است و شاید محمد کاپا ابتدا
کلام بوده فقرات بعد بر آن حمل شود و خلاصه سخن
بر تقدیر اینست که آنحضرت چون خواهش کرده شده
است و این معنی کنایه است از خوبی و صلاح آنحضرت
و چون بر اکنایه از مرد صالح قرار دادن در لغت عبری
متعارف است چنانچه در توریه مذکور است که

در وقتی که حضرت موسی جاسوسان بزمین کنعان
میفرستاد و سفارش میکرد که ببینید در ان جا
زمین چوبی هست وعلما گفته اند که یعنی ببینید
که دران زمین صالح است ومعنی فرو نشاندن
بوده را نسخ ادیان و رسوم است [struck through]
که به بعثت انحضرت اتفاق افتاد مراد از کل بودن
عموم بعثت و رسالت انحضرت بر کافه ناس
نحراكد مطا ولیث قص مطا متعیل فطاطا
وهو اخسف طینا ذا ملطا یعنی روشن کند
چون برسد و به نشان قیامت برسد کشته
جنگ

جنگ باشد و باشد از سفال گل بیرون امده فقره
روشن کند چون برسد حجت بر منکرین نبوت
انحضرت زیرا که زمین روشن نمیشود مگر بنور
هدایت و ضلالت و اضلال تاریکی ص نه روشنی
و فقره بعد ظاهر است زیرا که بقیامت رسیدن
انحضرت دلیل خاتم بودن است وجنگ کردن
انحضرت با دشمنان دین مشهور است و فقره
اخر خبر است بانیکه ان پیغمبر از سلسله عرب است
و اشاره است بانچه حضرت دانیال در نمایش
صنم خبر داده بود در انجا به نبوت پیوست

که حسف طیناء عرسبت سکر بوها و نشبحا و

از یل کسها نفوق نفشیر بها یعنی محکم کن سخن را

سهح مدح و تسبیحا ترا و برود و ببرد بیرون

اید جان امیر غرض از محکم کردن سخن اشاره

است باینکه معجز الحضرت سخن خواهد بود

و فصاحت و بلاغت بجائی خواهد رسانید که

اساس ان بسیار محکم باشد وان هم نریزد و سخن را

بنحوی بگوید که کسی دخل تصرف در ان بتوانند

کرد و تحریف و تبدیل دران راه نیابد و مراد

از محکم کردن مدح و تسبیح بر پا شدن نمانان

یومیه

یومیه است و مراد از رفتن و بریدن ان غائب

شدن اوست در جنگ و مراد از بیرون امدن

جان امیر احتمال دارد که کشته شدن امیران

و سرداران سپاهها باشد که با الحضرت جنگ

کردند عقاعزا و نائل عزیزا و باجادا اکزا

و ذی شلطت شهیارا گزا یعنی بپوشاند سختی را

و باطل کند بت را و انکه مسلط شود اسمانرا

و بکند دود و شاید مراد از پوشانیدن سختی و برطرف

کردن سختی اطفاء نایره قتل و غارت و ناخوشیها

باشد که پیش از بعثت شایع بود و مردم در جاهلیت

انواع زحمت میکشیدند و بظهور شریعت
آنحضرت آن فتنه و فسادها بالکلیه برطرف گردید
و شاید مراد این باشد که آنحضرت بدین سمحه
و سهله مبعوث شد و تمام تکلیفات شاق و سختیها
که در شریعتهای دیگر بود همه برداشت
و مراد از باطل کردن بت معلوم است زیرا که
آنحضرت اساس بت پرستی را باطل کرد و چه
بسیار بتها چه در مکه و چه در غیر مکه بدست
آنحضرت شکسته شد و مراد از فقره آخر معراج
آنحضرت است فخر ادنی هوا و مکذبین

کذراات

کَذُراأتُ قَوْلانا وَهَوا کلولاه مراد از فخر سفال
است و این معنی بعربی که فخار بمعنی کوزه
گر است نزدیکست و حاصل معنی اینست
که او از سفال باشد بزرگ کنید پسران بت
پرستان را نشان قولا فا و اوست همه او
در شادیست حاصل معنی فقره اول همان اشاره
است که آنحضرت از عربست که بنشان حضرت
دایمال و معنی فقره دوم کمال ظهور دارد زیرا که
آنحضرت بعد از آنکه بر مکه و سایر اطراف مسلط
شد و هر کسی که اطاعت او نکرد او را کشت نهایت

هر که اطاعت کرد و اولاد ان جماعتی را که
کشت نهایت مراعات کرد و تمام اولاد بت
پرستان در اسلام بزرگ شدند و بامارت بزرگی
رسیدند و مجموع بواسطه آنحضرت بود و انچه
مذکور است که نشان قولافا او است اشاره
بانچه حضرت شعیا خبر داده در فصل بیست
و هشتم کتاب خود و در انجا لفظ قولافا و مذکور
است و در کتب سایر انبیا و در جای دیگر
لفظ مذکور نیست و مقصود ان کلام کودک
اینست که همین محمد نشان قولافا و است که

و در کتاب

در کتاب شعیا مذکور است و ما انرا در همین
کتاب نقل نمودیم و ترجمه کردیم و انچه از ان
اسم استنباط میشد نوشتیم و چون
در این مقام صریح است احوال کیست و مقصود
کودک کدام شخص است زیرا که علاوه بر
علامات تصریح باسم دارد پس بنا بر این مقصود
حضرت شعیا نیز مشخص شد و اینها از برای
ان عبارات باقی نماند و فی الحقیقه همین دو فقره از
برای طالب حق کافیست و احتیاج دیگر نیست ندارد
و در کتاب ادوخ که از جمله کتابهای اخت است

مذکور است که لفظ وای بمعنی اندوه و مصیبت
است و لفظ واه بمعنی شادی و خوشحالی
فلهذا فقره چهارم اینچنین مذکور معنی کردیم
و مقصود از ان ظاهر است صیهر اشاها
و سیباه و ها شاطا و شا معا و عرت بها
معنی تحت اللفظ فقره اول اینست که روشنائی
ها و رنگ کند شاید غرض رد شمسی باشد و شاید
اشاره بشق قمر باشد و بهر تقدیر از فقرات
مبهم است و حقیقت مقصود معلوم نیست
و ان حرف دیگر تا آخر و هیچ چیزی معلوم نشود

[illegible]

حمل

حمل بر ظهور حضرت مهدی م زیرا که حاصل معنی اینست که بیاید بیا ساعتی
که قوت در ستگاه و لبیا شود نبوت و جای شود و پرشود و حی م که
عکس و حی اول است و ان تا ده قرن ثبت شروع شده و تا نا رسیده
حرف تا اینک تعارا و ترتب حبورا و لیشتر و اسپیرا یعنی لبیا
شود مرا هفت و لبیا شود جهت و کشوره شوند لبستگان مقصود
از این فقرات واضح است شیتا شیفا و مشیبا عاتا دمعقا عیقا
و دبیقا مستقا یعنی شش روند ان همه شش بد شواری افتند
سا
دشوار بعد ان شود و حسنه کان از جهت افتند و عصامتر
و هلسا دیسا یعنی لسختی بیفتند و بر شکی بیفتند و بعذاب افتند
فصل و کنده شوند و خورد شوند خفیصا متعرفا عل بد ساد سفا

[illegible]

لهم كفرنا بتر ونا منيسا الحربا يعني محجرا ز قفا بريده شود بركال

دود خانه در صحرا مثل امتحان كرده شده كه چه ميشود در زمان

صبح‌ها نصيبها نسرتا و نفرها و ميوه‌ها بديها بنسرها تشقشعا يعني

خيمها از بكيني كه جا نشسته فرزندان كا است سوخته شود و اشكال

شوند خويشان معروف كه بنا بر دريده شده بوند مولف گويد كه

شايد مراد از انفقرات بتمامها خراب مقدمه واقعه كربلا باشد

وان شش نفر بركزيده كان شهيد و جسبندكان باقي اصحاب

باشند و مراد سر از قفا بريده خدا ابي عبد الله الحسين ع و حكايت

دفات حكايت قاسم ابن الحسن و فقرات اخر بر جز از اسير شدن

و سوختن خيمها و اهل حرم كه فرزندان كا حضرت و سالتند بوده

باشد

باشد والله يعلم واز حرف تا انسوحي و تمام سر حي ديكر چيزي كه

توان از ان فهميد دست كه نشد فلهذا از ان كذشته اميد واري

بكرم پروردگار انيست كه توفيق فهم تمام را كرامت فرمايد انه

على كل شيء قدير باب پنجم در احوال حضرت عيسى بن وايراد اخبار انبياء

سابق درباره ان بزرگوار خبر داده شد اول در يادداشتي وحي

يعقوب از سفر اول تورية منقول است كه چون وفات حضرت يعقوب

رسيد اولاد خود را طلبيده هر يكرا جدا جدا تفقد فرمود و كوش

هوش ايشانرا بجواهر گرانبها نصيحت و وصيت مرصع ساخته

بخشيد وايشانرا اخبار و اعلام نموده كه بهر يك از ايشان وايشانرا واولاد

بزرگواران چه خواهد رسيد از انجمله از الجمله در شان يهودا

باینعبارت فرموده که لا یاثور شبطمی یهودا ومحوقق
می بین رغلاو عد کی یابو شیلو ولو یقهت عمیم یعنی دور [نشود]
سلطنت از یهودا و بزرگی از فرزندان او تا آنکه بیاید شیلو
وجمع شوند باو قومها مؤلف گوید که شیلو آیات واخبار [که]
در کتب انبیا بجهة ظهور عیسی بن مریم مذکور است اینست که [شیلوا]
در پاراش وهی یعقوب که سفر اول توریة است مذکور است [باتفاق]
علماء یهود اسم مسیح و مسیح در کتب انبیا هفت اسم مذکور است
وانجز اذنند در کتب معلوم میشود این است که سلطنت بر [اولاد]
که حضرت داود و سلیمان از آن سبط بقرار داشت تا وقت خرابی
بیت المقدس در مرتبه ثانی و در خرابی بیت المقدس سلطنت او

یهودا

یهودا تمام شد واز آن وقت تا حال که دو هزار سال است از بنی
اسرائیل صاحب حکمی در عالم وجود ندارد واز سلطنت و پادشاهی
و بزرگی ایشان اثری باقی نیست پس اگر ما صدق شیلو کسی باشد
که هنوز بوجود نیامده باشد بنحویکه اعتقاد علماء یهود است لازم
آید که سخن پیغمبر خدا دروغ باشد و سلطنت از اولاد یهودا
پیش از ظهور مسیح برطرف شده باشد پس باید که مسیح کسی [باشد]
که ظهور او مقارن خرابی دوم بیت المقدس باشد و آن عیسی [این]
بن مریم بود که در آن اوان مبعوث شد و مقارن بعثت او سلطنت [اولاد]
یهودا بانقراض پیوست و همه قومها مگر طایفه قلیلی از بنی اسرائیل
باو جمع شدند و به پیغمبری او اقرار کردند والحال نیز اقرار

دانند چرا که طایفه اسلام و چه اهل فرنگ و غیرهم در فصل یازدهم
کتاب اشعیا آیاتی چند مذکور است که در آن خبر است از کسی که
از اولاد یسی است که پدر حضرت داود پیغمبر است شخص بزرگ عظیم الشان
بهم خواهد رسید و اول آن آیات اینست که ویاصا حطر می
کزع یشی ونصر مشارشاو یفرح و همچنین تا آخر ده آیه و خلاصه
معنی آیات اینست که بیرون آید شاخه از ریشه یسی و بزودی بلند
شود و قرار گیرد بر او روح خدا حکمت و بینش و روح اندیشه
و جبروت و روح دانش و ترس خدا و گفتار او بر خدا و بطریق
وحی و الهام سخن گوید بدون تعلم از کسی و حکم کند براستی
برای درویشان و نصیحت کند متواضعان زمین را و بزند زمین

را بعصای دهن خود و بروح لبهای او بکشد ظالمانرا یعنی جهاد با
ظالمان بشمشیر و عصا نکند بلکه بزبان و قوت نفس خود
ایشانرا برطرف کند و براه راست دلالت کند و باشد راستی
کمر او بر عدل و راستی بطریقی که گرگ و میش با یکدیگر چرا کنند
و کسی را اذیت بکسی نرسد و بچه شیر خوار دست در سوراخ مار کند
و شیر در بیشه مانند حیوانات وحشی بچرد و پر شود کوه خواص من
از دانش و فهم مثل اینکه دریا از آب پر میشود و در آخر آیات
مذکور است وهایا بیوم ههو شورش یشی اشر عومد لنس
عمیم الیو گوییم یدروشو وهایا منوحاتو کابود یعنی باشد در
آنروز شاخه درخت یسی که برپا شده برای علم قومها بگروند

باشد جای او وعزت وبزرکی مؤلف کوید که از اولاد پیشا

بودن حضرت عیسی ابن مریم در کتب انساب وتواریخ مسطور است

که هیچ یک از علما وانساب در این معنی خلاف نکرده اند کتابی هست

که از متقدمین ومفسرین علما بوده است در آن کتاب در واقعه

حضرت عیسی مسطور است که عیسی از اولاد پادشاه بود وآن عبارت اینست

قارب وملحوت هو ابن حضرت عیسی خود پادشاه بود واز این فقره

معلوم میشود که از اولاد داود بوده وانچه در این آیات من کور است

بنماها موافق است با انکار آنحضرت چه از شاخه درخت پیشا بود

وروح الله لقب داشت وتعلیم از کسی نکرفت چرا اینکه در تعلم

لغه احتیاج بمعلم نداشت در طفولیت سخن کفت وهر کز جها

نکرد وامر

نکرد وامر بتو توراة بنصیحت وزبان برپا داشت وخلق را نصیحت

میکرد وبقوت نفس از ایشان انتقام میکشید وانچه علما بهود

در این مقام میکویند اینست که از علامات ظهور او وصلح کل

ودوستی دشمنان مثل کرک ومیش وکاو وخروس وباید کسی

بکسی اذیت نرساند وحال اینکه از زمان حضرت ادم تا حال

پیوسته تیغ جفای ظالمان بر سر مظلومان افشرده است

زبردستان همیشه بر زبردستان افراخته بود پس الشخص

واکه در این آیات خبر داده شد باید بیامده باشد ما در جواب

میکوییم که آنچه اعتقاد طایفه اسلام ومتواتر در احادیث ایشان است

که حضرت عیسی ابن مریم در آخر الزمان در خدمت قائم آل محمد بن مبین

خواهد آمد در زیر علم آنحضرت خواهد ایستاد و در میان لشکر آن حضرت
بعزت و بزرگی فرمانفرما خواهد بود و هم چنین در احادیث وارد
است که در آن زمان صلح کل اتفاق خواهد افتاد و حیوانات اذیت
یکدیگر نخواهند کرد و دست اذیت ظالمان از مظلومان کوتاه
خواهد شد و ظهور این در مکه معظمه که کوه خواص خدا است
خواهد بود و طعن و راستی و عدل انواد برا پر خواهد کرد و چون
این امور هنوز اتفاق نیفتاده پس بر کسی که از دین اسلام
خارج باشد حجت نمیشود نهایت مسلمانان را موجب مزید
استحکام اعتقاد خواهد گردید و اگر کسی گوید که امنیت و
رفاهیت موقوف بر اطاعت کردن حضرت عیسی چنانچه طایفه که

آن حضرت را

آن حضرت را اطاعت کردند حالا هم در رفاهیت هستند مثل اهل
فرنگ بسیار بعید نخواهد بود مخفی نماند که بیشتر کتاب حضرت شعیا
خبر است از احوال حضرت عیسی و چون از برای آنحضرت دو ظهور
است یکی در اول و یکی در آخر و علامات هر دو ظهور با هم ذکر شده
و آنچه از آثار ظهور ثانی است هنوز اتفاق نیفتاده و ذکر
مجملی از آنها در احادیث میتوان جست حجت بر خصم که احادیث
را منکر است نخواهد بود بجهة عدم وقوع میتوان او را الزام
داد خصوصا در صورتی که خصم اعتقاد بوجود حضرت عیسی
نداشته باشد و چنین داد که آنحضرت کشته شد و بر دار
کشیده شد و آنچه از علاماتی که علامات ظهور اول بوده و اتفاق

اقتضای خصم بدست او بیزاینکه این شخص که علامات در شان او
وارد است باید تمام آنها برو او صدق کند منکر میشود پس بنا
براین غالب آنکه این جماعت غیر مفهوم خواهد ماند و مطالعه
این حاصل بجز حیرت چیزی عاید ایشان نمیگردد بلی این جماعت متفق
الکلمه میگویند که این علامت تمام در شان ماشیح است و
او را در عود میدانند و انتظار ظهور او را میکشند و از جهة
استحکام اساس ادعای خویش با اهل اسلام میگویند که غرض
از ماشیح مهدی صاحب الزمان است که شما نیز بآمدن او
امیدوارید نهایت در شان ماشیح موعود سخنان چند
میگویند که بر هیچ یک از آنها دلیل ندارند مثل آنکه میگویند

که باید

که باید از بنی اسرائیل باشد و بر شریعت توریة رفتار کند و تهودیت
را برپا دارد و در رتبه از موسی ابن عمران کمتر باشد و اگر کسی
تمام آنچه را که ایشان در شان ماشیح میگویند ملاحظه کند
و با یکدیگر بسنجد از قبیل اسمائی و رسمهائی خواهد بود چون خاصه و نیز — خاصه
کلام در قطع مراحل این رساله مجهول و عمر ناپایدار را مجال است و
درد خود مجال اقامت بر سر این مطلب ندید و از نقل کلمات حضرت
شعیا از آن بکام کشید اگر چنانچه مشیة الله قرار گرفته باشد
در اجل موعود تا جزئی واقع شود و توفیق موافقت نماید اراده
هست که بعد از فراغ از تألیف این رساله تمام کتاب شعیا را ترجمه
بلکه تفسیر نماید و بعون الله تعالی در آنجا چگونگی این کلمات و عبارات

بظهور خواهد رسید وانچه در این مقام ایشان بان مغرور است
اینست که در این اوان یکی از بو الفضولهای یهود که خود را عالم می
پندارند و در مشهد مقدس ساکن است کتابی تصنیف کرده
و بمضمون اینکه بر عکس نهند نام زنگی کافور انرا مسمی بمحق
الرقع نموده ودران کتاب در مقام اثبات ابدی بودن شریعت
توریترا از نشان پنجاه و چهارم کتاب شعیا ایه جسته وانرا دلیل بر مدعا
خود پیدا است واستدلال مذکور علاوه بر بی بنا و بودن و بر
مدعا دلالت نداشتن مستلزم فساد کلی است از برای یهود
زیراکه ایشان بغیر از اینکه میگویند دلیل ما بر مدعائی متابعت
اسلاف و اباست وایشان چنان وچنین گفته اند واز علما

واصلح

واصلح بودن و ما را متابعت ایشان واجب است و چیز دیگر در
دست ندارند واین سخن را در جمیع مواد چه در اصل ملت
واعتقاد و چه در تفسیر و ترجمه کتب انبیا جاری میسازند و
بقدر سر موئی از تقلید گذشتن و بجانب تحقیق میل کردن
را جایز نمیدانند واستدلال بی پائی کران مدعی علم کرده از
جمله سخنانیست که خود از پیش خود تراشیده و بهیچ قرینه
ناقص اثرا جسته و دلیل پیدا شته زیرا که ایه مذکوره در
ضمن ایاتیست که باتفاق کل جز است واز احوال ماشیح و
هیچ یک از مفسرین ایشان بجز اینکه مجملا گفته که تمام این ایات
چه در این نشان پنجاه و چهارم وچه در نشان پیش از ان و بعد

ازان در شان ما شیح است چیزی دیگر نگفته و خلاصه مضمون

این آیه اینست که من چنانچه شرط کردم که دیگر طوفان بزمین

نیاورم شرط کردم که ترا غضب نکنم و زجر نکنم واگر کوهها

وکمرها رها شوند و برگردند سلامتی و رحمت من از تو

نگردد و دلالت این آیه بر مطلب مستدل معلوم نیست که

از چه وجه است واگر بگوید که این آیه از سابق و لاحق جداست

و بما قبل و ما بعد مطلقا دخل ندارد و خطاب به بنی اسرائیل است

میگوئیم که بنابراین باید که خداوند عالم بعد از حضرت شعیا

دیگر بنی اسرائیل را غضب نفرماید و حال آنکه غالب آنچه بر

بنی اسرائیل ظاهر شد بعد از آنحضرت بود زیرا که آنحضرت در اواسط

بیت المقدس

بیت المقدس مبعوث شد و بچندی فاصله بخت نصر بر ایشان

مسلط شد و کرد آنچه کرد و بعد از آن تا این زمان رسید بایشان

آنچه رسید و در اینصورت نزاع مستدل از ما کن شنتر تعلق

بخدا و پیغمبر لازم آمد که ایشان گفته بر عمل خود وفا نکرده باشند

واگر گویند که مقصود از اینکه ترا غضب نکنم و سلامتی از

تو نگردد اینست که شریعت شما منسوخ نشود میگوئیم عجب

دلالتی و غریب استدلالی میانه غضب کردن و نسخ نمودن

شریعت چه ملازمه است و بر تقدیر اثبات ملازمه باید که

شریعت بنی اسرائیل چند دفعه نسخ شده باشد زیرا که خدا بر

ایشان چند دفعه غضب کرد که یکی از آنها تسلط بخت النصر

این کلمات بدهم ایشان را که در حاشیه نوشته شده ترجمه بلتیم است که در آیه ذکر شده و این لفظ فعل مجهول است یعنی داده شود بایشان بدهم بایشان اغلط است شود ۱۲

دیگر تسلط طیطوس بود و علی هذا القیاس بجهة بت پرستیها
و معصیتها چندین وقت ببلاها و عذاب گرفتار شدند
سیم در فصل پنجم کتاب میخا و پیغمبر مذکور است که آناتیت
لحم افراثا صاعیر لهیوت بالفی یهودا ممخا لی یصی لهیوت
موشل بیسرائیل و موصاوثاو میقدم میمی عولام لاخن یتنم
عد عت یولدا یالدا بدانکه بیت لحم قریه ایست از قرای بیت
المقدس است که در زمان بنی اسرائیل در تصرف سبط یهودا
بود و انقریه را افراثا نیز میگویند و حاصل معنی این است
که تو ای بیت لحم کوچکی از برای بودن مکان بزرگان یهودا
از تو برای من بیرون می آید مسلط شدن بر بنی اسرائیل

دبیرون

خلقت
دبیرون آمدن او از لیست که مقدر شده است پیش از
عالمیان لیکن بدم ایشانرا تا وقتی که زاینده بزاید انزا و دلالت
انتقرات بر مدعا اینست که باتفاق مورخین حضرت عیسی
در قریه بیت لحم متولد شد و مادر او از سبط یهودا بود
وانچه در کتب سماوی و عرف وغیرهما متعارف است
که فرزند را بپدر نسبت میکنند چنانچه میگویند که زائید
ابراهیم اسحق را و اسحق یعقوب را و یعقوب فلانرا و هرگز اتفاق
نیفتاده که فرزند را بمادر اسناد دهند مگر نسبت بعیسی این
مریم که در اینمقام فرموده که زائیده بزاید بجهة انکه انحضرت
تشکیکی
بی پدر متولد شد و هرگاه کسی خود را از تعصب خالی کند

این عبارت بدم ایشانرا
که در متن نوشته شده
ترجمه بلتینم است
که در آیه ذکر شده و
این لفظ فعل مجهول
است یعنی داده بایشان
بدم بایشانرا غلط
است شود ۱۲)

از برای او باقی نخواهد ماند و اگر کسی گوید که شاید این
مولود بعد از این در بیت لحم اتفاق افتد در جواب میگوئیم
که این بسیار بعید است زیرا که در صورتی که سلسله بنی اسرائیل
نمیدانند که از چه سبط و کدام طایفه است و خداوند که بیت
لحم در کدام مکان بوده و الحال خراب است یا آباد بهر تقدیر
منصف میداند که باید این امر اتفاق افتاده باشد چهارم
در نشان بیست و سیم کتاب ارمیا چند این مذکور است که
حاصل معنی آن اینست که وعده فرموده است خدا که برویانند
از نسل داود صدقی را که بسیار بزرگ شود و در روزگار
او رستگار شود یهودا و امنیت یابند بنی اسرائیل و در آخر

میفرماید

میفرماید که وزه شمو اشر یقرئو ادنای صدقنو یعنی و اسم
او آنچه بخوانند او را خدای صدق بودن ما و همچنان در نشان سی و سیم
از همان کتاب این مذکور است که مضمون آن قریب است بمضمون
آیات نشان بیست و سیم مگر اینکه ضمایری که در این نشان
است ضمیر مونث است و حاصل معنی آن اینست که برویانند از
نسل داود رویانیدن صدقی و رستگاری یابد باو
یهودا و امنیت یابد بیت المقدس و باز در آخر همان آیات
میفرماید که وزه اشر یقرا لاه ادونای صدقنو و آنچه علما
یهود در این مقام گفته شد اینست که این آیات نشان ماشیح
و در آن چیزی نیفزوده اند و بعضی از مفسرین که او را

و دق گوید گفته است که باید ما شیح خود بخود مثل گیاه صحرا
بروید و گویا این معنی را از لفظ روئیدن و رویانیدن کرده است
مگر مذکور است استنباط نموده فی الحقیقه درست
نمیباشد زیرا که بوجود آمدن فرزندی بیک شبیه است
بروئیدن گیاه خودرو نه بعضی گیاهی که کسی تخم آنرا کاشته
باشد و محض از عنایت قدرت حضرت احد بدون اسباب
ظاهری روئیده باشد و آن علامات بر مسیح ابن مریم صدق
دارد خصوصا در صورتی که باقی آنچه در این مذکور است
نیز بر آنحضرت درست آید مثل اینکه از آل داوود باشد و
رستگار شود باو سبط یهودا زیرا که آنچه در کتب تواریخ

مذکور است

مذکور است و بعضی از علمای یهود بآن قائلند اینست که تمام
سبط یهودا بآنحضرت ایمان آوردند و در لسبتین راحت و
امنیت استراحت کردند و مثل سایر یهود حیران و سرگردان
و ذلیل نماندند و فقرهٔ یقرو ادنای صدقنو در هر دو موضع
بدو وجه میتوان ترجمه کرد یکی ادنای فاعل یقرو بوده حاصل
معنی چنین باشد که بخواند او را خدا صدیق و دیگر آنکه فاعل
یقرو را تقدیر کرده شد ادنای را داخل مفعول قرار دهیم و باین
طریق معنی کنیم که بخوانند خوانده او را خدای راستی ده بر تقدیر
اینعلامت نیز صدق میکند زیرا که بر تقدیر اول صدیق
صدیق خواندن خدا او را ظاهر است و در قرآن مجید بآن

تصریح واقع شده ومکرر درشان مسیح ابن مریم متصدق و مومن

و بر تعدد پسر مریم خدا خواندن انحضرت را در میان طایفه نصاری

مشهور است و خداوند احد در چند موضع از قران مجید

بان تصریح فرموده قائلین این قول را سرزنش کرده از

انجمله در سوره مبارکه مائده میفرماید در دو موضع لقد کفر

اللذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم و چون ظاهری کرده

نشان سی و سیم است مؤنث است میتواند بود که غرض از

ان خبر خود مریم بوده باشد و صدیقه خواندن خدا مریم را

در قران در سوره مائده صریح است چنانچه میفرماید که و امه

صدیقه و هم چنین نصارای ان معصومه را خدا میدانند

واکر متعصبی کوید که چه مانع دارد که از ال داود دیگری نیز

متولد شود و انصفات بر او درست اید و او را صدق نبی با

خدا خوانند و خود بخود برویند و سایر صفات دیگر نیز که در

همین ایات و سایر ایات کتب انبیا در نشان ماشیح مذکور است

بر او درست اید مثل اینکه بوجود او بنی اسرائیل براحت و امنیت

افتند و پادشاه باشد و بر همه مسلط شود و دلیل بر اینکه باید

انشخص عیسی ابن مریم بوده باشد چیست و حال اینکه او در اخر

بیت المقدس ثانی بوجود امد که اول خرابی و پریشانی بنی

اسرائیل بود در جواب میگوئیم که اعتقاد طایفه یهود اینست که

ماشیح موعود متولد شده زیرا که در تفسیر ایاتیکه در شان

پنجاه و سیم کتاب حضرت شعیا پیغمبر مذکور است و اول آن آیات
اینست که هیئته بتکمیل مبدء باروم در همین این مفسرین
هر یک تفسیری کرده شد و هیچ یک مناسبت برابر ندارد
و خواطر خواه خود سخنی گفته شد و عوام فریب داده شد
از آنجمله عدالت حکم کرده که فهمیدن آن بسیار مشکل است نهایت
آنها که با ما همیشه بحث دارند و این را بحضرت عیسی قرار داده
شد و غرض و علمای نصاری است و حقیقت آنچه ایشان فهمیده شد
مناسبت برابر دارد و آنچه علمای بنی اسرائیل گفته شد از قبیل آسمان
در بسیاست الی آخرها و حاصل معنی آن آیات اینست خبر
است از بنده برگزیده از بندگان خدا که بیاید و بزرگ شود

ودهن

و دهن پادشاهان از او بسته شود و بنماید بایشان آنچه را ندیده
باشند و بفهمانند آنچه را نشنیده باشند و هم او صاحب آن بنده را
ملبس مانند تا اینکه در فقره میفرماید که او بیمار گشت از تقصیرات
ما و خسته است از گناهان ما سلامتی ما از اوست و جراحت او
شفا است برای همه ما و چون گوسفندان سرگردان شدیم و هم
چنین صفات او را میشمرند تا آخر آیات مترجمین ایشان میگویند که
غرض از این بنده ماشیح است و نقل کرده شد که یکی از علمای اکراو را
بن یوشع میگویند بود در کن عدن یعنی بهشت عدن ماشیح را
دید که تمام بدن او مجروح و خسته و بیمار بجهت گناه بنی اسرائیل
و بر او زخم بسیار بود و کسی که هنوز متولد نشده باشد و قدم بصحرا

با این مطلب برخورده شد

که در بهشت درد و الم نیست

وجود نکذاشته باشد بچه نحو میتواند که بود در بهشت بنشیند
واندام او زخم وجراحت داشته باشد در غیر اینموضع نیز
در تفاسیر و ترجمهای خود تصریح بوجود آمدن ماشیح کرده‌اند
پس بنا بر این احتمال اینکه ماشیح بعد از این متولد خواهد شد
باطل خواهد بود و بر تقدیری که موجود شده باشد ورود
بحث در خصوص اینکه بوجود او سایر علامات بوجود نیامد مشترک
خواهد شد میان ما و یهود و یهود را لازم است که منا بعث ما
نموده قایل شوند باینکه از برای آنحضرت دو ظهور است واحدها
اتفاق ایشان و بعضی از علامات مثل اینکه از چه سلسله است و در
کجا متولد میشود ما صدق بهم رسانیده و ما بقی مانده و بعمل خواهد

امد

آمد و آن شخص که متولد شده و مراد از ماشیح اوست یا مسیح ابن
مریم است یا غیر اوست و هرگاه غیر او بوده باشد میگوئیم که
فرزندی در میان سبط یهودا متولد شد و غیر مسیح ابن
مریم بود کیست و چرا از آن شخص خبری نیست و مسیح ابن
مریم با وجود اینکه بر باطل بود باین شدت مشهور شد بلکه
میگوئیم که کسی در عالم فرزندی بی پدر متولد شد غیر از آن
حضرت ادعا نکرده و در هیچ کتاب تاریخی نیز مذکور نیست مگر
در تاریخ طوایف اتراک که قریب باین نقل هست و میگویند زنی
لتقوانام بی شوهر زائید و بر تقدیر صدق نه از نژاد از آل داوود
نه از سبط یهودا و نه از طایفه بنی اسرائیل بود و آن فرزند را

که ادعا کرد که یکی از ایشان سی نفر بودند و هر سی کاذب بودند
و شخص کاذب ماشیح نمیتواند بود پس باید که البته آن شخص مسیح
پسر مریم بوده باشد و اگر گویند که مسیح ابن مریم کشته شد
و بر دار او آویخته شد و کسیکه کشته شود ماشیح نیست زیرا که
ماشیح باید زنده باشد و جمیع علمای ما در بارهٔ او صدق کنند در
جواب میگوئیم که بر هر صاحب بصیرتی معلوم است که تمام امور
عالم بر وفق مشیة الله جاری است و از احدی ادنی و اعلی
امری متمشی نمیگردد و چنانکه گفته اند اگر تیغ عالم بجنبد ز جای
نبرد رگی تا نخواهد خدای و در صورتیکه ارادهٔ خدا با فناء
مسیح ابن مریم تعلق نگرفته باشد و باید آن شخص زنده بماند یهود

را چگونه مبشر میشود که او را بکشند و بر دار کنند و آنچه بر
خصم محقق است بعضی از این نیست که شخصی را بجای عیسی ع
ابن مریم گرفته بر دار کردند اما بر همان دار کنندگان مشتبه شد
که آیا عیسی ابن مریم بوده یا نه و آن اشتباه از آن زمان تا حال که قریب
بدو هزار سال است در میان جمیع طوایف مشهور است چنانچه در کتاب
تاریخی که موسوم است بسبط یهودا مذکور است و در آن کتاب
گفته که طایفه نصاری میگویند که عیسی ابن مریم کشته نشد و مسلمین را
زنده بودن او تشکیکی نیست و در قرآن مجید مرقوم مذکور است که
و قولهم انا قتلنا عیسی ابن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن
شبه لهم و ان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه ما لهم به من علم الا اتباع

الظن وما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه وکان الله عزیزا حکیما یعنی
مهربانها و خدا بر دلهای یهود بسبب گفتن ایشان که کشتیم ما مسیح ابن
مریم را و حال آنکه نکشتند او را و بر دار نیاویختند او را ولکن شبیه شد
از برای ایشان و بدرستیکه آنکسانیکه اختلاف کرده شد در شان
او در شکند از احوال او نیست از برای ایشان از دانش مگر ظن
و نکشتند او را از روی یقین بلکه خدا او را بالا برد بسوی خدا
و خدا غالب حکیم است و اینجا شبیه است بانچه یهود در شان
موسی ابن عمران میگویند در کتاب سفر باشار که از جمله کتب
معتبره است مذکور است که خلاصه آن حکایت اینست که چون آن حضرت
در مصر قبطی را کشت بامر فرعون او را گرفته در مقام سیاست بپای دار

حاضر کردند و چون خواستند او را سیاست کنند بامر خداوند اکبر
ملکی آنحضرت را از چنگال ایشان ربوده در بیابانی گذاشت و شبیه
آنحضرت را بر یکی از انجماعت انداختند آن شخص کشته شد و بدار
او بیاویختند و آن بزرگوار بسلامت ماند و چنانچه خصم پرده شرم
و حیا را از چهره وقاحت برداشته بگوید که ما در نسبت حضرت عیسی
ابن مریم شبهه است و او را اصاد را از نبی و محتشم میدانیم که با و نمیدانم
شیخ بودن چنین کسی راضی نمیشویم و حال آنکه باید ما شیخ
بهترین خلق باشد جواب میگوییم که ابا فرزند بی پدر موجود
شدن ممکن میدانید و تجویز آنرا میکنید با آنکه میگویید که
ممتنع است که بی پدر کسی موجود شود و شق ثانی بیقین باطل

است زیرا که دلیلی بر این مدعا دلالت ندارد بلکه خلاف آن
از ملاحظهٔ قدرت خدا بنظر می آید زیرا که در صورتی که توانند
که بی پدر و مادر خلق کند بی پدر را بطریق اولی میتوانند
آفرید و او را در خلق کردن هیچ احتیاجی بمادت نیست
و علاوه بر این آنچه از عبارات سابق معلوم شد این بود که باید
بر کسی صدق نکند و بر تقدیر اول که ممکن باشد بلکه واجب باشد
که ما شیح موعود نیز بی پدر بوجود آید و این یکی از علامات آن
حضرت باشد میگوییم که آیا دلیلی دلالت بر این مطلب میکند که
مریم دختر عمران که مادر آنحضرت بود با غیر بود که از آن دلیل
لازم آید که آن حضرت صادر از فسا باشد و خصم را ممکن نیست

که ادعا

که ادعا دلیل بر این نماید بلکه آنچه از تتبع کتب تواریخ و غیرها معلوم
میشود اینست که آن معصومه در زمان خود از زهاد و
عباد و نساک بوده و کسی را در طهارت و عصمت آن حضرت
سخنی نبوده و در تمام عمر خود بغیر از عبادت و ملازمت بیت
المقدس کاری دیگر نداشت و در آن زمان از جمیع عباد
و زهاد و نسوان بنی اسرائیل که در بیت المقدس بودند گوی
سبقت میبرد و علاوه بر این از خاندانی بود که تمام
آنها پاک و پاکیزه و خدا ترس و بزرگ بودند و در انجیل
مذکور است که زوجهٔ حضرت ذکریا که والدهٔ حضرت یحیی
خاله حضرت مریم بوده و بعد از آنکه حضرت عیسی قدم بعرصهٔ

وچون کناره جمعی از اهل فساد از هلکت راینکه آنحضرت را
مخل اوضاع دنیوی خود میدانستند معصومه را
بفحشا نسبت داده خود را مستحق غضب الهی گردانیدند
ولعنت و باعث این شدند که بالمره برطرف و تباه شدند و
بانواع بلاها مبتلا گردیدند خلاصه هرگاه باید که مادر مسیح
بی شوهر او را بزاید کسی از مریم بانی امر سزاوارتر نیست
زیرا که پاکیزه ترین و بهترین زنان بود و کسی با او هیچ وجه
احتمال بغی و فحشا نمیداد پس باید که طالب حق خود را از
امراض و اغراض خالی کرده بنظر تامل و تفکر امور و ادله را
ملاحظه نماید مع ذلک از حضرت مسبب الاسباب مسئلت نماید
که او

که او را به راه راست بدارد و اگر نه کسی در مقام عناد بایستد
و بنای امر را بر اغماض گذارد و متابعت اسلاف را سرمایه استظهار
داند هفتاد مقابل این ادله با او نفع نمیرساند والسلم علی من
اتبع الهدی باب پنجم در ذکر آیات و اخباری که دلالت بر مدح
خوبی بنی اسرائیل میکنند و معانی آن آیات و اظهار آنچه در این
مقام ضرور است باید دانست که خداوند عالم حمد بلسان انبیاء
بنی اسرائیل ایشان را خبرها داده و در هر یکی از کتب مضمون آیه کریمه
یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت و انی فضلتکم علی
العالمین ترجمه آن اینست که ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمت مرا
آنچنان نعمتی که بشما انعام کردم بان و بدرستیکه من تفضیل

دادم شما را بر خلق عالمیان و کوش زد عالمیان فرموده مضمون
ایه دیکر را که میفرماید یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت
علیکم واوفوا بعهدی اوف بعهدکم وایای فارهبون یعنی ای
بنی اسرائیل یاد بیاورید نعمت مرا که انعام کردم بان بر شما و وفا
کنید بعهد شما و از من بترسید و لیس در چنین موضع

اکر وفا کنید بعهد من
من وفا
میکنم بعهد

بایشان فرموده و بنی اسرائیل این ایات را دست اویز خود کرده
و بان فخر میکنند و چنین میدانند که این مراتب دلیل است
بر اینکه باید ایشان یهودیت را ترک نکرده بر این مذهب استحکام
و ابرام ورزیده بهیچ وجه دست از ملت منسوخه خود بر ندارند
بنابراین لازم کردید که بعضی از ایات را در این مقام نقل نموده

باندان

باندان فهم خود انها را ترجمه کنیم که حقیقت ان بر ان نظاره
کنندگان باقی نماند و در این باب دو فصل ایراد میشود یکی در
ایاتی که دلالت بر فضیلت ایشان میکند بدون انکه شرطی
دران شده باشد و دویم در انچه با شرط دلالت بر مدعا دارد
فصل اول در ذکر ایات و اخباریکه دلالت بر فضیلت بنی
اسرائیل میکنند مطلع اول ایه ایست که در اخر پاراشی واتحنن
مذکور است و ان اینست که کی عم   قادش اتا لادنای
الهخا بخا باحر ادنای الهخا لهیوت لو لعم سغولاه مکل هاعمیم
اشر عل پنی ها ادما یعنی قوم خواص تو از برای خدای خالق
تو را برکزید خدای خالق از برای قوم برکزیده از همه قومها

که در دیگر زمین ساکنند وانچه علمای یهود در این باب میگویند

اولا اینست که از کلمها اشاره که بر سر لفظ ادا ما مذکور است

قطع نظر نموده در ترجمه این میگویند که خدا برگزید بنی اسرائیل

را از همه قومها که بر روی زمین اند وبعد از انکه این را حسب

الخواهش معنی کرده شد میگویند پس باید که قوم خواص

خدا منحصر باشد در بنی اسرائیل ودر روی زمین کسی دیگر از

خواص نباشد ومعلوم است که خداوند احد دیگر برا قوم

خواص خود ترجیح نمیدهد وبیگانه را از اشنا بهتر نمیداند

پس چگونه میتواند بود که از قومی دیگر که بیگانگان درکاه

خالق عالمند کسی بهم رسد که ناسخ طریقه اشنایان بوده باشد

وایشانرا

وایشانرا متابعت او واجب باشد وسستی این کلمات ظاهر است

زیرا که در توریت هاآدا اما مذکور است وچنانچه دانستی اشاره

است بانقوم که در ان زمین ساکنند ومؤید همین معنی است

انچه در ایات سابق بر این باب مذکور است وخلاصه مضمون

انها انست بداخل شدن در زمین بیت المقدس وشکستن بتها

وخراب کردن مذبحها وعبادت خانهای انجماعت که در ان زمین

ساکن بودند وتاکید وتهدید بسیار فرموده در انکه مبادا

بانجماعت هیچ وجه بنای اشنائی بگذارند وبا ایشان وصلت کنند

ودختر بایشان دهند واز ایشان دختر بگیرند وتمام ان ایات منع

وزجر بنی اسرائیل است از اشنائی ودوستی با کفار وبت پرستان

انسرزمین و بعد ازان ایرمنقولست که شما از این بت پرستان
بهتر بید و مع ذلک رابر بعد میفرماید که نه از بسیاری و زیادتی
شما بر این قومان بود که شما را برگزیدم و اختیار کردم از قوم
دیگر که شما از این قومان بسیار کمتر بید بلکه بجهت عهدی بود که
خدا با پدران شما کرده بود که بیرون آورد شما را و رها کند
از دست فرعون پادشاه مصر و اینکه بدانی که خدا خالق تو
نگاه دارنده و وفا کننده است بوعدها و فرمانهای خود خلاصه
آنچه از تمام این آیات معلوم میشود اینست که خداوند عالم
بنی اسرائیل را بجهت خوبی پدران ایشان بر تمام آن قومها که در آن
زمین ساکن بودند و مشغول بت پرستی بودند برگزیده

وایشانرا

وایشانرا نسبت بان طوایف قوم خواص خود خواند و از این مراتب
ایشانرا فخر نرسد و لیکن بسیار سهل است که خدا پرستان از بت پرست
بهتر باشند و بر تقدیری که ایشان بهترین خلق زمین باشند
لازم نیست که تا قیام قیامت بهتر باشند و خدا قوم دیگر را
خواص نکرداند بلکه جایز است که مثل اینکه در آن وقت ایشانرا
برگزید و خواص خداوند بودند وقت دیگر طایفه دیگر خواص
خدا باشند و ایشانرا تفضیل بر دیگران دهد و هم این است
که در پاراشی رآه انوخی مذکور است و آن آیات اینست بانیم
آتم لادنای الهخم لا تتکددو ولا تاسیمو قارحاه بین عینخم لا
مِن کی عم قادش آته لادنای الهخا و بخا باحر ادنای لهیوت

لولعم سقولاه مي كل ها عهم اشر عل بن ها اداما وابنه ويهم اذان

و ابن بعنيها همان و اين است که از پاراش و انجين نقل شد

واستنباط و جواب از آن احتیاج بتکرار ندارد و معنی ابن اول

اینست که شما طایفه و گروه خدای خالق خود بید نه رخساد

بخراشید و نه زخم کنید میان چشمها و صورتهای خود را

برای مرده و لفظ بانیم که در این آیه مذکور است بحسب متن لغت

یعنی پسر است و ما در ترجمه متابعت صاحب کتاب شار اشیم

مذکور این لفظ را بمعنی پسران ترجمه کرده از آن جمله طایفه و گروه

و مردم و فضلا و تلمیذ و جماعت و غیر ذلک و بر تقدیر یکه خصم

یعنی
اینمعنی را از صاحب کتاب شار اشیم قبول نکند و خواهد که

مشهوری

مشهوری حمل کند میگوئیم که معلوم است خداوند یگانه جد را

فرزند بطریق حیوانات نمیباشد و او از وجه حقیقی نیست پس

باید که حمل بر اقرب مجازات نموده بگوئیم که یعنی شما خواصان و

برگزیدگان خداوند و دوستان و بمنزله پسران خدا شوید و جمیع این

معانی چه نفع بر دز کار ایشان میرساند و چه دلالت دارد

بر اینکه باید ایشان بر شریعت خود راسخ بوده پیغمبری دیگر را

اطاعت نکنند و تا قیام قیامت بر یهودیت باقی باشند و از

اینکه بفرماید که شما خواصان خدا شوید لازم نمی آید که خدا را

دیگر خواصی نبوده باشد سیم این است که در پاراش الثموت

مذکور است و آن در مقامی است که خداوند عالم حضرت موسی

را بسوی فرعون میفرستد و امر میفرماید باو که بگو فرعون را
کُه اُمَر اَدُنای بِنی بِخُوری یِسرایل الی اخرها یعنی چنین گفت
خدا که پسر اول زاد من است اسرائیل و میگویم بتو که بفرست
پسر را که عبادت کند مرا و علما یهود بهمین ایه مذکوره تمسک میکنند
که ما را خدا فرزند خود خوانده و ما در جواب همان سخنان را
اعاده میکنیم میگوئیم که در این فرزند خواندن چه دلالت است بر
ابدی بودن احکام توریه و اینکه باید البته شریعت حضرت موسی ع
منسوخ نشود و چگونه عاقل خود را بامثال این ادله واهی
تسلی میدهد و در مقابل براهین تامه می ایستد و ابرام می
در وجه دوم من لم یجعل الله له نورا فما له من نور فصل دوم

که

در ذکر اخبار و آیاتیکه دلالت بر فضیلت بنی اسرائیل میکند
بشرط انکه فرمان برداری کنند و از اوامر و نواهی الهی تجاوز
نکنند و عمده آن آیاتیست که در پاراشی و یشمع یترو در سفر
دویم مذکور است و خلاصه معنی آن آیات اینست که چون بنی
اسرائیل از مصر بیرون امدند به بیابان سینا در آنمنزل به
حضرت موسی ع وحی رسید که بگو بنی اسرائیل را که دیدید آنچه
کردم بمصریان و برداشتم و بلند گردانیدم شما را و اکنون اگر
بشنوید سخنان مرا و بپا دارید شروط و احکام مرا باشید
نزد من برگزیدگان و شما خواهید بود بمن بزرگان و قوم
خواص و قریب باین مضمون در کتب انبیا بسیار است و در بسیاری

از مواضع توریة تصریح شده که بر پا دارید شریعت و احکام را
تا اینکه من عزت دهم شما را و رفاهیت بخشم و برکت نهم در
تفاصیل نها بر فایده نیست و بسیاری از ان مواضع مثل همین
ایات که از پاداش و لیتهمع تیر و نقل شده بعد از وقوع مقدمه
اینست که خداوند عالم از جماعتی که کافر بودند انتقام کشید
و بجهة اینکه مبادی بنی اسرائیل را بخواطر برسد که چون خدا
اینطایفه را بسبب ما هلاک کرد و ما را بر ایشان تفصیل دادیم پس
ما دوستان خدا خواهیم بود و هرگز با ما چنین نخواهد کرد و ما
پیوسته مرفه الحال خواهیم زیست هر چند عصیان و نافرمانی
کنیم فلهذا در مقام مضمون ایه یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر

وانثی

و انثی وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله
اتقیکم ان الله علیم خبیر که حاصل ترجمه ان اینست که ای گروه
مردمان بدرستیکه ما خلق کردیم شما را از مردی و زنی یعنی
در اصل شما تفاوتی نیست و کسی را مزیتی بر دیگری از این
رهگذر که پسر فلانست یا از طایفه بهمان حاصل نخواهد بود
و قرار طایفه و قبیله بجهة اینست که هر کسی شناخته شود و فلانکس
پسر فلان پسر بهمان ممتاز شود و بدرستیکه گرامی ترین شما
نزد خدا کسی است که پرهیزکارتر است نزد خدا عزیزتر است
و خدا دانا و خبیر است کوشل ایشان فرموده و ایشانرا از خواب
غفلت بیدار کرده و تنبیه و تصریح فرموده باینکه هر گاه شما شر

را بر یاد آرید و مرا طاعت کنید و پرهیزکاری را شعار خود
ساختن از مرا شب بیند کی و عقوبت تجاوز نکنید در نزد من
کرامی خواهید بود و من شما را عزیز میکردانم و الا اینکه شما
و دیکران در صورتیکه مرا طاعت نکنید یکسان خواهید بود
و از همه انتقام خواهم کشید و همین جهت است که ایشان را بلسان
انبیا که بعد از موسی مبعوث شدند مدت مدید فرموده
که ماهان ایشان را بر ایشان شمرده و ماده اینمقام بجهت اتمام حجت
ند ری از آن مدت شما و سرزنش شما را نقل خواهیم کرد حاصل
سخن ما با طایفه یهود اینست که چگونه عاقل خود را ایمن از مرا ضی
کند که امثال اینها را حجت خود قرار داده و با این دست آویز خود را

از سعا

از سعادت داران محروم کرد اینکه مغرور شوی باینکه خدا ایشانرا
برکزیده و ایشانرا قوم خواص خود خوانده بلی کدام صفت است
که خدا با او آشنا نیست و کدام ظالم را با خدا آشنائیست ان الذین
آمنوا والذین هادوا والنصاری والصابئین من آمن بالله و الیوم
الاخر و عمل صالحا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون باب ششم
در ذکر خدمتها که خدا در زمان انبیا بنی اسرائیل را امدتست فرموده
در پاداش کی تا بود و در سفر پنجم توریة مذکور است که دوسی
حضرت بقوم خود فرمود که چون از رود خانه یردن کذشتید باید
قوم بنی اسرائیل که طایفه شد شش سبط در یکسمت بر کوه
کرزیم بایستند و شش سبط بر کوه عیبال و لاویان با آواز بلند

بگویند که لعنت باد بان کسیکه بت تراشید و بسازد و تمام
قوم بگویند امین ولعنت باد بانکسیکه حرمت ندارد پدر و مادر
خود را هم چنین قوم بگویند امین و تتمه فقرات اینست که لعنت
باد انکه بر باید زمین همسایه خود را ولعنت باد انکه بغلط
اندازد کور را در راه ولعنت باد انکه حق غریب ویتیم و بیوه را
بر برد یا بنا حق ایشان حکم کند ولعنت باد برانکه زنا کند
با زن پدر خود ولعنت باد برانکه جمع شود با بهایم ولعنت باد
برانکه زنا کند با خواهر خود ولعنت باد برانکه زنا کند با مادر زن
خود ولعنت باد برانکه بزند رفیق خود را در جای تنهائی و
ولعنت باد برانکه رشوه بگیرد و خون ناحق کند ولعنت باد
برانکه

وانکه بعمل نیاورد فرمانهای توریه را و بعد ازین فقرات میفرماید
اگر بشنوید قول خدای خالق خود را باین معنی که نگاه دارید
و بعمل اورید فرمانهای او را که امروز من بشما میفرمایم
بدهد خدای خالق شما را بلندی بر همه قومهای این زمین
بیاید این همه برکتها که مذکور میشود و رسیدن این بر
موقوف است بشنیدن امر خدای خالق خود برکت یابی در
شهر و برکت یابی در صحرا و برکت یابی در فرزندان خود
و برکت یابی در ثمره زمین خود و در حیوانات و گاوها و گلهها
و گوسفند خود و برکت یابی در ظروف و اوانی خود و برکت
یابی در امدن خود و بیرون رفتن خود و بگرداند خدا دشمنان

تورا ذلیل و زخم خورده در راه تو و بر کریزاند از پیش
تو خدا برکت دهد در انبار تو و در کسب تو و برکت دهد
تورا در زمینی که خدای خالق بتو میدهد بر انکیزاند خدا تورا
از برای خود بخاص بودن چنانچه عهد کرده است اکر نکاه
داری فرمانهای خدا را و بروی در راههای او و ببینند همه
قومهای زمین که نام خدا خوانده شد بر تو و بترسند از تو
باقی کذارد تورا خدا به نیکوئی در فرزندان تو و در حیوانات
تو و در زراعت تو بران زمین که عهد کرد خدا پدران
تو که انرا بتو دهد و بکشاید خدا بتو خزانه خود را آسمانها
ببارند بر زمین در وقتش و برکت دهد مکاسب تو را یعنی

هی

دهی بقومهای دیکر و احتیاج بقرض کرفتن از کسی نداشته
باشی و زیر دست نکردی و همه اینها در صورتیست که
بشنوید فرمانهای خدای خالق خود را که من میفرمایم
شما را امروز نکاه داشتن و بعمل آوردن و براست و چپ میل
کنند از برای رفتن بدنبال خدایان دیکر و اکر نشنوی قول
خدای خالق خود را بنکاه داشتن و عمل آوردن فرمانهای او
و رسومها که من میفرمایم امروز بیاید بر تو همه نفرینها و بدیها
که من کو رمیشود ملعون باشی در شهر و ملعون باشی در صحرا
خیر و برکت از هر چیز تو بر طرف شود و نفع از فرزند خود
نبری و خیر و برکت نیابی در ثمره زمین خود و کاو و کوسفند

خود ملعون باشی اگر داخل شوی واگر بیرون روی وای
ایدا از جانب خدا بر تو محنتها و اشوبها و زجرها در همه
جاهه وانداشته که بعمل اوری ونتیجه دهد افعال بد تو نیست
شدن و نابود شدن تو مرا و بفرستد خدا بتو مرض و باهم و مرکی را
تا تمام کرداند ترا از بالای ان زمینی که بان زمین خواهی امد
بمیراث کرفتن ان زمین یعنی بیت المقدس و برساند خدا
بتو بسیاری از الام واسقام را از اورام و تب ولرز و سوزش
و برسام و سموم و یرقان و بتو برسد بلاها از شمشیر و
تا خشک شدن و بکردد اسمان بالای سر تو مس و زمین در
زیر پای تو اهن و بعوض باران خاک از اسمان بیارد و بو

باشی

باشی زخم خورده در پیش دشمنان و کریزان از دشمن باشی
و باشی در جمیع شهرهای ان زمین ترسان و باشد جثه و بدن تو
خوراک حیوانات و مرغان و کرفتار کرداند خدا ترا با انواع بلاها
از خوره و پیسی و جرب و کری که شفائی از برای انها نباشد
و کرفتار کرداند ترا به دیوانگی و کوری و حیرانی دل که راه بجای
نبری و بمراد و مطلب خود فیروز نکردی و باشی در همه
روزکاران ستم رسیده و سرکردان و فرج دهنده از برای
تو زن خطبه کرده تو را دیکران بکیرند و خانه اباد کرده
ترا دیکران ساکن شوند و میوه خورند دیکران از
درختی که تو نشانیده باشی و کاو و کوسفند ترا در نظر تو ذبح

کنند و تو را از کوشش این نصیب ندهند و فرج دهند از برای

تو نباشد و پسران و دختران تو در دست دیگران اسیر باشند

و با حوال ایشان مطلع باشی و نتوانی چاره بکنی و بخورند همه

میوه‌ها زمین تو را و هم حاصل کرد تو را قومی که انقوم را

نشناسی و باشی غم کشیده و شکسته شده در همه روزگاران

و باشی دیوانه در نظر خود چون نظر کنی گرفتار کند خدا بمرض خوره

از کف پای تو تا فرق سر تو که شفائی نباشد او را و بر طرف کند

تو را و پادشاه تو را و مسلط کند بر تو قومی را که نشناسی تو

و پدران تو انقوم را و خدمت کنی آنجا خدایان را که از سنگ

و چوب تراشیده باشند و پریشان احوال شوی بحیثیتی که

تو مثل

تو مثل زنند و تو را سرزنش کنند در همه انقومها که خدا

تو را گرفتار ایشان کرده است برکت برطرف شود از زمین تو

بخو بکم تخم بسیاری بکاری و حاصل کم جمع کنی و بخورد انرا

ملخ و درخت انگور بنشانی و خدمت کنی و تو را میوه ندهد

و انرا کرم بخورد و زیتون در حدود زمین تو بسیار باشد

و تو نتوانی که از ان روغن بگیری و استعمال کنی زیرا که کنده

شود ان زیتون و پسران و دختران بزائی و از برای تو باقی

نمانند بلکه باسیری افتند و اشجار و اثمار و اراضی تو را

دیگران میراث گیرند و دیگران بر سر تو مسلط شوند و تو

بسیار پست شوی و دیگران تو را قرض دهند و تو محتاج

بکرفتن باشی و دیکران صاحب اختیار و بزرک باشند و تو پست
و ذلیل باشی و برسد بتو همهٔ این نفرینها تا اخت بزنند بر تو تا
نیست کرداند ترا و اینها بجهت انیست که نشنیدی قول
خدارا بنکاه داشتن فرمانها و رسومهای او که فرمود ترا
و بعوض اینکه عبادت نکنی خدای خالق خود را در شادی
دل و رفاهیت خدمت خواهی کرد و مرد شمنان خود را
که بفرستد او را خدا در قحطی و تشنکی و برهنکی و کمی هر چیز
و بکذارد غل اهن را بر کردن تو تا برطرف کند ترا بفرستد
خدا قومی را در اطراف از زمین بمثل کرکسی که پرواز کند
و نفهمی زبان ان قوم را و قومی سخت رو باشند از پیران

می

شرم نکنند و بر طفلان رحم نکنند و فانی و نیست کرداند
چهارپایان و زراعتهارا تا اینکه باقی نکذارد دانه از زراعت
و هیچ از روغن و بر طرف کند کاو و کوسفند ترا و عذاب
کند مردم ترا بر دروازه ها و مسلط شوند بر شهرها
و قلعها و عذاب کنند بر در هر دروازه که بر شهرهای شماست
بخوری در ان قحط و محاصره کوشت فرزندان خود را که
جکر کوشکان شمااند و هر کس تمام اقوام و اقربای خود را
در اسیری و زحمت ببیند و همه نازپروردکان خود را
بزحمت و مشقت و عذاب ببیند و زنان و دختران خود
را بدست دشمنان اسیر ببیند مؤلف کوید که انچه در

اینفصل نوشته شد از پاراشی که تا بر از سفر پنجم توریت است
ودر همین پاراشی و پاراشی بعد از این و دیگر مواضع توریت
از این قبیل تهدیدات و وعیدها بسیار است و در نقل آنها
بجز ملال چیز دیگر عاید روزگار مطالعه کننده نخواهد گردید
فلهذا همین قدر اکتفا نموده تتمه را حواله میکنیم بکتاب توریت
و غرض از ایراد اینفصل در اینمقام تاکید و تبیین این مدعاست
که بنی اسرائیل را با خدا خویشی و پدر و فرزندی نیست و آنچه
ادعا میکنند که نحن ابناء الله و احباؤه دروغ میگویند
و کرامت و عزت ایشان در نزد خدا موقوف بر فرمان برداری
و اطاعت کردن ایشانست و معلوم است که طایفه که اطاعت

و فرمان

و فرمان برداری کنند البته عزت و بزرگی خواهند یافت و تمام
آنچه را خدا در این آیات فرموده ایشان را بآن ترسانیده بعمل
آید و آنچه نهی کرده بوده ایشانرا منتهی نشدند و باشند
عذابها گرفتار شدند و در هیچ یک از این آیات مواعظ که
وعده خوشی و بزرگی و راحت و وعید هلاک شدن و
بر طرف شدن وعده بهشت و وعید دوزخ در اینها نبوده
نیست در کل توریت هم نیست چنانچه در نوبت اول بخت
النصر بر ایشان مسلط شد و ایشانرا باسیری بابل آورده بود
در آن مناجاتها که از برای حضرت دانیال در زمین بابل اتفاق افتاد
و ما قدری از آن را در اینکتاب نقل کردیم مذکور است که

نشنیدم که انچه را با فرعون بندهٔ تو موسی و گرفتار شدیم بان
وعید که فرعون بود و ثانیا خدا بر ایشان رحم کرد و خلاصی
بخشید و ایشان متعظ نشده کرت دیگر فرمانهای او را فراموش
کردند و نگاه داشتند و بعمل نیاوردند و غضب خدا بر ایشان
شدید شد و بقحط و تنگی و محاصره گرفتار شدند و اهل روم
بر ایشان مسلط شده ایشانرا بر طرف کردند و یوسف ابن کوریان
در تاریخ خود نقل کرده که دران محاصره فرزند خود را کشتند
و خوردند و ایضا نوشته انچه دران محاصره در شهر سوای
انچه در دست دشمن کشته شدند و گرفتار شدند هزار
هزار صد هزار نفس بودند نعوذ بالله من غضب الله و پادشاه

از زمان

از زمان ایشان بیرون رفت و تا حال هنوز اثار ان احوال
در ایشان هویدا است در جمیع ولایات و اقالیم گرفتار خواری
و ادای جزیه اند و ایشانرا در نزد مسلمین اعتباری و نزد
پیش طایفه نصارای قدری و مقداری هست و نه از خود
ملاذ و ملجائی دارند و ما در اینمقام چندی از سایر کتب
انبیا در مذمت این طایفه نقل نموده فصل را بان ختم میکنیم
و بالله التوفیق در اول کتاب حضرت شعیا پیغمبر این چنین
مذکور است که حاصل ترجمه ان اینست که ای اسمانها
بشنوید و ای زمینها گوش دهید چنین میفرماید خدا
که پسران بزرگ کردم و بلند کردم و ایشان نافرمانی کردند

را نمیشناسد گاو صاحب خود را و بنی اسرائیل که قوم منند
وخر اخر صاحب خود را ۲

نشناختند و فهم نکردند وای بر قوم خطاکار قوم سنگین

گناه نسل بدکاران و فرزندان بدکاران واگذاشتند خدا را

و بغضب اوردند خدای اسرائیل را یا خوبان بنی اسرائیل را و

برگشتند بقهقری یعنی بعوض اینکه بالسیت ترقی کنند و

بسوی خدا میل کنند تنزل کردند و میل بهوای نفس کردند و

باین سببها ایشانرا اسد بیت فرموده که هرگاه احکام خدا را

دارند بر ایشان وارد اید شمره تا انکه سخن را بجا رسانیده

پیغمبر بیاید که ماها وعیدهای شما را دشمن میداریم و در هنگام

برداشتن شما دستهای خود را بدرگاه من می پوشانم چشمهای

خود را

خود را از شما هرچند بسیار تضرع کنید من نمیشنوم انها را

دستهای شما الوده است بخون و اینهم در نشان ششم همان

کتاب ابانی چند مذکور است که حاصل معنی ان اینست که

در وقتی دیدم ملائکه خدا را که پرواز میکردند و یکی از انها

بنزد من امد و اتشی در دست داشت و گفت باین قوم بگو که

شنیدنی بشنوید و فهم نکنید بدل دیدن ببینید و ندانید

یعنی از برای ایشان در ظاهر چشم و گوش خواهد بود و خدا بر

انها مهر خواهد نهاد که فهم و تعقل چیزی نکنند و چنانچه

الحال کتب انبیا میخوانند و تدبر در انها نمیکنند و وعدهای

خدا انجا ایشانه و بعد از ان اینست که فریبکی دلایل

قوم را وگوش او را سنگین کن وچشمهاء او را بپوشان مبادا که
ببینند وبشنود وفهم کند وباز گردند وعلاج کنند وانچه
نشان پنجاه ونهم ان کتاب مذکور است که دست خدا کوتاه
نیست از فرج دادن وگوش خدا سنگین نیست از شنیدن
بلکه گناهان شما حایل شده است میان شما وخدا وخطاهای
شما پوشانیده است رحمت خدا را از شما زیرا که دستان شما
بخون الوده است وانگشتان شما در معصیت فرو رفته است
ولبهای شما دروغ گفتند وزبانهای شما بباطل وناحق گفتگو
میکنند ونیست کسی راست گوی در میان شما ونیست
بعدالت حکم کننده کنند کانید هیچ وپوچ وسخن گویند کانید

بباطل

بباطل ولایقه باردار شوند بزحمت وبزایند بکجی وانچه در
نشان شصت وپنجم ان کتاب مذکور است که از نسل یعقوب
سبط یهودا بیرون اورم کسی را که بمیراث گیرد کوه خواص
مرا ومراد از انکس حضرت عیسی ابن مریم است وصفرها که
تا بعان وپیروان او در راحت وفراغت باشند وشما ای بنی
اسرائیل بسبب انکه بت پرستی کنند واز برای بت خوانها
وسفرها ترتیب دهید کشته شوید وبسلاخ خانه برده
شوید وسر بریده شوید زیرا که خواندم شما را واجابت
نکردید وکلام فرمودم ونشنیدید وبدی کردید در نظر من
وانچه من نخواستم شما کردید باین سبب چنین امر کرد

خدای رب العالمین که بخورند بندکان من وشما کرسنه باشید
وبندکان من بیاشامند وشما تشنه باشید وبندکان من
شادی کنند وشما شرمنده باشید وبندکان من خوشحالی
کنند از خوشحالی دل وشما ناله کنید از درد دل واز شکستکی
خاطر مویه کنید و یاد کرده شود اسم شما نفرین ودر کتاب
حضرت ارمیاء مذمت بسیار در شان بنی اسرائیل مذکور است
چنانچه در نشانه دوم بت پرستی در مذمت ایشان فرموده
ودر نشان چهارم میفرماید که بی فهمند قوم من ومرا
ندانستند وصاحب فهم نیستند ایشان وبسیار داناند
در بدی وخوبی ندانستند ودر نشان پنجم میفرماید که

بشنوید

بشنوید ای قوم بی فهم وعقل که چشم هست بر ایشان ونمی
بینند وگوش هست ونمی شنوند واز من نمی ترسند
ودر نشان هفتم خطاب به پیغمبر میفرماید که تضرع والتماس در باب
این قوم مکن که من از تو نخواهم شنید بانی چه که چه میکنند ایشان
در شهرها وکوچهای بیت المقدس که هیزم جمع میکنند اطفال
ایشان وآتش میکنند مردان ایشان وخمیر میکنند زنان
ایشان وسر انجام وتوئیب میکنند وپیشکشها بجهت خدایان
بیگانه وغرض ایشان آزردن ودر نشان هشتم میفرماید که
چگونه میگوئید که ما علمائیم ودستور خدا با ما است بتحقیق
که دروغ گفتند وشرمنده شوند علماء ایشان ودیگر امید و مخافت

کردند سخن را و کجاست عقل در ایشان باین سبب بدهم زنان
ایشانرا بدیگران و صحراهای ایشانرا بمیراث بران زیرا که تمام
ایشان از کوچک تا بزرگ طماعانند و دروغگویانند و در زنان
یازدهم سفر باید که برفتند بدنبال خدایان باطل و خدمت
کردند ایشانرا و باطل کردند بنی اسرائیل شرط مرا که شرط کرده بودم
با پدران ایشان باین سبب امر کرد خدا که من می‌آورم برای
ایشان بدی که نتوانند بیرون آمد و تضرع کنند بدرگاه من و
من نشنوم و از ایشان و بروید بآن شهرها و کوچها که عطرها
بجهت بتها میسوختند و نیز در آن بتها تضرع کنند و فرج از
برای ایشان نخواهد بود زیرا که بعدد شهرهای بنی اسرائیل و

وکوچها

و کوچهای بیت المقدس بودند بتها داده ای رهبا و تو از برای التماس
مکن و استغفار دعا مکن که من نیستم اجابت کننده بسبب بدی
ایشان و در اول شان پانزدهم سفر باید که اگر بایستند پیش
من موسی و شموئیل بجهت التماس بنی اسرائیل من قبول نخواهم کرد
التماس دور کن این جماعت را از پیش من و اگر بگویند که کجا
برویم بگو بایشان که چنین امر کرد خدا که هر که مرگ خواهد
بسوی مرگ و اگر شمشیر خواهد بسوی شمشیر و اگر قحط خواهد
بسوی قحط و اگر اسیری خواهد بسوی اسیری و در نشان
شانزدهم ارمیا سفر باید که چنین امر شده بمن که بنائی بخانه
ماتم ایشان از برای ماتم داری و نرو و بر کوئی از برای ایشان که

که برداشتم سلامتی خود را از ایشان و فضل و رحمت خود را بهم برند

بزرگان و کوچکان و این زمین قبر نشوند و کسی از برای ایشان

ماتم نکرد و در آخر نشان بیست و سیم سفر ها ید که فراموش

کردن و رها کنم ایشانرا و آن شهر را که بدادم با ایشان و پدران

ایشان و بدهم ایشانرا سرزنش همیشگی و خجالت همیشگی که

هرگز فراموش نشود و ۲۴ در آخر نشان بیست و چهارم سفر ها ید

بدهم ایشانرا ترس و اضطراب و بدی در همه مملکتهای آن

زمین بنحویکه ضرب المثل باشند و نفرین در همه مملکتها که

ایشانرا پراکنده کند و بفرستم بر ایشان شمشیر و قحطی و

مرگی تا تمام کنم ایشانرا از آن زمین که دادم با ایشان و پدران

ایشان

ایشان مؤلف گوید که آنچه از هر نشان کتاب ارمیا نقل شد

قلیلی بود از کثیر و تمام کتاب آنحضرت مشحون است بمذمت

و ذکر بدی ایشان بنی اسرائیل و ما از هر یک کمی نقل کردیم تا

نشانه باشد معلوم است که غرض از این وعدها هیچ یک نقل

خرابی اول بیت المقدس نیست زیرا که خدا بعد از شنیدن

دعای ایشان و تضرع کردن ایشان و قبول کردن عذر ایشان

را و آنچه در این آیات سفر ها ید وعید است باینکه هرگز نخواهم

شنید پس غرض از این نشان خرابی دوم و پریشانی است که تا بنا

اتفاق افتاد و حال دو هزار سال است که این گرفتارند و در نشان

هجدهم کتاب ارمیا آیات مذکور است که ذکر آن در اینمقام مناسبست

وخلاصهٔ ان اینست که وحی رسید بحضرت ارمیا که برو بکار
خانهٔ کوزه کری که در ان جا چیزی بتو معلوم خواهد شد
میفرماید رفتم بکارخانهٔ کوزه کری و در انجا دیدم استاد
کوزه کررا که پارهٔ کل در دست داشت و ازان کل چیزی
میساخت و هرگاه اورا ازان خوش نمی امد بر هم زده ازان
کل چیز دیکر دیکر بشکل دیکر میساخت در انحال بمن وحی
رسید که همین نحو است عادت و رفتار من با بنی ادم دیکر
بطایفهٔ بنی اسرائیل که ایا برایشان تسلطی که این کوزه کررا بر کل
است مرا نیست بلکه هرگاه وعدهٔ بدی بدهم قومی را و ایشان
در نظر من نیکی کنند و از گناهان خود پشیمان شوند من ان

بدی را

بدیرا از ایشان صرف نموده باصلاح احوال ایشان میکوشیم
ایشانرا امر دهم واکر وعدهٔ نیکوئی بقومی دهم و ایشان بد
کنند در نظر من ان نیکی را از ایشان منصرف ساخته ایشانرا
بعذابها کرفتار میکنم و از ایشان انتقام میکشم و فایدهٔ نزول ان
وحی بر حضرت ارمیا ان بود که مبادا بنی اسرائیل بوعدهٔ که خدا
بانبیا داده بود فریفته شوند و ترک فرمان نمایند چنین
دادند که خدا از ایشان انتقام نخواهد کشید بسبب انکه
ایشان از ال یعقوب و شجرهٔ اسحق و ابراهیم اند و یقین
بدانند که خدا عادلست و جزای عمل هر کس را خواهد
رسانید ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا وفی الحقیقه این وعده

ایست ز هر شکاف که هر کس بفکر کار خود می اندازد قطعهٔ ششم
امیدواری هر ذی حیاتی میکند اللهم ارزقنا توفیق الطاعة
و بعد عن المعصیة برگشتیم به تتمهٔ نقل آیاتی که در کتب انبیا
در مذمت بنی اسرائیل وارد شده در نشان سیم کتاب عاموس
پیغمبر مذکور است که کی یعسه ادنای دالبادک ایم کالاسد وا
الی عبادا و هنبیا یعنی نمیکند خدا امری مگر اینکه آشکار میکند
اسرار از برای بندگان خود که پیغمبر اند و در نشان پنجم
میفرماید که من قرار دادم برای شما خوبیه را ای بنی اسرائیل
بیفتند طایفهٔ بنی اسرائیل که دیگر برنخیزند و آواره شوند از
این زمین و دیگر از برای ایشان برپا دارندهٔ نباشد و در کتاب

[illegible] تقوعا عاموس پیغمبری بود که در بیت المقدس و [illegible] اسرائیل مبعوث شده

ملاخی

ملاخی پیغمبر مذمت لبسیا وارد است و این ملاخی همان پیغمبری
است که پیشتر از این دو آیه از کتاب او را در مقام سخن در بیدی
بودن توریة نقل کردیم و طریق استدلال ها در هم را از آن
ذکر نموده جواب دادیم و اینچنان علمای یهود که در این زمان
موجودند استماع شد این است که دلیل از این تمام تر نیست
خلاصه ملاخی از پیغمبران عظیم الشان بوده و یهود کمال اعتماد بر
کتاب او دارند و در نشان دوم آنحضرت مذکور است که شما
گمراه شدید و از راه راست بیرون افتادید و گمراه کردید لبسیا را
نوادر شریعت و تباه کردید شرط لوی را و من قرار دادم از برای
شما خواری و مذلت را نسبت بجمیع طوایف زیرا که شما

ابا نیست بدوا اکرشل و کور و خستر را پیشکش بر پدر از
برای پادشاه خود ابا از شما راضی میشود و این پیشکش
منظور میدارد مراعات جانب شما را و در صورتی که چنین
هدیه در دست تو باشد می پذیرد سخن تو را و روا میکند
حاجت تو را هم چنین مرا پیش شما رغبت نیست و از مشرق
تا مغرب بزرگست اسم من در همه قومها و در هر مقام
تعظیم میکنند اسم مرا و هدیه نیکوئی میاورند و شما خوار
کنند کانند اسم مرا باب هشتم در ذکر اخبار و احوالی چند
که ایراد آن مناسب است این رساله را و در آن چند فصل است
فصل اول در ذکر ایاتی چند از زبور حضرت داود به آنکه

در مزبور

در مزبور نوزدهم زبور مذکور است که تورت ادنای
تمیماه مشیبت نافش و مثل آن بود این ایه را حجت تمام بودن
توریه حضرت موسی قرار داده و تمام بودن را معنی میکنند
که بعد باید هرگز نسخ نشود و طریق استدلال اینست که
لفظ توریه را بتوریه موسی تفسیر کرده شد و حال آنکه
در میان لغت عبری چنین متعارفست که لفظ علم را مصدر
بکلمها میکنند و در هر کجا که میخواهند از توریه موسی
خبر دهند بلفظ هتورا خبر میدهند و هم چنین در سایر
الفاظ و این معنی بر متدرب مخفی نیست و لیکن غریب است این
بود که در بسیاری از مواضع هتورا را بمطلق دستوری

تفسیر میکنند و در اینمقام توریت را بتوریت موسی و بوهم
نقد بر لفظ تمیتها که معنی ان تمام اوست او تفسیر میکنند و
باین نحو ملاحظه میکنند که توریت خدا یعنی توریت موسی
تمام است تسکین دهنده جانهاست و در هیچ موضع توریت
موسی بتوریت آدنای تعبیر نشده و معنی این موافق عبادت
بر وجه صحیح اینست که دستوری خدا تمام ان اسایش است
و اینمعنی مطلق دلالت بر مدعای یهود ندارد و بر تقدیری که
انچه یهود ادعا میکنند ثابت شود چه دلالت دارد بر اینکه باید
نسخ نشود و علاوه بر این میگوئیم که هرگاه سخن تمام باشد
منافی ایات بسیار از زبور خواهد زیرا که بر بنی اسرائیل لازم

بوده که

بوده که مادام که مکلف بشریعت توریت باشند داخل سلسلهٔ
دیگر نشوند و سلسلهٔ دیگر را بخود راه ندهند و مع ذلک خدا
پرستی را منحصر در بنی اسرائیل میدانند و بنا بر این مقدمات
لازم اید که هرگز تمام روی زمین خدا پرست نباشند بلکه
هیچ سلسلهٔ غیر بنی اسرائیل خدا را نشناسند زیرا که توریت
همیشگی است و مادام که حکم او باقیست دیگری خدا پرست
نخواهد شد و در زبور ایات بسیار است که صریح است در
اینکه خلق روی زمین خدا پرست خواهند شد چنانچه
در زبور بیست دوم میفرماید که یزکرو ویاشوبو ال ادنای
کل افسی ارص الی اخرها یعنی یاد کنند و باز گردند بسوی خدا

همه روی زمین و سجده کنند بر پیش همه قبیلها و گروهها
زیرا که خدا راست پادشاهی و تسلط بر گروهها تمام شوند
و سجده کنند همه سرکشان روی زمین و بر پیش او برکوع
روند همه فرو روندگان بخاک و جان ظالمان زنده نخواهد
ماند و در مزمور چهل و هفتم میفرماید که بزرگان قومها
جمعیت نمودند و ایمان آوردند بخدای ابراهیم و در مزمور
شصت و ششم میفرماید که همه خلق زمین سجده میکنند
ترا و سرور میگویند برای تو و سرور میگویند نام ترا
همیشه و در مزمور شصت و هفتم بعد از آنکه در تمام مزمور
نقل قومها روی زمین را میکند و شکر گفتن و تسبیح

کردن

کردن ایشان را بیان میفرماید در آخر میفرماید که بترسند
از خدا همه اطراف و در مزمور نود و ششم میفرماید که
تسبیح گویند خدا را تسبیح تازه گویید خدا را ای خلق روی
زمین و در مزمور هشتاد و ششم میفرماید که همه قومها
که آفریده باشند و سجده کنند پیش تو خدا را با عزت دارند
نام ترا امثال این آیات در زبور بسیار است و ما همین قدر
اکتفا کردیم زیرا که طالب کنند حق را کفایت است فصل دوم
یکی از بوالفضولیهای یهود که در این زمان در سنه تالیف
رساله در اثبات حقیت و نسخ شدن دین یهود برآمده و در
آن کتاب فدائی سخنها و خوارق عادات که از انبیا سلف صادر

شده نقل کرده و بعد از آن گفته که پیغمبر و رسول الله امثال این
مردم که صاحب این معجزات اند باشند و آنکسی را که اهل اسلام بر
پیغمبری او اعتقاد دارند صاحب هیچ معجزه نیست و از او
مثل خوارق عادات بلکه از آن ها کمتر نیز صادر نشده
ازین عبارت معلوم میشود که این بو الفضول معجزات
پیغمبر آخر الزمان را که اظهر من الشمس است در مقام لجاج
و تعصب انکار کرده و نمیدانم که اگر کسی با او معاوضه بمثل
نموده منکر معجزات انبیا سلف شود و بگوید چگونه بر تو
معلوم شده که آن پیغمبران صاحب معجزه بوده اند چه خواهد
گفت و اگر گوید که در کتبی که در میان یهود متداول است مذکور

است

است میگوییم که مثل این در کتب اهل اسلام نیز در شان
پیغمبر ما موجود است بلکه بسیار بیشتر است از آنچه در کتب
سلف در شان جمیع انبیا نقل شده پس بنابر این سخن
هیچ امتی در شان پیغمبر خود مسموع نیست و باید که معجزه بالفعل
جاری باشد و دلیل بر خصم شود و چنین معجزه از انبیاء
سلف باقی نیست و اگر یهودی دست بجدل زده بگوید که
اسلام معجزات انبیا سلف نیستند و یهود منکر اند معجزات
پیغمبر آخر الزمان را پس معجزات انبیا احتیاج باثبات ندارد
زیرا که مجموع علیه است و چون معجزات پیغمبر آخر الزمان مختلف
فیها است باثبات محتاج است در جواب میگوییم که این شبهه

هست که بسبب خلق را گمراه کرده شد از اهل ملل و باین دست
اویز خود را سرگردان دارند زیرا که اهل اسلام تصدیق میکنند
پیغمبران سابق را نه اینست که اشخاص موجود که بالفعل
که حال در میان مردم موجود باشد تصدیق کنند و ایشان
کنند که این شخص پیغمبر است بلکه ایشان میگویند که خدا
پیغمبران بسیار فرستاد به بنی اسرائیل و چه پیغمبر ایشان و ان
پیغمبران فرستاده خدا بودند و از جانب خدا سخن میگفتند
و تمام ایشان خبر از بعثت پیغمبر اخر الزمان دادند بلکه مبعوث
شدن ایشان از جهت فراهم امدن اسباب نبوت ان حضرت
بود و همان طایفه که باین نحو مبعوث شدند پیغمبران صاحب

معجز

معجزه بودند و اقرار بوقوع معجزه ازان پیغمبران میکنند
خلاصه صاحب معجزه ان موسی ع قایلند که خبر بوجود پیغمبر
اخر الزمان داده و محمد ص عربی را به پیغمبری یاد کرده و اگر بود
نیز به پیغمبری همان موسی قایلند پس بر ایشان نیز لازم است
که اقرار به پیغمبری پیغمبر اخر الزمان کنند و اگر میگویند که بو
خبر به پیغمبری ان پیغمبر نداده پس اسلام نیز انکسی را که خبر با
مطلب نداده باشد و به پیغمبری ان بزرگوار تصدیق
نکرده باشد صاحب معجزه نمیدانند و او را پیغمبر نمیگویند
و مثل این شخص را نمی شناسند پس از این تصدیق نماید
باید دوزکاران یهودی که بگویند معجزات موسی مثلا مجموع

علیلیست وکسی منکران نیست و ما معجزات پیغمبر اخر الزمان را
تصدیق نمیکنیم نشد و باعتقاد او هرچه در مقام ابهام ماند
و اثبات هرچه منوط بر سخن امت خود ان پیغمبر میباشد و چون
هر امتی در شان پیغمبر خود صاحب غرض اند سخن ایشان منوط
نیست و هر که مدعی مطالب شود اثبات لازم است پس ان
یهودی را لازم است که اثبات نبوت انبیا خود نماید و معجزات
ایشانرا ثابت کرداند و او در اثبات مدعاء خود از طایفه
اسلام عاجز تر است زیرا که بعضی از معجزات پیغمبر اخر الزمان
در میان نیست و کسی انرا انکار نمیتواند نمود مثل قران که در این
هزار و دویست سال زمان کسی را معارضه ان میسر نکردیده

بالنکه

با انکه در مواضع متعدده ان مذکور است که اگر کسی میتواند
مثل اول سوره انرا بیاورند و اعجاز ان از دو حیثیت است
یکی از کمال قران که کتابیست با این عظم شان و سلاست بیان
که کسی را اتیان بمثل ان میسر نیست و دیگر اخبار بغیبیه
کسیرا میسر نخواهد شد که مثل انرا بیاورد و این معجزه عظیم
است زیرا که انحضرت بر تنهائی بر خواسته جمیع طوایف را
بکفر و عصیان نسبت داد و کسی را از برای خود نکذاشته که یاور
و معین باشد و بغیر از خدا چشم توقع و اعانت از کسی نداشت
چنانچه اول بدعوت قریش که قوم او بودند برخواسته مضمون
وانذر عشیرتک الاقربین را بکوش ایشان رسیده و با انجا لبث

چنین کتابی آورده به بانگ بلند فریاد کرد که مثل این را بیاورید
و هرگز نخواهید آورد و حال هزار و دویست سال گذشت که کسی
مدعی اتیان بمثل آن نشد و همگی طوعا او کرها فرمان او را گردن
گذاشتند و بسیاری کشته و ذلیل و خوار شدند و دیگر از معجزات
آن حضرت خبر دادن باینست که پیغمبری بعد از من مبعوث نخواهد
شد و این سخن را نیز علی راوس الاشهاد فرمودند تا حال نیز درست
آمده سلکی بهم نرسید و این نیز معجزه عظیمه ایست و هر گاه سخن
دروغ میبود بقول مدعی حال هزار و دویست سال است که هر روزه
اسلام در تزاید است بایست برطرف شود و مشهور عالم است که
سخن دروغ دوامی ندارد و انتظام را سطر نژاد در وادی تحریر

انفصل

انفصل بدینسان است چنین مسموع شد که یکی از بوالفضولهای
یهود ادعا نموده که این سخن را از ملکه بنی اسرائیل شنوده بود
و در کتب انبیا دیده بود که پیغمبری مبعوث نخواهد شد و هرچند سراپای
این سخن را ملاحظه نمود بغیر از بی ربطی قائل آن چیزی دیگر بنظر
نیامد زیرا که در کتب انبیا مسطور مذکور نیست که دیگر پیغمبری
نخواهد بلکه در تمام مرقوم شده که پیغمبری موعود هست و ما قلیلی
از انوار این رساله نقل کردیم و اگر گوید که این سخن زبانی دینی
مبانی نبوی مذکور است میگوئیم که بر سخن مذکور زبان ایشان چه
اعتماد است که کسی انکار کند بر آن افراد نماید خصوصا در صورتی که
خلاف مضمون کتب ایشان باشد و اینهم علما تاریخ از سلسله

وطایفهٔ اتفاق دارند که آن حضرت امّی بوده و کتابی نخوانده بود
و با کسی از اهل کتاب صحبت نداشته بود بلکه در آن اوان
در مکهٔ معظمه که مولود و منشأ آنجناب کسی از اهل کتاب
نبوده و معجزهٔ دیگر آن حضرت که از همه معجزات آن حضرت
رنگین تر است این است که در سورهٔ جمعه میفرماید که مثل
الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا و
ظهور این معجزات بعد از این است که کسی تمام این رساله را بنظر
دقت ملاحظه نماید در خوبیت علما یهود اطلاع بهم رساند که این
مذکوره را معجزه دانند و ما قطع نظر از جمیع این مراحل نموده
میگوئیم که ظهور معجزات بسیار از کسی دلیل عظم شان آن پیغمبر

بنسر

نیست بلکه دلیل است بر اصرار امت او در گمراهی در صورتیکه
امت در انکار انبیا اصرار نمایند ایشان محتاج بتکرار معجزه
موعظه نیستند اما هر گز دیده و شنیده شده که خوبان از انبیا
طلب معجزه کنند بلکه در آنوقت که موسی وارد مصر شد و هارون
نقل کرد که خدا مرا به پیغمبری اختیار کرده و امر نموده که تو مرا
در این امر یاری نمائی و باتفاق من بیائی که بنزد فرعون
رفته او را دعوت نمائیم هارون سمعا و طاعة گفته بلا توقف
بان امر خطیر تن در داد و طلب گواهی از آنحضرت ننمود و فرعون
ملعون در شنیدن انبهم با او امتناع نموده ساعت بساعت
معجزه دیگر طلب می نمود پس بو الفضول مذکور در مقام

اثبات معجزات بسیار از برای انبیا خود از اصل کار غافل شده

و نفهمیده که این معنی مستلزم بی آبروئی او و طایفهٔ اوست

الحقیقه اثبات معجزه که ما از سورهٔ جمعه ذکر کردیم نموده

شاهد حاضری از برای قول ما جستند و سخن ما بکرسی

نشاندند و انچه از معجزات که از پیغمبر آخر الزمان و دیگر پیغمبران

صادر شده در مقامی بود که کسی در مقابل اصرار مینمود و ایشان را

ملجا میساخت و همین اخبار بغیب دادن را که ما در معجزات جناب

ختمی مآب اثبات نمودیم بجهة اصرار طایفهٔ یهود بود بیان آن

اجمالا اینست که چون حضرت کلیم الله بنی اسرائیل را در ابر تالی

اقیم که در پاداش شوفطیم از توریت مذکور است و ما آن را نقل

نموده

نموده توجه کردیم خبر داده بود که از علامات موعود اینست که از

غیب خبر دهد و جناب ختمی مآب نیز انکار یهود را تا انقراض عالم

میدانست و بر اصرار ایشان علم داشت بطریقی که از غیب

خبر داد که هر روز ظهور آن بیشتر گردید که کسی را انکار آن میسر

نگردد و حجت بر طایفهٔ یهود نیز تمام باشد و نتوانند گفت که بر ما

معلوم نیست که آیا آنحضرت اخبار از غیب فرموده یا نه و اگر کسی

اساس شریعت آنحضرت را بنظر دقت ملاحظه کند میفهمد که

تمام آن مبنی است بر طوری که در ضمن آن مصالح امی که بعد از

آن حضرت بوجود خواستند آمد نیز منظور داشته و آن نیز

فی الحقیقه اخبار از غیب است زیرا که میدانست که بچه وضع

خواهد شد و باین طریق عمل فرموده مثل اینکه در شریعت
حضرت موسی خدا حج کردن را بر بنی اسرائیل واجب گردانید
و آنرا مقید بشرطی نکرد و نگفت که بر شما واجب است بشرط
استطاعت زیرا که همه بنی اسرائیل را امر کرد باینکه در زمین
کنعان ساکن شوند و از آن مکان بیرون نروند و هم
سال حج کنند و در آن وقتی که حضرت خاتم النبیین حج را
امت خود واجب ساخت جمعیت و وسعت مملکت ایشان
از بنی اسرائیل و زمین بیت المقدس کمتر بود و مع ذلک
حج را مقید باستطاعت فرموده ملاحظه جناب ان زمانها
که بعد از آنحضرت بهم رسیدند در اطراف عالم متفرق شدند

نیز فرموده و الآن مدینه تا مکه کمتر از شهرهای بنی اسرائیل
فاصله بود و ممکن بود که بطریقی که بنی اسرائیل سه دفعه
حج میرفتند ایشان نیز یکدفعه بروند و احتیاج بقید استطاعت
لازم نبود و طایفه هم همان طایفه شد که علما و متقدمین ایشان
ذکر کرده شد که با وجود اینکه ایشان طالب موسی هم بودند و
همه معجزات آنحضرت در مصر ملاحظه نمودند و آنحضرت ایشان را
از چنگال فرعونیان نجات داد و در هنگام گریختن چنین
دریائی را شکافته راهها از برای ایشان گشود ایشان ایمان
بحضرت نیاورده بودند و در مقام انکار اصراری نمودند تا
وقتی که در پای کوه سینا بجهت نزول توریة و الواح جمع شدند

و سخن خدا را بگوش خود شنیدند و دیگر چهار نفر بجز ایشان
ندیدند پس در آن وقت بآنحضرت ایمان آوردند و او را برسالت
قبول کردند سبحان الله العظیم و بحمده فصل سیم باید دانست
که علمای یهود تتبع کتاب توریه نموده آنچه از اوامر و نواهی
ششصد و سیزده است و تمام انها را فرمودهٔ خدا میدانند
و مطلقا در میان ایشان فرقی از استحباب و وجوب و حرام
و مکروه و مباح نیست بلکه جمیع اوامر واجب و تمام نواهی
حرام است و در آن میان فعل و ترک هیچیکی را اولویتی نیست و
تفاصیل آنرا اول نسخ توریه که بقالب برده شد مسطور است
و بعضی از علمای ایشان اساسی ترتیب داده و بنائی گذارده که

در مذهب

در مذهب یهود نیز فروعی و اصولی را سیزده چیز قرار داده که یا
فرض و از اصول امور است که اعتقاد داشتن بانها را بر هر یکی
از افراد بنی اسرائیل واجب میدانند و آن سیزده چیز است
اول خدا موجود است دویم خدا واحد است سیم جسم و جسمانی
نیست چهارم خدا قدیم است پنجم خدا خالق کل مخلوقات است
ششم آنکه نبوت بقوم خاص خود داده نه غیر هفتم برنخواست
و برنخیزد از بنی اسرائیل مثل موسی هشتم آنکه توریه را است
و درست دانسته نبی خواصی بقوم خود عطا فرموده نهم
اعتقاد بابدی بودن توریه دهم خدا علیم است یازدهم
جزا دهندهٔ نیک و بد است دوازدهم اعتقاد بآمدن ماشیح

سیزدهم اعتقاد بزنده شدن مردها جمیع علما که بعد از این
شخص بوجود آمده اند متابعت او کرده سخن اصول و فروع را
در میان آورده بهمین وضع قبول کرده شد مگر یکی از علما که
او را یوسف ابن البو میگویند در مقام مقابله موسی و ایشان
سخنان او را رد کرده و ادله که بر اثبات بعضی از اصول مثل
ابدی بودن توریة و غیره اقامه نموده است نیز بر فتره و
کفته است که دلیلی بر این اصول مثل ابدی بودن توریة و
زنده شدن مانیج نیست بلکه چون تمام علما بان تصریح کرده اند
ما را اعتقاد داشتن بان واجب است و بنا و اصول را یوسف
مذکور بر سه چیز قرار داده اول شناختن دویم اعتقاد بخدا

خو

خدا سیم اعتقاد باینکه نیک و بد جزا داده خواهد شد و
غرض ما از ایراد اینها حصول اطلاع مطالعه کننده این رساله است
بر تمام اوضاع این طایفه و در اینمقام میگوئیم که بعضی از اصول
سیزده از جمله امور نیست که مطلع در توریة و کتب سایر انبیا
دلیلی بر آن یافت نمیشود و یوسف ابن البو نیز متعرض آن شده
و یکی از انجمله اعتقاد بزنده شدن مردهاست که در کتب انبیا
مطلقا ازان اثری نیست بلکه تمام جزای بدیها در دنیا مقرر است
مثل قحط و طاعون و شمشیر و رفع برکت و امثال اینها و ما
قدری از اینها را در باب قبل از این باب نقل کردیم و بر حقیر
معلوم نیست که چه چیز علمای یهود را بر آن داشته که قائل

بزنده شدن مردها وحشر ونشر شوند وبران اصرار نموده
داخل اصول شمرند وحال آنکه چیزی از مذهب ایشان
بران موقوف نیست نه اینست که در کتب انبیا مبانی موجود
باشد که بدون اینکه بحشر ونشر قایل شوند درست نباید
ونه اینست که هرگاه ساکت ازان باشند راه بحث برایشان
مفتوح شود مگر اینکه ازین اساس خواسته شد که راه بحث
عوام خود را بر خود مسدود سازند زیرا که اگر ایشان در
مقام موعظه عوام خود را نصیحت کنند وگویند یهودیت
واجب است وتارکان ملعون ومطرود است وکسیکه احکام
توریة را برپا ندارد گرفتار خواهد شد بانواع عذابها که

خدادر

خدا در توریة وعده داده مثل قحط وقتل وغیرها عوام در
جواب خواهند گفت که ما می بینیم که بسیاری از یهود ترک یهودیت
نموده مسلمان یا نصاری شدند برایشان بسیار خوبتر وبهتر
از یهود که بر یهودیت باقیند پس علما ایشان ملجا شده شد که در
جواب بگویند که محل انتقام از آنانی که ترک یهودیت کرده شند
عالم دیگر خواهد بود وآن آخرتست واینجماعت بعد از زنده
شدن معاقب خواهند بود واگر این سخن را نگویند بر
ایشان لازم میاید که اذعان کنند که مذهب یهودیت باطل
است وخدارا باین طایفه نظری نیست وانچه در خصوص ماشیح
نازل شده شد بنابراین است که چون عبارت کتب انبیا

دلالت میکند بر وجود پیغمبر عظیم الشأن و ایشانرا در آن
میسّر نیست و بحقیقت آن رسیدن و اذعان کردن
نیز موقوف بر توفیق یافتن است که از برای ایشان میسّر
نیست فلهذا لفظ ماشیح پیدا کرده‌اند و اعتقاد بآمدن
ماشیح را از اصول قرار داده‌اند هر روزه بگوش عوام خود
میخوانند که اگر احدی از ایشان یکی از این آیات گوشزد
شود بحقیقت آن نرسد و بی تأمل حمل بر ماشیح نماید
و دیگر از جمله سخنانی که در اینمقام میتوان گفت این است
که دلیل بر اصل سیم چیست بلکه آنچه معلوم میشود از ظاهر
عبارات کتب انبیا غیر از این است و علاوه بر این سخنان

که مذکور

که مذکور شد این اساس اصول بسیار مغشوش و پریشان
بنظر می‌آید و تحقیق آن بوجهیکه بحجّت بر آن وارد نیاید
اشکال دارد زیرا که از موسی استفسار مینمائیم که آیا
این سیزده امور از جملهٔ ششصد و سیزده است یا نه
اگر بگویند بلی از جملهٔ آنهاست اولاً میگوئیم که چرا اگر سیزده
امر از میان امور امثال یافته و اصول شده و باقی بحال خود
مانده و ثانیاً میگوئیم که چنین نیست بلکه تتبع امور ششصد
و سیزده کرده اول و ثانی این اصول را در آنجا یافتیم و از بعضی
خبری نبود و اگر انشق تردید را اختیار کنند و گویند که این امور
داخل ششصد و سیزده امر نیست میگوئیم چنین نیست

زیرا که اول و ثانی چنانچه دانستی داخل است و ما بقی داخل نیست
و اگر مدعی گوید که مبدا کردار اصول دخلی به ششصد و سیزده
چیز که علما از توریت جمع نموده‌اند ندارد بلکه این اصول امور نیست
که باید اعتقاد به آنها داشت و تعلق با اعضا و جوارح ندارد
و آنچه علما جمع کرده‌اند اموریست که افعال است و تعلق بفعل
با ترک دارد خواهیم گفت که اول و ثانی این اصول داخل اعتقادی
است یا عمل و باختیار هر شق دخول آن در یکجا بیجا است
زیرا که اگر از عمل است چرا در اصول شمرده شد و اگر از اعتقاد
است چرا داخل ششصد و سیزده چیز است و اگر گوید چه
مانع دارد که امر واحد داخل در تحت دو علم باشد و اعتبا

و در مقام

و در مقام باین نحو باشد که اعتقاد بواجب الوجود و توحید
داخل در اصول و وجوب تحصیل آن اعتقاد باین معنی که بر هر
مکلفی لازم است که این اعتقاد را تحصیل کند داخل در فروع
و از ششصد و سیزده امر شمرده شود میگوئیم که آیا تحصیل
اعتقاد بآن یازده امر باقی بر مکلف واجب است یا واجب نیست
و چه فرق است میان وجوب تحصیل اعتقاد باین دو امر و
آن یازده امر در صورتی که واجب است همه واجب است و
اگر واجب نیست هیچ یک واجب نیست و فرق پیدا کردن تحکم است
مگر اینکه گوید که وجوب تحصیل این دو امر از توریت مستنبط است
و از برای وجوب باقی اثری نیست میگوئیم که این سخن علاوه

زیرا که اول و ثانی چنانچه دانستی داخل است و مابقی داخل نیست
و اگر مدعی گوید که پیدا کردن اصول دخلی به ششصد و سیزده
چیز که علما از تورات جمع نموده شد ندارد بلکه این اصول اموریست
که باید اعتقاد به آنها داشت و تعلق به اعضا و جوارح ندارد
و آنچه علما جمع کرده شد اموریست که افعال است و تعلق به فعل
با ترک دارد خواهیم گفت که اول و ثانی این اصول داخل اعتقاد
است با عمل و باختیار هر شق دخول آن در یکجا بیجا است
زیرا که اگر از عمل است چرا در اصول شمرده شد و اگر از اعتقاد
است چرا داخل ششصد و سیزده چیز است و اگر گوید چه
مانع دارد که امر واحد داخل در تحت دو علم باشد و اعتبا

و در مقام

و در مقام با این نحو باشد که اعتقاد به واجب الوجود و توحید
داخل در اصول و وجوب تحصیل آن اعتقاد با بنیغی که بر هر
مکلفی لازم است که این اعتقاد را تحصیل کند داخل در فروع
و از ششصد و سیزده امر شمرده شود میگوئیم که آیا تحصیل
اعتقاد به آن یا از دو امر یا بر مکلف واجب است یا واجب نیست
و چه فرق است میان وجوب تحصیل اعتقاد به این دو امر و
آن یا از دو امر در اصول که واجب است هم واجب است و
اگر واجب نیست هیچ یک واجب نیست و فرق پیدا کردن تحکم است
مگر اینکه گوید که وجوب تحصیل این دو امر از تورات مستنبط است
و از برای وجوب باقی اثری نیست میگوئیم که این سخن علاوه

برانکه مخالف اعتقاد مؤسس مذکور است واین مؤسس تمام
این اصول را از توریت مستنبط میداند فی نفسه باطل است
زیرا که با وجود این همه تاکیدات که در توریت وارد شده که
بر توریت چیزی نیفزایند وکم مکنید لازم می اید که در اول
امر این همه امور بر توریت افزوده شود مع ذلک حضرت موسی ع
از انچه مقصود از تکلیف است ساکت مانده اصول را بخلق
نرسانیده باشد واین کمانیست که بسیار فاسد است وانچه
بگمان فقیر میرسد وگویا در نفس الامر چنین باشد این است
که مؤسس مذکور بجهت رواج دین یهود وانکه مبادی
رخنه در اساس ان بهمرسد چند چیز جسته وچنین

پنداشته

پنداشته که هرگاه این امور رایج شد دیگر دین یهود
از حوادث مصون ومحفوظ خواهد ماند اول انکه نبوت
بقوم خواص خود که غرض بنی اسرائیل داده است نه غیر
ایشان ومقصود از تاسیس این مقدمه اینست که از غیر
بنی اسرائیل پیغمبری نخواهد بود دویم انکه بر نخیزد از بنی
اسرائیل مثل موسی وحاصل این مقدمه بانضمام مقدمه
زیرا که
اولی اینست که هرگز شریعت موسی نسخ نخواهد شد
در صورتیکه پیغمبری مختص بنی اسرائیل باشد ومثل
موسی پیغمبری از بنی اسرائیل برنخیزد البته شریعت آن حضرت
نسخ نخواهد شد وسه اصل دیگر از ان سیزده اصل

بجهت اتمام حجت وجواب نجات با حشین قرار داده انکه
توریترا بقوم خواص خود عطا فرمود امدن
ماشیح زنده شدن مردها و بکیفد مره دیگررا
که اعتقاد بابدی بودن توریت باشد بجهت تاکید امر خود
بناکذارده واینقدرها ترا اصول نامیده در نظر مردم
عظم داشته باشد چنین دانند که منکر یکی از اینها کافر
ومستحق قتل است ومنکر ضروری دین نیست وبمجرد
اینکه کسی از اینمقوله سخن بکوید تمام یهود را القوام
عوام وخواص بانکار او برخیزند وکوشش بجرحت قائل‌اند
اورا مستحق عقوبت دانند باقی مقدمات را از اصل

اصول

اصول شمرده وعدد انرا بسیزده رسانیده بجهت استطراد
ودفع مایقال است که کسی براه نکران مؤسس پی نبرد
اساس تدلیس واطلاع نیابند بلکه بواسطه سخن
حق سخن باطل ونیز رواج یابد مردم مخالفت اصول شش
کانه نیفتند وما این رساله را در اینمقام بذکر حکایتی که از
موضوع رساله خارج نیست ختم مینمائیم وامید اجر جسیم
داشته ثواب در ترتیب وتنظیم ان از خداوند احد داریم لا
غیر حاشیه ومؤسس اساس سیزده کانه را که از اصول قرار
داده ها رمیم است وجمیع بدعتهای بنی اسرائیل از اوست
وضال ومضل بنی اسرائیل که مشهور است او است بموسی بن

میمون و آن حکایت اینست که فقیر بعد از تشریف بشرف
اسلام و ظهور و وضوح حقانیت شریعت خیر الانام پیوسته
راغب و طالب بود که بلکه کسی را دلالت نموده مگر که گمراهان
بی بصیرت را که از امثال این ادله واضحه چشم میپوشند و بفکر
کار خود نیفتاده اند و همیشه در مقام حیرت و تعجب بودم که چه چیز
مانع بینایی علما یهود شده و ایشانرا از مشاهده چنین
امری که اظهر من الشمس است باز داشته یا اینست که کتب
انبیا سلف مطالعه نمیکنند یا اینکه معانی آنرا نمی فهمند و الا
هر بی فهمی که ترجمه تحت اللفظ آن کتب را بفهمد بحقیقت
کار میرسد و شبهه از برای او باقی نمی ماند و باین سبب مکرر

گفتند و

گفت و شنود با این طایفه نموده مجالس متعدده در اینخصوص
منعقد ساخت نهایت هرگز فکر اینکه باید پرده از روی
کار ایشان را بر داشت و ایشانرا در انجمن ارباب فهم و
ذکا رسوا ساخت نبوده هر وقت و هر مکان که باتفاق ملاقات
با یکی از علما و دانشمندان ایشان می افتاد بمقتضای وقت
کلمه چند از هر جا مذکور میشد تا اینکه در همین سال شخصی از
طایفه یهود از مشهد مقدس طوس وارد دار العباده یزد
شد کتابی بخط ایران نموده که یکی از علمای آن طایفه که در مشهد
مقدس ساکن است تالیف نموده و آنرا مسمی بحیوة الروح
ساخته و در آن کتاب سخن از اصول کانه پرداخته و دریے

سخن

فقیر بعنوان تفنن نظر بصفحه از صفحات این کتاب انداخته
عجب کیجی بنظر امد و مخزن کنز المهملات که در السنه و افواه
مشهور است مشاهده شد زیرا که مؤلفان کتاب بهایین
تلند که در اصول بهو تصنیف نماید راضی نشده کتاب مذکور را
از نظم و نثر ملمع ساخته از سخنان حکما اعم از اشراقین و حشیا
خصوصا از رساله احد و د شیخ ابو علی سینا بسیاری در ان
درج کرده با اینکه خود هرگز از بر فرق نکرده و عبارات
و کلمات بهود را که میراثی و کسبی دارند تفهیم ده و مع ذلک
گاهی در مقام نصیحت و گاهی در حین فخر نیز بعضی کلمات
بهلو دار نامربوط از او طراوید چون اینهمه اسباب مشاهده

حقیر

حقیر کردید و عمق حموت اینطایفه را که تا انوقت نفهمیده
بود فهمید لازم دید که عجالة الناس دار العبادة یزد چند مجلس
وارد حمام تمام بر پا نموده علما و بزرگان و عوام و سایر الناس
اینطایفه را که شمالی داده قبایح اعمال و عدم ادراک و مجاج و
بی انصافی ایشانرا در حضور دانشمندان هر طایفه بر ایشان
شمارد بالکلیه از قبایح و فضایح ایشان پرده بردارد و بهمین
اکتفا نکرده نگارش کند ارشاد این مجلس را از علما و فضلا
التماس نماید و سواد انرا باطراف عالم منتشر سازد تا تنبیهی
باشد که دیگر از اهل ذمه کسی از حد خود پا بیرون نگذارد
چون باین عزم تصمیم یافت باشفاق صاحب اختیاران بلد

دام اقباله العالی سه چهار مجلس منعقد شد و تمام علما و فضلا
و قضاة و حکام و اشراف و اعیان و عوام آن بلد جمع شدند
و طایفه یهود حاضر شده علما و فضلاء ایشان را در صف اسلام
جا داده ایشان را از هر رهگذر مطمئن ساختند و حالی
خواطر نشان ایشان شد که کسی را با ایشان رهگذر چوب و
خنجر کاری نیست و جدال از روی علم و ادله کتاب آسمانی است
و بعد از تاسیس این اساس سخن در میان آمد هر یک از
مجالس مذکوره بقدر چهار پنج ساعت نجومی طول کشید
و خلاصه آنچه حضار مجلس گذارش آن مجالس را در مقام
شهادت نگاشته خامه فصاحت فرموده شد در اینمقام

نقل

نقل می نماید و صورت التماسی نامه فقیر از فضلا و حضار این
است که بعد از حمد و ثنای حکیم مرسلی بواسطه ارسال رسل
و انزال کتب سرگشتگان بیدای حیرانی را بسر منزل حصول
امان هدایت نمود و بعد از درود و نعت نبی مرسلی که رایات
ظاهره و معجزات باهره متحیران صحرای نعیم مدانی را
بشهرستان وصول بسعادات جاودانی دعوت فرمود غرض
از تحریر و تسطیر این کلمات وافرة البرکات آنست که چون
حضرت بخشاینده شفیق قاید توفیق را رفیق طریق
این در بحر معاصی غریق نمود و بمقالید عنایت بی نهایت
ابواب هدایت بر خواطر او کشود بر خود لازم و واجب

کرده‌اند که شکر البعض نعمامه بقدر مقدور سعی و کوشش
نموده آنچه در بیان حقیقت و ثبوت ملت بیضای محمدی از کتب
انبیای سابق علیهم صلوات الله الملک الغالب مستفاد میکردد
و بمظنهٔ ظهور رسانیده اطمینان بخشش خواطر موافقات
و برهم زدن هنکامهٔ مخالفان کردد فلهذا مدتی مدید
اوقات شبانروزی خود را صرف تدرب کتب انبیاء
سلف و تکذیب و الزام علمای ناخلف نمود و نقاب اختفا
از چهرهٔ عروس مدعا باحسن وجهی کشود تا اینکه کار
بجائی رسید که کمترین باین وصف معروف کردید و الزام
اینطایفه را از کمترین هر صاحب حواسی دید و شنید

وعداوت

وعداوت طایفهٔ یهود نسبت باین امیدوار بالطاف قادر ودود
بمرتبهٔ اعلی رسید و در این اوان که جمعی از خراسان باین سامان
آمدند و در میان ایشان یکی از یهودان کتابی ابراز نمود
که یکی از آن طایفه علی رغم حقیر تصنیف نموده و ادلهٔ فاسده
و شواهد متفرقهٔ کاسدهٔ خود را در رشتهٔ تالیف کشیده
چون اساس آن مبنی بر انکار ضروریات خود یهود است صلاح
چنین دانسته شد که پیش از آنکه بر انکار شرحی بلکه
حرجی نوشته آید بر علمای یهود مراتب مذکوره را مشافهة
علی رؤس الاشهاد موجه داشته شهود عدول بر آن کرفته
آید که راه انکار بر آن طایفه ادبار مسدود کردد پس التماس

واستدعا از علما وفضلا واشراف ونقبا وسادات وعظما

وسایر مؤمنین وغیرهم از هر ملت که در مجالس که فیما بین

حقیر وعلمای یهود اتفاق افتاد حاضر بودند می نماید که آنچه

دیده وشنیده باشند در حواشی صحیفه مرقوم نمایند و

بمهر خود مزین فرمایند الباقی والسلام علیکم وخلاصه

سجلات که علمای عظام وفضلای کرام بر صحیفه نوشته

اند بر سبیل اختصار وحذف تکرار این است که نقل

کرده میشود که عالیجناب مقدس القاب سلالة الفضلاء

کهف الحاج والعمار حسین علی متن در مجالس منعقده

که بهم نزدیک در اوایل شهر ذیقعدة الحرام سنه هزار

ودو بیست

ودو بیست ودو هجری بود آیات واخبار بسیار از توریة

موسی وکتب انبیا مثل حضرت شعیا وارمیا وحیقوق

نبیان که در میان یهود به نبوت هیلد مشهور ودر زبان

فارسی بوعی کودک مشهور است موسوم است وغیرهما و تفاسیر

وبیانات علما در بیان نشان واظهار نشان جناب نیشان ا خاتم

پیغمبران بر آن گمراهان خواند وایشان در جواب آن ادله

از شاخ بشاخ پریده گاهی میگفتند که انجماعت که از ما اعلم

بودند متشبث باین طریقه بودند وما نیز متابعت ایشان

میکنیم ونوبت دیگر میگفتند که این ادله وآیات بر ارمیا صدق

میکنند وبعد از ابطال این سخنان بادله وبرهان چاره وحجت

اذعان بر نبوت و سروری و اقرار و اعتراف بر پیغمبری آنجناب
ندیده باان همه لجاج و عناد و اصرار و انکاری که در جبلت این
طایفه موجود است متفق الکلمه گفتند که آنجناب پیغمبر بر حق
و مبعوث بر خلق است نهایت مبعوث است بر جماعتی
که کتاب و رسولی نداشته باشند و بنی اسرائیل که صاحب
کتاب و شریعتند مکلف بمتابعت آن حضرت نیستند و چون
از ایشان بر دلیل بر این تخصیص مطالبه دلیل شد بغیر از دفع
الوقت جوابی حاضر نشد و عالیجناب مذکور ادله بسیار از آیات
و اخبار بر خلاف ادعای ایشان اقامه نمود علمای بنی اسرائیل سعی
و کوشش بسیار در تحریف و تبدیل و تاویل آنها نمودند اما

ازان

ازان ابین و دلالت ادله بر مدعا ازان اظهر بود که بر احدی
مخفی ماند و فی الحقیقه این گذارش باعث تجدید ایمان جمعی
کثیر از مؤمنین گردید و ایمان علم الیقین مسلمانان بعین الیقین
رسید و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و علمای یهود در ضمن صحیفه
مذکوره بخط عبری اینفقرات نوشته اسامی خود را در ذیل آن
ثبت کردند که کمترینان ملاهای بنی اسرائیل ساکن یزد فلان
و فلان الی آخرها قائل هستیم که موافق گفته نبوت هیلد این
محمد نام از اولاد حضرت اسمعیل پیغمبر بر حق است از جانب خدا
بر بنی اسمعیل غیر از بنی اسرائیل عن قبول فلان و فلان الی آخر

الاشیا این بود خلاصه آن صحیفه و در نقل علما و فضلا اسلام نهایت
اختصار بعمل آمد و آنچه نقل نمودیم مضمون یک سجل بود و بر صحیفه
مذکوره دوازده سجل نوشته شده است و چون مضمون
تمام سجلها بیکدیگر قریب بود و در نقل باقی فایده ندید از ایراد آن اعراض
نمود الحمد لله اولا و اخرا و الصلوة علی نبینا محمد و اله و سایر الانبیا
والمرسلین و رحمة الله و برکاته ختم بالخیر و السعادة فی السادس
من شهر رمضان المبارک سنه احدی و عشر و مائتین بعد
الالف من الهجرة النبویة و السلام و التحیة علیه و اله تم الکتاب بعون الملک الوهاب

بسم الله

بسم الله تعالی شانه

بر هیچ جز بصیر پوشیده نیست و مخفی نخواهد ماند که این
طایفه یهود را عناد و لجاج و تعصب بحدی مرتبه است بلکه میتوان
گفت که طبیعت ایشان مجبول بر انکار و جحود است و بسیار
بوده که از رهگذر تعصب و لجاج انواع ناخوشیها و زحمتها
را متحمل شده بر خود گوارا میساختند و حکایات و معاملات
ایشان با حضرت کلیم الرحمن مشهور و با اینکه آنحضرت حقوق
غیر متناهی بر ایشان ثابت هر روز بوضعی دیگر بهانه جوئی
میکردند و در قبول اوامر و نواهی تعلل و اهمالی مینمودند
چنانچه در مقامی که بجهاد کردن مامور شدند اذهب انت

واخوان بحضرت کلیم گفتند و بسا بود که بواسطهٔ جزوی مقدمه
که هیچ وابستگی نداشت انواع فضیحت و ناخوشی بر سر یکدیگر
آورده خونها میریختند و خانها خراب میکردند و در کلام
مجید اخبار ببعضی از رفتار ایشان هست که میتوان عناد
ایشانرا معلوم ازان معلوم کرد و مع ذلک عداوت انطایفه
با اهل ایمان اظهر من الشمس است و خداوند عالم پیغمبر خود را
خبر داده میفرماید ولتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا
الیهود یعنی هر آینه که می یابی دشمن ترین مردم از برای کسانیکه
ایمان آورده اند یهود را و در مواضع دیگر از قرآن غریب باین
وصفات دیگر ایشان بسیار است که در نقل آنها بر فایده نیست

پس با

پس با چنین طایفه بکار آمدن در نهایت اشکال خواهد
بود خصوصا در صورتی که کسی خواهد آنها را براه حق دعوت
نماید و توقع داشته باشد که ایشان مذهب و ملت چندین
هزار ساله خود را ترک نموده دست از پیروی آبا و اجداد
بردارند و آنکس را متابعت کنند و گرنه این بود که خداوند
عالم در کلام مجید میفرماید در چندجا بعضی از ایشانرا بخوبی
یاد کرده مثل اینکه در آخر سورهٔ آل عمران میفرماید که وان
اهل الکتاب لمن یؤمن بالله وما انزل الیکم وما انزل الیهم خاشعین
لله یشترون بآیات الله ثمنا قلیلا اولئک لهم اجرهم عند ربهم
ان الله سریع الحساب یعنی بدرستیکه بعضی از اهل کتاب کسانیند

که ایمان می اورند بخدا وانچه فرستاده بسوی شما وانچه فرستاده

است بسوی ایشان در حالتیکه خاشعند از برای خدا نمی فروشند

ایتهای خدا را ببهای کم اینطایفه را مهیاست از برای

ایشان مزد ایشان نزد پروردگار ایشان بدرستیکه خدا

زود حساب کننده است ومع ذلک اگر نهی و تهدید بر کتمان

انچه در کتب سماوی است نمیفرمود هر اینه حقیر از جهت

جمع و تالیف این رساله را بر خود قرار نمیدادم و حال امید

وار است که بواسطهٔ معامله انکسی بهره مند گردد و ثواب

ان در یوم لاینفع مال ولا بنون عاید حقیر و والدم گردد

و از برای ایمانی استدعا و التماس دارم که در این امر معاونت

و بادی

و بادی نمونه دام شدکان براه راست وادم نه هند و بطریق

اباو زمان محرک سلسلهٔ عناد و لجاج و متعصبین ایشان نکردند

زیرا که عادت ابنا و زمان نیست که اگر کسی از اهل کتاب داخل

در سلسلهٔ اسلام شود او را بالفاظ دراز سرزنش و سخریه

نموده بالقاب ناخوشی ملقب میسازند و خدا را بغضب و

خلق را بتعصب می اندازند و گویا هرگز نشنیده‌اند قول

خداوند خود را که در قران مجید در سورهٔ حجرات میفرماید

که یا ایها الذین امنوا لایسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا

خیرا منهم ولا نساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهن ولا

تلمزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان و من لم

يتب فاولئك هم الظالمون يعنى انكسانيكه ايمان اورده شد

بايدكه استهزاء نكنند قومى بقومى شايد استهزاء كرده شده

كان بهتر باشند از استهزاء كنندكان واستهزا نكنند

زنى بزنى شايد باشند انزنان بهتر ازان زنان وعيب

مكنيد يكديكر را ونخوانيد بلقبهاء زشت وبد وبدناميست

خروج از اطاعت بعد از ايمان كسيكه توبه نكند پس ايشانند

ظالمان وهم چنين اياتى كه در شان مؤمنان از اهل كتاب

وارد شد كويا بايشان نرسيده يا خودرا ماصدق انها

تصور كرده شد مثل ايه كه در سوره مائده مذكور است

ولو ان اهل الكتاب امنوا واتقوا لكفرنا عنهم سيئاتهم

ولادخلناهم

ولادخلناهم جنات النعيم يعنى هركاه اهل كتاب ايمان بياورند

وپرهيزكارى كنند هر اينه ميامرزيم كناهان ايشانرا و

داخل ميكنيم ايشانرا در جنات نعيم ومثل اياتى كه در سوره

قصص ميفرمايد بعد از انكه حكايت يهود را ميكند

الذين اتيناهم الكتاب من قبله هم به يؤمنون واذا يتلى

عليهم قالوا امنا به انه الحق من ربنا انا كنا من قبله مسلمين

اولئك يؤتون اجرهم مرتين بما صبروا ويدرؤن بالحسنة

السيئة ومما رزقناهم ينفقون واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه

وقالوا لنا اعمالنا ولكم اعمالكم سلام عليكم لا نبتغى الجاهلين

انكسانيكه داديم ايشانرا كتاب پيش از قران ايمان مى اورند

وهرگاه خوانده شود برایشان گویند ایمان اورده‌ایم بان بدرستیکه
ان حق است واز جانب پروردگار ماست وبدرستیکه
بوده‌ایم ما پیش از این قبول دارندگان اینگروه داده
میشود مزد ایشان دوبار بسبب صبر کردن ایشان
ودفع میکنند ان حسنه سیئه را واز انچه روزی ایشان
کرده‌ایم انفاق میکنند وچون بشنوند سخنان بیهوده
دارو میگردانند ازاو ومیگویند از برای ماست عملهای
ما واز برای شماست عملهای شما سلامتی بر شما باد نمی
خواهم صحبت نادانرا ومثل این که در چند موضع از قرآن
مذکور است وحاصل ان اینست که هرکه بخدا وروز قیامت

ایمان

ایمان اورده وعمل صالح کند خواه مسلمان وخواه یهود
وخواه نصارای وخواه صابی پس مزد ایشان نزد پروردگار
ایشان مهیاست وترسی وحزنی برایشان نیست و
امثال این ایات در قرآن مجید بسیار است وکسی را که خدا
مرحبا وعده امرزش گناه باو داده وفرموده که مزد او و
بالاست وخوف وحزنی براو نیست ایذا نمودن چه معنی
دارد وهرگاه یهودی مذکور در مقام مقابله ایستادگی نماید
وبگوید که اما خدا در چند موضع از قرآن بمقام خطاب بنی
اسرائیل فرموده وانی فضلتکم علی العالمین یعنی بدرستی
وتحقیق که تفضیل دادم شما را بر عالمیان وبلا اختلاف نبی

اسرائیل زیرا که کسی داخل در سلسلهٔ ایشان نشد و آبا پیغمبر

شما در مقامیکه از او سؤال کرده شد از انجب مردمان

تقریر نمود که الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن یوسف ابن

یعقوب بن اسحق بن ابراهیم چه جواب در مقابل خواهد

گفت و بر تقدیریکه خصمین از آیات و اخبار نبی خبر باشد

بنا بر جدال را بر آنچه فخر بر اهل روزگار بر آن منوط است

گذارند و یهودی مذکور اساس جهودیادی را کوک کرده

بگوید که کیست مثل پادشاه ما سلیمان پیغمبر است که از هر

پادشاهی بزرگتر و عظیم‌تر بود و صاحب مال قارون نسبت که

هیچ صاحب مالی عشر دولت او بهم نرسانید و جمعیت و کثرت

کرد

که از برای یعقوب و اولاد او بهم رسید از برای احدی

میسر نشد نظر بآنکه داخل مصر شدند هفتاد نفر بودند

و بعد از دویست و ده سال هشتصد هزار مرد جنگی از ان

بیست ساله تا شصت ساله بشمار آمده بود و از سه ساله

تا بیست سال و از شصت ساله بالاتر زنان داخل شمار

نبودند و جوانی و تشخص و زیبائی مانند یوسف نیامده

و نخواهد آمد و کی در عالم مسجدی بزینت و وسعت بیت

المقدس بنا شد و بر کدام پیغمبر به بزرگی کتاب ما نازل

شد و چه حرمی خواهد بود و بالجمله دراز نفسی اینست که

برادران ایمانی در این داستان با حقیر هم داستان

کرده بذل سعی و کوشش نموده عوام الناس منع نمایند و
نگذارند که اگر کسی از اهل کتاب عناد و لجاج را از خود
دور کرده میل بطریقه حق نماید او را رنجانیده بسر کار
خود فرستند و زحمت فقیر را باطل نموده آخر الامر از مجادله
با جهودان بر نیاید آن یهودی چنین پندارد که فی الواقع
غالب آمده و سخنان او جواب ندارد و دین او منسوخ نشده
خداوند عالم همگی را از هوای نفس امان محفوظ داشته
دخل و تصرف جاهلان را در هر چیز کوتاه کند و همه را براه
راست بدارد و حال نظر بآیات قران و حدیث پیغمبر آخر
الزمان چنین ظاهر میشود که هرگاه از طایفه بنی اسرائیل کسی
بدون

بدون غرض و مرض از ترس خدا و مواخذه روز جزا باسلام
مشرف نشود انجب از سایر خلق خواهد بود و چون هفتاد
و دو ملت در سلسله اسلام پیدا شده اند و هیچ یک شجره
خود را نمیشناسند از چه طایفه و از چه سلسله بوده اند
بدین صورت بهر شخصی احتمال بنی اسرائیل میرود که مبادا
از اولاد بنی اسرائیل باشد سوای جماعت عالیه سادات
صحیح النسب و بنی اسرائیل را که این احتمال نمیرود اما شرافت
سادات صحیح النسب که محتاج به بیان نیست همچنین طایفه
بنی اسرائیل نظر بآیات جمیع کتب سماوی و تواریخ علمای عالم که
از طایفه غیر بنی اسرائیل داخل این طایفه بنی اسرائیل نشده

نظر بان شجرهٔ ایشانهم صحیح هست پشت بر پشت اول به
حضرت یعقوب بعد بر حضرت اسحق بعد بخلیل واکرچه
بجانب نسبی باعث نجات از عذاب اخروی نمیشود نظر
بمضمون حدیث قدسی که خلقت الجنة لمن اطاعنی ولو
کان عبدا حبشیا وخلقت النار لمن عصانی ولو کان سیدا
قرشیا وایه وافی هذا بیان ان اکرمکم عند الله اتقیکم لکن
اینفقرات بجهة دفع استهزاء عوام نوشته شد والسلم
X علی من اتبع الهدی تم الکتاب بعون الملک الوهاب تمت
برار باب اولو الالباب مخفی نماند که جماعت بنی اسرائیل را
داعیه اینست که ما بشریعت توریة و بفرموده حضرت موسی

عمل

عمل می نمائیم حال ما تکذیب قول ایشانرا و در بطلان افعال
ایشان دلیلی چند می آوریم تا کذب قول ایشان ظاهر گردد
که این جماعت در این ادعا صادق نیستند حال اول ما میگوئیم
لعنت خدا بر کسی که انچه موسی امر فرموده غیر ان بکند حال
دروغ اول ایشان که میگویند ما بشریعت توریة عمل میکنیم
اینست که ممکن نیست عمل کردن ایشان سوای شهر بیت
المقدس و انهم در حالتیکه اصل بیت المقدس آباد باشد
و اولاد حضرت هرون در خدمت و اداب خانه معین باشد
و اولاد حضرت موسی هم برای خدمات دیگر معین باشند
و مکان قربانگاه نیز آماده باشد و هرگاه خواهند که قربانی

بعمل اورند اتش از اسمان بیاید و ان قربانی را بسوزاند که
علامت مقبول بودن انست با چندین اساسهای دیگر
وقتی که همه موجود شود انوقت میتوان بشریعت توریة
عمل نمود و الا ممکن نیست که در ولایات دیگر بتوانند
بشریعت توریة عمل کرد و شریعت توریة مختص ان خانه
و شهر ان خانه است انکسانیکه در این سرزمینهای
گویند که ما بشریعت توریة و پیروی حضرت موسی عمل
میکنیم و انواع عبادات میدانند دروغ میگویند ان عبادات
نیست بلکه معصیت است چون بدون گفته خدا و رسول
بدعتی چند بنا گذارده‌اند و بر انها عمل میکنند ثانیا اینجماعت

برخود

برخود بسته شد و میگویند که ما بگفته حضرت موسی عمل میکنیم
کذب این بیش از اول است اگر اینجماعت بگفته حضرت موسی
عمل میکردند بخواهش نفس خود و بگفته محض علمای خود
عمل نمیکردند و هیچ نزاعی در میانه نبود چون انحضرت هیچ
چیز را مخفی و معطل و مجمل نگذاشته شد و انچه ضروری
دین بود تمام را خبر داده از جمله انچه امر و نهی که از جانب
خدا و برسالت حضرت موسی باینجماعت رسیده برایشان
واجب بود که بر انها عمل کنند انها را علما بشماره در اورده شد
عدد ششصد و سیزده است که دویست و چهل و هشت
انها امر وقست و سیصد و شصت و پنج عدد انها نهی

منکر است واز جمله ششصد وسیزده امر ونهی در شمارم

چهارصد وبیست وپنجم ان اینست که کفتن پیغمبر بر حق را

امتحان وتجسس مکنید در چهارصد وپنجاه وهفتم

ان اینست که هر پیغمبری که شمارا دعوت بر بت پرستی

نماید ازو مشنوید ودر پانصد وشانزدهم ان این است

که سخن پیغمبر برحق را بشنوید واورا اطاعت کنید

ودر پانصد وهفدهم ان اینست که کسی بدروغ ادعای

پیغمبری نکند ودر پانصد وهیجدهم ان اینست که اگر

کسی شمارا بغیر از من بمعبود دیگر نماید اورا بکشید ودر

پانصد ونوزدهم ان اینست که از کشتن پیغمبر دروغ

مترسید

مترسید پنج بازخواست ندارد چهارصد وپنجاه وپنجم ان این است

که زیاد مکنید از فرمانها انچه من شمارا امر نموده ام چهار

صد وپنجاه وششم ان اینست که کم مکنید از جمیع فرمانها انچه

من شمارا فرمان دادم حال همین سخن را که فرموده ام که

جمیع فرمانهای مرا فرمان برید وچیزی ازان کم مکنید حال

خلاف ان بعمل می اید وچون ان ششصد وسیزده امر

ونهی خیلی جان بکنند صد یا صد وبیست ازانرا اگر بتوانند

بعمل اورند باقی وابسته خانه بیت المقدس وقربانیها که

موقوف شد وعمل نمیشود ونخواهد هم شد حالا بخطا بها

تمام بر بنی اسرائیل خطاب شده ودر کتاب ایشان نوشته

شده اگر کتاب خود را صحیح میدانند پس چرا متابعت

نمیکنند و اگر صحیح نمیدانند چرا متابعت میکنند اگر این

پیغمبر یکی از جانب خدا بر پیغمبری مبعوث شده خلق را

بان خدائیکه دعوت نموده غیر از خدای بنی اسرائیل است

حق با ایشان نیست نباید متابعت کنند و اگر یکیست راه

سخن متابعت نکردن ایشان چیست جمیع انبیا خبر داده اند

که پیغمبر صاحب اسم و شریعتی بهم خواهد رسید و حضرت

موسی که خود صاحب اسم و شریعت است خبر داده که بهم

خواهد رسید که مثل من صاحب شریعت خواهد بود شما

او را متابعت کنید و سخن او را بشنوید و نشانی هم قرآ

داده گفته که از جانب آن خدائیکه مرا بر پیغمبری مبعوث

شده ثم آن پیغمبر هم باید از جانب خدا باشد اگر از جانب

خدای دیگر باشد او را متابعت مکنید و او را بکشید تکلیف

اینجماعت همین است و بیش از این نیست حالا که اینجا

دیگر راه سخن ندارند مگر بعضی از علما ایشان از برای

حب ریاست و فریب دادن عوام بعضی حرفهای بسیار پوچ

میزنند و نامربوط چند نسبت بجناب قدس الهی گفته

شد که هیچ خدا شناسی نگفته مگر اطاعت نکردن ایشان

بان سبب باشد حال بر خدا ظاهر است که اینحقیر از گفتن

و نوشتن این قبیل سخنان خجالت میکشم تخمین شصت

دو سه سال قبل از این که در آن وقت حقیر در سن چهارده یا
پانزده بودم این سخنان را از معلم خود تعلیم میگرفتم و در دل
خود صاحبان این سخنان را فحش میدادم و میدانستم که
این سخنان پوچ است و والد مرحوم این فقیر مکرر میفرمود
که این سخنان پوچ است دل بانها ندهید و ازانهم نداشتم
که پیروی این جماعت را در چه باشم و تفضیح حال ایشان شده
باشم نهایت خود باعث این شدند و در شهرها و ولایتها
می نشستند و مذمت ما را میکردند و میشنیدیم وی
کن راشدیم و میگفتیم باید خدا از ما راضی باشد و رضا
جوئی این جماعت بیحاصل است و ایشان کم کم صدد ایذای

کرمانیان

کرمانیان برآمده بنا گذاردند کتابها بخط خود نوشتن و در
متن کتابها اولا مذمت پیغمبر و شریعت اسلام کرده و شریعت
را سبک برداشتن و خوار کردن و بعد ضرب اینجانیان زده
زبان بطعن گشودند که شما چرا از چنین مذهب بی عیب وفی
نقص خود بیرون رفته شده و چنین مذهبرا اختیار نموده
شده و کتاب ایشان چنین اتفاق افتاد که در دست کرمنی سید
وانرا ملاحظه نموده بر عیوب آن اطلاع یافتم برما لازم شد که
دست از پرده پوشی ایشان برداشتیم بمقام تفضیح احوال
و فساد اعتقاد ایشان برآمده اعتقادات ایشانرا بر خلق
ظاهر نمائیم حال این مذهب بی نقص و عیب که ایشان

جمیعا بیان نمود بعد گفت که من در پی عقبیا که
او هم یکی چون او شخص بزرگی در میان اینطایفه است
ضامن شدیم که هرگاه مقدار قد و قامت خدا را باین
تفصیل هر دو زمه مند کر شود از اهل بهشت خواهد
بود و در دنیا هم با ابرو باشد این کتاب دیگر دارند
که انرا عین یعقوب گویند انهم در میان ایشان خیلی
معتبر است در اول انکتاب عین یعقوب نوشته که
شب سه پاس است در پاس اول خر فریاد میکند
در پاس دویم سگ در پاس سیم اطفال شیرخواره
بگریه می ایند در این هر سه پاس خداوند عالم می نشیند

ومانند

ومانند زن شیر نعره میکشد و میگوید که ای وای خانه
خود را خراب کردم و محراب خود را سوختم و فرزندان خود را
در میان امتان عالم باسیری دادم این در باب دویم همین کتاب
که یکعالی که اسم نحس او ربی یوسی است او گفته روزی از
راهی میگذشتم وقت نماز شد داخل خرابه از خرابهای شهر
بیت المقدس شدم و مشغول نماز شدم بر حضرت الیاس
کشف شدم که من در این خرابه هستم و مشغول نماز شدم
امد بر من در خرابه ایستاد تا من نماز را تمام کنم بعد از
اتمام بر من سلام کرد و منهم جواب سلام او را دادم بمن
منع نمود که چرا داخل خرابه شدم و مشغول نماز شدم

بعد از ان از من پرسید که در این خرابه چه اواز شنیدی
گفتم چنین اوازی شنیدم که میگفت وای که خانه خود را
خراب کردم و محراب خود را سوختم و فرزندهای خود را
با سیری دادم این سخنان هم مجز و بشنیدی خدا ظاهر میشود
و بعد میگوید که حضرت الیاس قسم یاد نموده گفت بر تو قسم
ایفرزند که سالی که در و از ان ماه است هر روزی سه دفعه
این اواز از این خرابه مذکور میشود و نه همین و هر وقتی
که جماعت بنی اسرائیل بمساجد میروند و نماز میکنند و فلان
عبادت را که ادا میکنند خدا سر خود را حرکت میدهد و میگوید
خوشا ان پادشاهی عالم که تعریف کنند او را در خانه خود چنین

دجر

و دجر بوان پدری که با سیری دادم پسرهای خود را در
میان امتهای عالم وای بر ایشان ان پسرها که با سیری
رفتند از سر سفره پدر خود و اینها در فصل پانزدهم وهنا
و شانزدهم کتاب همان ربی اشماعیل نام که در کتاب رازائیل
گفته که من خدا را دیدم و کرز و بهان عضوهای خدا را بیان
کرده و چون از اولاد هرون بوده و تولیت بیت المقدس
با او بوده او گفته من روزی داخل بیت المقدس شدم و در
خدمت خود مشغول بود و رفتم تا داخل اصل محراب خواص
شدم دیدم که خداوند عالم بر سر کرسی بلند پایه نشسته
مرا دید گفت ای فرزند مرا دعا کن و من هم چنین و چنان گفتم

وعبادات فقرات دعای خود را ذکر نموده ودیگر دلیل که
ایشان خدا را نا تمام میدانند وبی نیازش نمیدانند این
است که ایشان در فواصل نمازهای خود دعای مخصوصی
دارند که مکرر باید خوانده شود واز برای هدایت اموات
خود نیز میخوانند واسم انرا قدیش میگویند وتمام عبارات
او تمام مستقبل است یعنی خدا بزرگ شود وخواهش شود
وشرافت گرفته شود وبلند مرتبه شود واز این قبیل عبارات
قریب بر بیست کلمه وارد تمام چنین است ومیگویند که
در وقتی که بیت المقدس ثانی خراب شد وبنی اسرائیل باسیری
افتادند شخینا از خدا سوار شده لا مکان وبی منزل

است در

است در وقتیکه ماشیح بیاید وبنی اسرائیل نجات یابند
بدولت وعزت خود برسند انوقت شخینا با خدا ملحق
شده تمام خواهد شد وشخینا نور خدا را میگویند ودر
کتاب مین یعقوب نوشته که خدا هم هر روز مثل بنی
اسرائیل نماز میخواند وتفیلین بر سر میگذارد وفقرات
دعا نمازش اینست که چنین باشد رضامندی در پیش من
که غالب شود رحم من بر غضب من رفتار کنم با قوم بنی اسرائیل
برأفت وشفقت وپاره از این تمثیلات را از زبان خدا
بیان نموده وتفیلین که گفت بر سر میگذارد ان یک تسمه
ایست که از تیماج ساخته شد وجماعت یهود در وقت نماز

بر سر میگذارند و بر دست خودی میپیچند از این قبیل نامربوطها
بسیار است که نوشتن تمام آنها باعث ملال و کلال است حال
ما این غلط کرده‌ایم اینست که از چنین اعتقادی و از چنین کس
رفتاری دست برداشتیم و دین اسلام را اختیار کرده‌ایم
انشا خداوند عالم ما را از جمله ایمان آورندگان اول بر حقیت
حضرت عیسی و بعد بر پیغمبر آخر الزمان تمام دال ایجاد آنحضرت
حساب کند و در سلک متابعان پیغمبر آخر الزمان محسوب فرماید دیگر
یهود هر چه خواهند بگویند بر خلق عالم ظاهر نباشد بر خدا
ظاهر است که متابعت چیزهای بیست یا بیست و پنج نفر از
انبیای بنی اسرائیل کرده‌ایم و بخواهش نفس خود هیچ کار

نکرده‌ایم

نکرده‌ایم و از مؤاخذهٔ روز جزا ترسیده‌ایم و تناسخی بودن
این جماعت اینست که میگویند روح حضرت موسی چنین
بود تا بعد از چند سال دیگر شمعون نام عالمی آمد و بر او
حلول کرده و از او انتقال یافته بعالمی دیگر که او را اری
گویند با او حلول نموده دیگر بعد از او را خبر ندارند و نامربوط
دیگر ایشان اینست که چون دو پسر حضرت هرون در بیت
المقدس سوختند و روح ایشان بحضرت الیاس حلول
نموده و سبب طول کشیدن عمر او را هم باین جهت میدانند
از این سخنان نامربوط بسیار میگویند که قابل تحریر نیست
از یکطرف وسوسهٔ شیطان و از یکطرف کیف شراب چند

نفر بود و هم نشسته در عالم کیف آنچه خواهند میگویند و آدم
های را گمراه و سرگردان میکنند و اینکتاب مین یعقوب
تمام از این قبیل نامربوطها که جمیع آن بقدر کاهی مالیه
ندارد حقیر چنین میداند که آنچه یهودی که حال بر دین
باقی مانده شد بجهة خوردن شراب ست این لقمه حرام او
نجس را میخورند کیف بر سر ایشان میزند دیگر بر فکر
نمی افتند هر چند در ظاهر توریة منع از برای شراب
نشده لکن بعضی از انبیا منت بسیاری از برای خوردن
شراب کرده شد و شرابرا با نجاست و بت پرستی برابر
کرده شد با وجود اینهمه من تنها خود میدانند و اکثر

انبیا هم

انبیا هم خبر داده شد اینهمه بلائی که بر سر اینجماعت می آید
تمام بجهة خوردن این لقمه حرام نحس نجس شراب است
با وجود اینهمه اثر از وسوسه شیطان شش دانگ وقت
خود را صرف اینمطلب میکنند تا این لقمه حرام را تحصیل
کرده بخورند نهایت بنقدر تاکیدی که بجهة غسل
جنابت و غیره در توریة برای نجاست شده در هیچ امری
نشده با وجود این امر را بسیار سهل گرفته شد اگر غسلی
بشود شده اگر نشود نشده جنب بمسجد رفته توریة
میخوانند پناه میبرم بخدا از چنین جماعت که مست
و جنب بمسجد میروند و نماز برا بعمل می آورند که آن

نماز هم از جانب خدا نباشد و بدعت باشد و بر قبح این
مغز بنخورند وای بر آنانی که مدت مدید شراب و شراب خوا
کرده شد اینست که در پنجم کتاب حضرت شعیا فرموده
است وای بر شب گیر کنان صبح که دنبال شراب می
روند و تا خفت میبرند و هم چنین در شام مهیا باشند
چنین کو نرساز با نچیدن شراب شغل ایشان است
افعال و کردهها خدا را نگاه نکردند و صنعتهای او را
ندیدند باین سبب و رده شوند قوم من از نا
فهمیها ایشان و هم چنین چند این در پی مدت
کرده شد کردار و رفتارهای ایشانرا تا آخر گفته

وای بر

وای بر کویندکان بد را خوب و خوب را بد و قرار دهند
تلخ را بجای شیرین و شیرینرا بجای تلخ وای بر آنکه
شجاعونی که شراب بخورند ایضم در نشان بلیست و
هشتم حضرت شعیای پیغمبر هم من مست بسیاری کرده و نیز
انبیا انکه در شراب غلط کردند و درباره سرگردان شدند
سادات ایشان و پیغمبرهای ایشان غلط کردند درباره
تباه شدند در شراب و سرگردان و حیران شدند از
خوردن شراب کج کردند راه شرع را که همه سفرهای ایشان
پر است از قی و نجاست بدون اسم خدا ایضم در نشان
سیم کتاب هوشیع پیغمبر خدا گفته زنا کردن و شراب

خوردن دل آدم را از خدا میگرداند ایضاً در نشان ششم کتاب
اموس پیغمبر مذمتهای بسیاری کرده گفته آنهائی که شراب
میخورند با نسبب وریده شوند و باسیری افتند ایضاً در بیستم
کتاب مثل که از نصایح حضرت سلیمانست گفته که تن پروری
میکند خوردن شراب مرد را هر کسی که در راه غلط میافتد
انرا عاقل نگویند و در اواخر بیست و سیم همین کتاب حضرت
سلیمان فرموده که مباشید با شراب خوار و کباب خوار که
آخرش بفقر و خواب غفلت مراند آدم را بعد از این
فقرات هم مذمت بسیاری کرده از انجمله اینست که اول
ان اینست که گفته ال ترا یاین کی یتاداما یعنی نه بین شراب

که سرخ نماید در قدح و خوشحال بنده است او که آخر او چون
مار میگزد و چون افعی زهر میریزد و دیگر آنجماعت بدبخت
ون وبی عاقبت قرار دادی از برای خود قرار کرده شد که باید
شراب هیچ از ایشان صورت پذیر نیست و هنگام عقد
و نکاح و ختنه کردن و عیدها و شنبها تا درین اوقات
پیاله شرابی را یکی از ایشان بدست نگیرد و دعائی بر آن
نخوانند مردم از آن شراب قدری بخشند هیچ از ایشان
درست نیست و در کتاب عین یعقوب نوشته که چون
در توریت مذکور است که در روز تولد حضرت اسحق
حضرت ابراهیم ضیافت سنگینی در ولیمه پسر خود نمود

شیدائی

در روز قیامت نیز جناب اقدس الهی شیدائی خواهد کشید
که از ضیافت حضرت ابراهیم سنگین تر باشد و در آن
روز جشن قدحی را میزبان پر از شراب نموده تکلیف
بحضرت ابراهیم خواهند نمود که آن حضرت دعا بر آن
شراب بخوانند آنحضرت از خود استغنا نموده خواهد گفت
که من قابلیت این ندارم چون حضرت اسمعیل از من
بهم رسید شایسته این معنی نیستم و از خود دور خواهد
نمود بعد تکلیف بحضرت خواهند نمود او هم خواهد گفت
که من شایسته این معنی نیستم چون عیصی از من بوجود آمده
بعد تکلیف یعقوب میشود آنحضرت که من نیز شایسته

این ام

این امر نیستم چون جمع بین الاختین نموده ام بعد تکلیف به
حضرت موسی میشود آنحضرت نیز میگوید من شایسته
نیستم چون مدفن من در بیابان تیه شده بعد تکلیف
بیوشع ابن نون خواهند فرمود و نیز خود را معذور
داشته خواهد گفت که از من اولاد ذکور بوجود نیامده
بعد تکلیف بحضرت داود نموده او بمضایقه قدح را
گرفته دعا بر آن خواهد خواند و بعد بصحبت مشغول
خواهد شد غرض این نامربوطها هیچ در کتب نشده مگر
علما از روی کیف شراب اینها را گفته اند و اینهم در باب
احترام داشتن شنبه را جماعت بنی اسرائیل بعضی مردم

چنین مبدل شد این شنبه را این جماعت باید همیشه داشته
باشند چنین نیست چون اوامر و نواهی که بجماعت بنی
اسرائیل امر شده بایشان در اوریة محمد ششصد و
سیزده است یکی از آنها احترام شنبه است وقتی به
نبوت پیوست که شریعت توریه وقت داشته مخصوص
بیت المقدس بوده شنبه هم مثل سایر احکام ها منسوخ
شده و علاوه بر آن در زمان بیت المقدس امد هوشیع
از جانب خدا خبر داده گفته است باطل کنم و همه شادیهای
ایشان و جشنهای ایشان و ماههای ایشان و شنبه‌های ایشان و همه
عیدهای ایشان دیگر اصل نسخ توریه در ۲ سر ایرمیه

است

است شنبه های من را نگاه دارید از بیت المقدس من
بترسید غرض این دو تا را ابستر بکید یکی است وقتی
بیت المقدس برپا شد باید احترام بدارند والا فلا
دیگر در سفر پنجم توریه در پاراش واتحنن در میان
ده کلمهٔ الواح مذکور است که چون شما بنده بودید در مصر
من شما را نجات دادم با این جهت احترام شنبه را بدارید
بعد ارمیا پیغمبر یکی در نشان شانزدهم و یکی در نشان
بیست و سیم کتاب ایشان از جانب خدا خبر داده یکی وقتی نشود
کسی زحمت کشیدن بیرون آمدن از مصر را دیگر یاد
نکنند مشهور است که در میان بنی اسرائیل ده نفر از افاضل

واشراف که جمیع بنی اسرائیل را بر گفتار و کردار ایشان
وثوق تامی حاصل گشته ایشانرا مقتدای خود میدانستند
وازجمله این ده نفر ایشان ربی اشماعیل نام و ربی عقیبا
نام بودند که اسم ایشان قبل از این ذکر یافته که ان ربی
اشماعیل گفته من مکرر خدا را دیدم و خدا از من استدعا
نمود و من اورا دعا کردم خلاصه باین افسانها و ترهات
خودرا مقبول وضیع وشریف ان طایفه نقلم داده شهرت
تام وتمام داشتند چون اینجماعت در طریقه تناسخ و
تناسخ جد وجهد کاملی دارند چنانچه چنین شهرت داده
بودند که روح ده نفر از برادران حضرت یوسف که

باعث

باعث در بندگی وفروختن حضرت یوسف شده بودند
باین ده نفر حلول نموده وایشان منسوخ ده نفر پسران
حضرت یعقوب اند واینمعنی که ایشان حامل ارواح
حضراتند باعث از دیاد شرافت ایشان گردیده بود
دران اوقات پادشاهی از کفار بر ایشان خروج نموده
بر شهر بیت المقدس استیلا یافت مجموع بنی اسرائیل را
مسخر خود نموده ودراین بین از جماعت بنی اسرائیل ان
کسانیکه اورده پادشاه کافر بودند ایشان معنی را
بعرض پادشاه رسانیدند امنا دولت از کناره این
ده نفر وقوع یافته بعرض پادشاه رسانیدند که طایفه

بنی اسرائیل را اعتقاد اینست که ده نفر از افاضل ایشان
منسوخ پسران یعقوبند پادشاه این سخن را شنید آن
ده نفر را طلبید این بهانه را دست آویز خود نموده بمقام باز
خواست ایشان بر آمده که من شنیدم روح برادران
حضرت یوسف بشما حلول کرده شما همان برادران حضرت
یوسف خواهید بود حال بگوئید که شما چرا چنین عمل
قبیحی را مرتکب شدید که برادر خود را که اشرف و اکمل
از شما بود چنین خواری را باو پسندید و او را با آن حرمت
بر جای اندک فروختید و پدر خود را با آن مفارقت و هجران
گرفتار نمودید حال باید من انتقام حضرت یوسف را
از شما

از شما بکشم که عبرت روزگار دیگر گردد تا چنین ستمی را
کسی ناحق با برادر خود نکند امر کرد تا اسباب اشکنجه را
مهیا نمودند و هر یک از این ده نفر را در حضور خود به
عقوبت تمام انتقام نمود که یکی را از آنجمله فرمود زنده
او را پوست کنده او را از کاه پر کنند و یکی را بر روی تخته
آهن تافته انداختند و یکی سنگ پیشمی را با بیه زر تر نموده
بر سینه او گذاردند که بتوجان بسپارد و یکی را در دیگ آب
جوش انداختند که مجرا شود و یکی را هر چه تمام تر در اوره
داغی بر جگر این طایفه بنی اسرائیل گذاشتند که تا امروز تعزیه
داری آنحضرت را بجماعت فراموش نکرده شد و در هر سال

یکروز برای خود روز ماتم علمایان خود قرار داده بوری
خاکستر نشسته تعزیه داری میکنند والحق منتقم حقیقی
خوب انتقام از ایشان کشیده که پاداش آن سخنان کفر
بنیان ایشان را چنین عقوبت و زجری مستحق بوده
لطف حق با تو مداراها کند   چونکه از حد بگذرد رسوا کند
غرض از طول کلامی که در این رساله ذکر شده اینست که چون
جماعت بنی اسرائیل شریعت حضرت موسی ع را ابدی میدانند
و آن ابدی نیست و وقت معینی داشت چنانچه خداوند عالم
بوساطت جبرئیل در نهایت هفتاد هفته حضرت دانیال که
در ورقت سی و هفتم این رساله مذکور شده بآنحضرت

خبر داده

خبر داده آنچه در آن ایه ذکر شده هر یک در جای خود در وقت خود
بعمل آمده و بظهور رسیده تخلف نکرده و با دلیلهای دیگر از
آیات توریه که بعضی از آنها بحضرت دانیال خبر داده در سوعله
منسوخ شده یکروز هم تخلف نکرده بنا بر این لامحاله بایستی
پیغمبر دیگر از جانب خدا از برای هدایت جمیع خلق روی زمین
ظاهر شود و رسم و شریعتی از برای خلق بیاورد که این خلق
خالق خود را بشناسد و اطاعت و عبادت و بندگی خالق خود
بعمل آورند و سایر انبیا هم چنین خبر داده و همین خبرها را
داده شد که پوشیده و مخفی نیست و واضح است و مختصر
خبرها اینست اول حضرت موسی ع خود در توریه خبر

ظهور پیغمبری مثل خود داده وتفصیل آن در ورق هشتم
این رساله مذکور است وبعد حضرت شعیا از ظهور یک پیغمبری
که زبانش مثل نبی اسرائیل نباشد خبر داده که در ورق بیست
ویکم این رساله است ایضا حضرت شعیا خبر از ظهور پیغمبر
عظیم الشأن که پسندیده وبرگزیدهٔ خدا باشد وچه علامتها
داشته باشد در ورق بیست ودوم این رساله مذکور است
وایضا حضرت شعیا خبر از اینکه بت پرستی از میان خلق
برطرف خواهد شد وجمیع خلق خدا یاد خواهند کرد وطریقه
عبادت ایشان بارکوع وسجود خواهد بود در ورق بیست وچهارم
این رساله ذکر شده وایضا حضرت مذکور خبر از اینکه یک دستور

العمل

العمل ثانی از جانب خدا برای خلق ظاهر خواهد شد که از دستور
العمل والشریعت روشنائی جمیع خلق خواهد بود در ورق
بیست وششم این رساله ذکر شده بعد حضرت حیقوق پیغمبر
از جانب خدا خبر داده وبآنحضرت چنین خبر داده شده بنویس
واضح بنویس که خلق بدانند که یک پیغمبری بعد از این مبعوث
خواهد شد که گفتگوئی از انجام عالم خواهد نمود وانتظار
او را بکشید که خواهد آمد در ورق بیست وهفتم این رساله
ذکر شده ایضا حضرت حیقوق خبر یک بزرگی داده که از سمت
باران که غرض آن مکه بوده باشد بهم خواهد رسید که شرافت
وبزرگی او در آسمان وزمین پر باشد در ورق بیست وهشتم

این سال ذکر یافته اینهم کتاب حضرت دانیال بیشتر از کتاب خبر
از ظهور پادشاه بزرگ عظیم الشان داده که از میان مرتبهم
رسد و پادشاه جمیع خلق زیر آسمان باشد و پادشاهی او
هرگز منقضی نگردد و آنکتاب چند فصل است تفصیل آنها
ابتدای آن از ورق بیست و نهم ذکر است و جماعت بنی
اسرائیل این خبرهای حضرت دانیال را از برای خود میدانند و
تاویل آنرا بمسیح که امید دارند که بعد از این ظهور خواهد
نمود قرار بدهند و یکدلیل برای مطلب که این اخبار از برای
ایشان نیست و از برای پیغمبر اخرالزمان است اینست که
چون اعتقاد بنی اسرائیل اینست که هر طایفه یک ملکی در

اسمان

اسمان دارند که ان ملک مربی آن طایفه است چنانچه حضرت
میکائیل را ملک سرپار خود میدانند که این خبرها برای بنی
اسرائیل میبود بایست واسطه وحی حضرت دانیال میکائیل
باشد و آنکه واسطه حضرت دانیال جبرئیل بوده معلومست
که صاحب این خبرها پیغمبر اخرالزمانست چون واسطه
جناب پیغمبر در همه جا و همه وقت جبرئیل بوده دیگران
انبیائی که خبر ظهور پیغمبر اخرالزمان را داده‌اند هیچ اسم
جناب او را مذکور نموده‌اند چون جناب احدیت بر
تشکیکات این جماعت عالم بود سی چهل سال قبل از این ظهور
مبارک یک پیغمبری را از میان ایشان بنحوی مبعوث

کرداینده که راه خوفی برا او نبود که کسی تواند گفت این
شخص ساحر یا دروغگو بوده واو بعلامتی جز انجناب را
خبر داده واگر بنای انجناب را مذکور نموده که راه شبهه
در او مسدود است وخبر ان پیغمبر روحی کودک مشهور است
ودر این رساله مفصلا ذکر شده واسم ان بزرگوار صریح
خبر داده خلاصه انکه از ارش بعثت تا رحلت جناب ختمی ماب
چیزی از امور پیغمبری ایشان باقی نمانده که انبیا اخبار از
ان داده باشند چه از اسم وچه از طایفه وقبیله که باید از چه
سلسله بهم رسد ودر چه مکان ظهور نماید ودر چه وقت
پیدا شود وطریقه رفتار چه باشد ودوام بودن شریعت ان

حضرت

حضرت وابدی بودن از هیچ یک مخفی نمانده وتمام در این رساله
ذکر شده حال جماعت بنی اسرائیل که از دوری که توریة
بر ایشان داده شد وصاحب شریعت شدند تا زمان
خرابی بیت المقدس ثانی هر معصیتی که کرده بودند ومیکردند
کفاره ان برای ایشان میشد وشده چنانچه در همین هفتاد
هفته که حضرت دانیال خبر داده وسبب کفاره شدن هم این
بود که در وقت ابادی بیت المقدس ایشان قربانی چند
داشتند که در ان خوانند بعمل میاوردند چه از برای نماز
یومیه وچه از برای خطا ومعصیتی که عمدا یا سهوا سر میزد
وچه از برای حیض واستحاضه زنان وجنابت واز برای

هر عید و شنبه و غیره هر یک قربانی مخصوصه داشتند که آن
قربانی کفاره عملها از برای ایشان می نمود نهایت بعد از
خرابی بیت المقدس ثانی که آن قربانیها بالمره منسوخ شده
و موقوف شده دیگر چیزی چاره کار ایشان و کفاره گناهان
ایشان نمیکند مگر قبول اسلام و بعد از قبول اسلام هم چیزی
چاره آنها نمیکند مگر طاعت و بندگی خدا تم الکتاب بعون
الملک الوهاب یوم ثالث شهر رمضان المبارک سنه الف بعد
الثلث مائة و اثنی من الهجرة نبویه صلی الله علیه و آله و رجوع
من الناظرین فی هذا الکتاب ان اذکرونی بدعا الخیر
انشاء الله تعالی انچه بعد تحریر میشود حواشی کتاب است
که این

که این کتاب از آن کتاب مسوده شد مخفی نماند الباقی والسلام
فصل در حاشیه مخفی نماند که در زمان تنال المفضل چندی
در میان بنی اسرائیل بهم رسیده اند خود را در سلک علما
جلوه داده اند و صاحب تصنیف شده اند خصوصا
ملا سلیمان نام که در ارض اقدس ساکن است و او رطب و
یابسی چند بهم بافته و کتابی بخط خود نوشته بجهة طایفه
خود تصنیف کرده در آن کتب خفیف نموده که این کثر بیان
منکر پیغمبران بنی اسرائیل و کتاب ایشان شده ام حال این
چند کلمه بجهة این مطلب عرض میشود که خلق عالم بدانند
که ما هیچ یک از پیغمبران بنی اسرائیل را منکر نیستیم حضرت موسی

پیغمبر اولو العظم میدانیم و کتابش را هم از جانب خدا میدانیم بلکه
احیا کردن این کم شدن شریعت اسلام را اول از جانب خدا
و بعد از جانب انبیا بنی اسرائیل میدانیم و چون انبیا بنی
اسرائیل میدانیم و چون انبیای بنی اسرائیل ظهور پیغمبر
اخر الزمان را خبر داده شد چنانچه بعضی از آن خبرها
در این رساله ذکر شده اما علمای بنی اسرائیل هیچیک
متابعت کلام انبیا نکرده شد اگر متابعت انبیا میکردند
بنا بیست در این زمین و در این زمان متابعت توریة
بکنند و اینجماعت در هیچ وقتی متابعت انبیا خود
نکردند و در زمان بیت المقدس اول و ثانی متابعت

شریعت

شریعت توریة واجب بود وی توانستند که شریعت
توریة را بعمل اورند متابعت نکرده بنا را بر بت پرستی
گذارند باین جهة انبیا مشهور بجهة منع ایشان بر
ایشان مبعوث شدند هر چه موعظه کردند ایشانرا
فایده نبخشید تا خدا را بغضب اوردند و مستوجب
غضب الهی شدند و بجزای عمل خود رسیدند بیت
المقدس خراب شد ایشان تاخت و تاراج شدند و
باسیری افتادند و قبل از جمله بخت النصر پادشاه کافری
سنجاریب نام بر سر بیت المقدس مده بر شهر تسلط
ساینده افاده سبط از بنی اسرائیل که در بیرون شهر

سکنا داشتند کردید وایشانرا تماما کوچ داده بسمت
ولایت خود برد که فارس بود وازان تاریخ تا حال
تخمینا دوهزار وپانصد سال است هیچ اثری از ایشان
نیست البته داخل اسلام شده اند وحال موافق فرمودهٔ
جمیع انبیا شریعت توریة منسوخ شده نباید در او عمل
کنند اگرچه در اینولایت بشریعت توریة عمل کردن ممکن
نیست واینکه این جماعت بر خود بسته که بیرون رو وازه
زمین تولدگاه خودمان بزمینی که بنمایم بتو ویکردانم
ترا از برای قوم بزرگ وبلند کردانم میکویند که ما به
شریعت توریة عمل میکنیم دروغ میکویند تا بیت المقدس
بناشد

نباشد بشریعت توریة عمل کردن ممکن نیست چون
جمیع اوامر ونواهی که در توریة ذکر شده شمرده است
ششصد وسیزده است البته با قصد اینها وابسته
بر اصل خانه است وشهر بیت المقدس که عمل اینها در
غیر ان مکان نیست تمه فصل ودیگر انکه در ایه
مذکور است که کل انزمین ازمال انحضرت باشد تا
انقراض عالم ودست اولاد حضرت الحق کوتاه شد یانکه
وقتی والحال در تصرف اولاد حضرت اسمعیل در امده
وتا انقراض عالم در تحت تصرف ایشان خواهد بود تمه
فصل اینکه در ایه ثانی اقیم فرمود پیغمبری برانکیزانم بر

ایشان و از میان برادران ایشان و سخن گوید با ایشان معلوم
میشود که گویند این سخنان باید غیر بنی اسرائیل باشد
اگر غرض از بنی اسرائیل مبعوث میبایست در همه جا بجای
لاهم لاخم بگوید یعنی پیغمبری برمیخیزانم بشما از میان
برادران شما سخن گوید بشما چو انکه بشما نگفته‌اند و
با ایشان گفته غرض ایشان تمام خلق عالم است و بنی اسرائیل
داخل خلق عالمند چنانچه در قران مجید فرموده و ما ارسلناک
الا کافة للناس تمت فصل از این نابی میفر الجا و از این
نابی نیم که در دو رقیل ذکر شده این نابی میفر بجا از حضرت
از خود بنی اسرائیل دارند و از این ثانی اقیم را هم خدا خبر داده

از هر دو این ثابت است که پیغمبری مثل حضرت موسی باید
بهتر باشد و در این ایه هم فرموده مثل موسی کسی از
بنی اسرائیل هم نخواهد رسید یعنی آن پیغمبری که خبر
داده شد از بنی اسرائیل نیست از غیر بنی اسرائیل هم خواهد
رسید چنانچه در ایه هاقیل فرموده از برادران تو هم خواهد
رسید تمت فصل ایضا در سفر پنجم از پاراش ره انوخی
این چنین بجهة ابدی نبودن توریت من کور است که اول آن
این است که کی یا قوم نقر بحا نابی و ترجمه انها این است
که اگر برخیزد بمیان بنی اسرائیل یا خواب بیند و علامتی و
معجزه بشما بگوید و علامتها و معجزها بعمل اورد و بجا

می بایست که خدا امر کند که اگر تورا بشریعت غیر از توریه
احدی بخواند اورا بکشید و در هیچ یک از این ایات این
سخن نیست و اگر این امر را میکرد امر اول که پرستش
خدا بود داخل بود چونکه اطاعت بشریعت توریه کردن
اطاعت خدا و پرستش او میباشد و حال چونکه پرستش
خدا کردند و این امر را نکردند معلوم میشود که پرستش
خدا ابدیست و شریعت توریه ابدی نیست و از این
قبیل ایات بسیار است چه در توریه و چه در غیر توریه
و چه در کتب انبیا قریب بصد ایه میشود و در همه جا تاکید
بسیار شده که غیر از من معبود دیگر را ستایش مکنید و دی

باسیند و بعد بشما بگوید که بیائید برویم و معبود
دیگر را عبادت کنیم از او مشنوید و اورا سنگسار کنید و
بکشید بسبب امتحان شما خداوند معجزه را بر دست او
ظاهر کرده و همچنین ده پانزده ایه در همین نقل کرده است
و گفته که اگر برادر تو یا پسر تو یا زن و فرزندان تو این سخن
را بگویند اورا بکشید و همچنین اگر بشنوید که در یکی از
شهرهای شما مردمان بدعمل پیدا شده شد و مردم را به
خدای دیگر دعوت می نمایند تفحص نمائید ثابت و کرده
ایشانرا قتل و غارت نمائید از این ایات ظاهر میشود که
پرستش خدا ابدیست اگر شریعت توریه هم ابدی بود

و باید

هیچ جا از این شریعت مگر دید باد ست از این شریعت
مدارید نیست چنانچه در پاداش ع و ف ب که از سفر پنجم
توریت است ایه وها با ایم شاحوح تشکلح ترجمه ایه این است
که اگر فراموش کردند فراموش کنید مر خدای خود را
بروید عقب خدا دیگر و سجده کنید بایشان گواه میگویم
بشما امروز که کم شدن کم میشوید مثل این قومها که
خدا گم کرد از پیش شما هم چنین محاکم خواهید شد بسبب
اینکه نشنید بد امر خالق را ایه دیگر در اوایل پاداش
شو فطیم اول ایه کی بهماه ترجمه اش اینست که اگر یافت شود
بمیان شما یا یکی از شهرهای شما که میدهد خدا بشما مردی

باذن

باذن بکند این بد را نیفرا خدا بکذرد از شرطهای خدا
برود و عبادت کند خدای دیگر را سجده کند امر نکرده بعد
از این سفارشات فرموده که تفحص کنید و تجسس کنید
و گواه بگیرید کسیکه معبود دیگر را پرستش میکند او را
سنگسار کنید و بکشید و بد را از میان خود بیرون کنید
ثم فصل حال در این ایه ها از برای زن نفسا و حایض
و جنب با این نحو که بر این جماعت نا فهم امر شده اگر شریعت
توریت وعده معین نمیداشت چگونه این تکلیف مالایطاق
را بو بندگان نثر میکرد در یکجا امر کند قربانی در فلان مکان
مکنید طهارت از برای شما حاصل نخواهد شد و

یکجا خبر دهد که اینمکان در این روزی خراب خواهد شد
بنا بر این غرض از این حکم اینست که شما وعده شریعت
توریه نرسیده و بیت المقدس خراب نشده از برای
امر طهارت بشما قربانی بنحوی که امر شده به بیت المقدس
برید تا طهارت از برای شما حاصل شود بعد از رسیدن
وعده شریعت توریه و خراب شدن بیت المقدس انچه
انبیا بشما امر کنند متابعت کنید از جمله خبرهای انبیا
یکی اینست که حضرت شعیا در نشان پنجاه و ششم از کتاب
خودش بجهة موقوف شدن خانه قربانی و ظاهر شدن
مکان مقدسی از برای نمازگاه جمیع خلق خبر داده

اینست

اینست که خدا به پیغمبر خود فرموده وهبیئوتیم الهر قادشی
وسمحتیم بیت تفلاتی علتیهم و دبحیهم لراصون عل مذ
بحی کی بیتی بیت تفیلاه یقارع لکل هاعمیم یعنی بیاورم
ایشانرا بکوه خواص من و کشاد کنم ایشانرا بخانه نمازگاه
من قربانها و ایشان ذبیحهای ایشان برضامندی بر مذبح
من که خانه من خانه نمازگاه خوانده شود برای همه قومها
حال نظر از این ایه خداوند عالم جز خراب شدن خانه
قربانگاه را و ظاهر شدن خانه که از برای نمازگاه جمیع
خلق هم خواهد رسید را داده و ان نیست مگر مکه
معظمه اگر بنی اسرائیل کویند این ایه خبر بیت المقدس ثانی

است جواب کوئیم موافق این ایه خانه از برای نماز جمیع
خلق ذکر شده و بیت المقدس از برای قربانی و تحقیق
بنی اسرائیل نظر باین ابات حال قریب بدو هزار سال است
که بیت المقدس خراب شده و زمان ایشان بنفساو (حیض)
و مردان ایشان بجنابت یافتند و هیچ چیز معالجه بلای
ایشانرا نمیکند مکر اسلام و الا تا انقراض عالم بجنابت ظا(هری)
و باطنی حیض باقی خواهند بود اکر حال این جماعت به بیت
المقدس دفتر قربانی را در ان مکان بعمل بیاورند فا(یده)
بحال ایشان نخواهد بخشید چون بنا اساس بیت
المقدس بر پاست و بند عمل الخانه که اولاد موسی و هرون

بودند

بودند تمت فصل چنانچه در اوایل پاداش اقیم نیسا و هم اوخر
توریت است فرموده و بشما بر تنهائی من این شرط اکر نه
بلکه بهم بنی اسرائیل در انجا کفته هر بیت هر وقت و لفظ ها
در کلمه اشاره است پنج ششل بهم فرموده در باب (کل)
ها الا هکتو با بسیفر هزم غرض اینست که حضرت موسی ع
میفرماید که اطاعت توریت نکنند ثابت شود بر شما هم
نفرینها که نوشته است در این کتاب هفت هشت ایه
بعد هم کفته لعشوا ایت کل دبر هتورا هزت یعنی بعمل بیا(ورید)
همه سخنهای این توریت را غرض از این پاداش و پادا(شی)
اخر توریت قریب بر بیست و سه مکان لفظ هتوراهزت

مذکور است ثم فصل این جا عمل که نوشته شده است

و اعتماد ایشان هم بر آنست در هیچ یک از کتب انبیا اثری و

نشان نیست ثم فصل صاحب تاریخ نوشته که پیشینی

بنی اسرائیل از بزرگان و متمولان با فراغم بودند و معدودی

از فقرا و از یاروهیم بودند ثم فصل آنید لیل که جماعت

یهود است او بر خود نموده شد و میگویند که گوشت گاو

یا گوسفند بلکه مرغابان ملحق کرده شد که با لبنیات طبخ

نباید داد و در یک مجلس و یکسفره جمع نمودن آن او بر خود

حرام میدانند و بعضی خوردن آنرا باعث فتور دین

خود میدانند و علما ایشان چنین قرار داده شد که هرگاه

کسی گوشت تا شش نجومی از آن نگذرد لبنیات نمی

تواند خورد و این اساسها هم دلیل این امر نوریر است

که در متن این رساله ذکر شده که خدا فرموده لا تبشل گدی

بحلب امو یعنی طبخ مکن بزغاله را با شیر مادر از این

کلام چنین یافته اند که طبخ لحوم با البان بر حرام

باشد حال ما در جواب ایشان میگوئیم که این کلام چه دلالت

میکند بر اینکه گوشت گاو را با روغن یا پنیر گوسفند

نخورند شما که جماعت یهود هستید و قرائت کلام خدای دانید

چه مانع دارد که این کلام را حساب احدیت از راه حکمت

فرموده باشد که گوشت بزغاله سرد و تر است و شیر نیز

نیز سرد است گوشت بزغاله که با شیر بز طبخ بباید خوردن

آن اطبا موروث از آن رو ناخوشی دانسته نمودند از این سبب

بر شما منع کرده باشد که این دو چیز را باهم جمع میکنند یکی

اینکلام افاده عموم نمیکند چنانچه خود میگویند کرده

بیابان تیه که بنی اسرائیل از حضرت موسی سیر و پیاز

و خیار و عدس خواهش نمودند سببش این بود که آن

من و سلوائی که پروردگار از برای ایشان مقرر فرمود

بود از آسمان می آمد خاصیتش این بود که هرکس خواهش

هر طعام و میوه ای نمود وحده را میخورد مزه همان دارای

بانث مگر لذت این چند چیز را نمیکرد حکمتش این بود

که این

که این چند چیز از برای زنان در ضعف مضر بوده تمه فصل

اگر تورینه ابدی می بود چرا آیات ارمیا پیغمبر در شان ششم

کتابش این خبر را بدهد بگوید چنین امر کرده خدا بایستد

بر سر راهها برهنه و سؤال کنند دو ششها عالم را هر راهی که

خوب است بر آن عمل تا بیابید آسایش برای جان خود اول

آسایش اینست که اصل ادنای عمل و علم و راخیم از این

این چنین میرسد که بطریقه جد و آباء رفتار کردن صحیح

نیست باید تجسس کرد راه حق را بدست آورد خصوص

در جائی که وعده داشتن آن شریعت که بر آن عمل میکنند

ظاهر باشد تمه فصل جناب قدس الهی راضی نبود که حرمی

بر ایشان ضرر رساند هر گاه در اینجا جناب احدیت حکمت
بکار برده باشد در انجام میتواند بود که اطبا منع نموده
باشد چنانچه این احقر در شهر مدینه یکی از اطبای پیر
خورده از خواصیت گوشت و شیر بز تحقیق نمودم
جواب گفت که خوردن ان مورث قولنج و ناخوشیان
میباشد حال که این کلام حکمتش ظاهر است و توجیهی
برای ان میتوان کرد چند بین قیاث بران نموده شد
پس با نسبت که در این امر که در توریة است جناب اقدس
الهی ایشانرا منع از پوشیدن پارچه که ابریشم و کتان
یا هم بافته شده منع نموده باشد که از زبان عبری شعطتن

میگویند

میگویند مثل عباهائیکه حال معمول است بعضی از
ان چله ان کتان و پود ان ابریشم است پس با نسبت
ان نیز قیاس بر این نموده که کتان و ابریشم هم جایز
نباشد چنانچه این کلمه با ان کلمه متشابه یکدیگرند
که هیچ فرقی ندارند و در ان حکم اول حکمت طبی ان
ان ظاهر میشود و در این کلمه ثانی نیز طب راهی
دارد و نزد عقلا انچه گویند انرا مصلحت فرموده
جواب گوئیم ان نیز مصلحتی میباشد دخل با یکدیگر
خوردن ندارد امری ن تمه فصل چون مفسرین
بنی اسرائیل گفته شد که نسخ در کلام الهی محال است

ونیست این بجهة همین گفته شد که نتوانند بگویند
صاحب شریعت توریة نسخ نخواهد شد والا در
ظهور حضرت موسی طریقه و رفتاری چند که امم
قبل از آنحضرت داشتند که آنها را نسخ فرمودند
و از شریعت خود توریة هم نسخ فرموده شد که تفصیل
بعضی از آنها در صفحه بعد ذکر شده و دیگر این سخن
که مفسرین گفته شد و میگویند چون شریعت توریة
شریعت تام و تمام است باین علت نسخ نمی باید بشود
این سخن هم سخن ناتمام است بخواهش دل خود
گفته شد والا شریعت توریة تام و تمام نیست تمام

بودن

بودن شریعت یا ناتمام بودن باید از کلام خود شارع
یا از کلام انبیاء دیگر ظاهر شود هر یک را ایشان وعده
قرار داده شد ابدی بدانیم والا مفسرین بخواهش
دل خود سخن بی دلیل و برهان گفته باشند مناط نیست
و حال آنکه از توریة و از سایر انبیا ظاهر میشود این است
که از زمان حضرت آدم تا ظهور خاتم الانبیا در هر عصری
و هر وقت آنچه صلاح حال آن عصر و آن خلق باشد امر
ی شده تغییر و تبدیل بسیاری در کلام از احکام قبل
بهم رسیده چنانچه تکلیف چندی بحضرت آدم شده
بود و بعد در زمان ادریس تغییر کلی بهم رسید تا

زمان حضرت نوح شد بر آنحضرت هم تکلیف چندی
شد در زمان حضرت موسی و آنحضرت بسیاری
از تکلیفهای سابق را منسوخ فرموده و بسیاری
هم داخل شریعت توریه نموده اما در زمان حضرت
آدم تا موسی هر یک از این حضرات مبعوث بر یک
طایفه بودند و هیچ یک ایشان عام نبودند که از برای
جمیع خلق روی زمین باشند بانجهة کتاب هیچ
یک از ایشان ابدی نبود و صاحبان کتاب هم بهمین
علت هیچ یک ادعای ابدی بودن کتاب خود نکردند
همین عام نبودن و خواص بودن ناتمام بودن کتاب است

چنانچه

چنانچه حضرت موسی خود در چندین آیات توریه
خود بمکان معینی و وعده معینی از برای شریعت توریه
خود قرار داده چنانچه بعضی از آنها در این رساله در
مقام خود ذکر شده خلاصه کلام اینکه هر که شریعت
اسلام را من عند الله نداند باید معتقد بر طریقه
دهری باشد و الا ممکن نیست آن شریعت از جانب
خدا نباشد چون خداوند عالم مخلوق بسیاری خلق
کند و آنمخلوق را مانند حیوانات بر خود واگذارد
و پیغمبری و کتابی بجهة هیچ کس نفرستد کتاب از
جانب خدا منحصر بتوریه باشد و آن توریه هم

مختص به بنی اسرائیل باشد اگر چنین باشد پس در
قیامت خداوند عادل بغیر از بنی اسرائیل بر سایر خلق
چه مواخذه تواند بود نهایت جمیع انبیا هر یک جزی
از ظهور شریعت اسلام داده شد و همگی شریعت
اسلام را عام از برای کافه ناس و ابدی قرار داده شد
وفی الحقیقه وجود و بعثت همگی آنحضرت جهت
فراهم آمدن اسباب نبوت جناب ختمی مآب علیه صلوات
الله الملک الوهاب بوده فصل همین یوسف ابن آ
در بسیاری از کتاب عقاید هم خصوص یکی در فصل
اول کتاب خود و یکی هم در فصل چهل و دوم از

گفتار

گفتار چهارم گشایش در باب آمدن ماشیح یکی هم
در فصل بیستم از گفتار سیم گشایش در باب ابدی
بودن با هادیم بسیار بحث کرده و گفته تو بحجت
و دلیل این دو مطلب را که یکی آمدن ماشیح و یکی ابدی
بودن تورات باشد داخل اصول قرار داده که منکر
این دو مطلب کافر خواهد بود ما هیچ دلیلی از
انبیا در باب این دو مطلب نداریم مگر اعتقاد
هرگاه قول تو صحیح میبود پس چرا در تحلیل نام که
در معتقد مین زبان از او کسی نیست و او منکر آمدن
ماشیح شده کسی او را کافر نگفته است و دلیلها بسیار چه

٤ رُصبُم

هادمیم وغیراو از کتب انبیا از برای این دو مطالب

نوشته اند برای عجب خود او همگی را جوابهای موجه

حسنی گفته دیگر در فصل هیجدهم از گفتار اول کتاب بیش

گفته که مذاهب در عالم بسیار است باید معلوم شود

بر حق کدام است آخر گفته هر یک از این سه اصول

شناختن داشته باشد او از جانب خدا است والا فلا اول

خدا که توحید باشد دوم کتاب از جانب خدا که نبوت

باشد چون کتاب از جانب خدا که نبوت باشد چون

کتاب از جانب خدا بدون نبی میسر نیست سیم

رفدنیك و بد در قیامت که معاد باشد مفسرین

ایشان

ایشان چندین باب اصول دین قرار داده اند در هیچ

یک عدالت خدا مذکور نکرده اند نظر باعتقاد ایشان

بعدالت خدا جمع نمیشود تتمه فصل و این دو ایه را هم

که ملاخی متصل بیکدیگر ذکر نموده هر دو ضرور بود

ایه اول در مقام موعظه و نصیحت است ایه ثانی بغیر همین

ملاخی دیگر هیچ یک از انبیا امدن حضرت الیاس را خبر

نداده بودند این خبر امدن الیاس را هم که ملاخی ذکر نموده

بعد از پانصد سال در اواخر بیت المقدس ثانی بظهور

رسیده در اینجا ذکر این دو ایه متصل بیکدیگر ضرور

بود نهایت ابدی بودن توریه را ازین معنی نمیرسد و

توریة این مذکور است ات شبتوتی تشمورو مقدسی
بنی ولی ادنای یعنی شبنهای مرا نگاه دارید واز بیت
المقدس من بترسید منم خدا ذکر این مطرح ضرور نبود بعلت
اینکه در توریة پنجاه شصت این جهة احترام شنبه و خوف
از بیت المقدس مذکور است وذکر این این جهة این است
که تا این بیت المقدس برپاست احترام شنبه را بدارید
خلاصه اینکه هیچیک از مفسرین ایشان در این آیه دست
وپائی نمیتوانند کرد ومدعای خود را اثبات نمیتوانند کرد
ثم فصل چنانچه در چندین مکان توریة زمین کنعان
را هم از برای بنی اسرائیل میراث گفته خصوصا در اوایل

پاراشی واادکه پاراش دوهم از سفر دویم توریة است بحر
گفته که ونانتی اتاه لاخم موراشا یعنی دادم آن زمین را برای شما
میراث همان عبارت میراث را برای زمین هم فرموده اگر باید
میراث از وارث انتزاع نشود بایست نمیشد که میراث
ایشان بود از ایشان انتزاع نشود چون توریة مخصوص ان
زمین است ثم فصل چنانچه از این مقوله این از برای
ترقی وتنزل کردن بنی اسرائیل در کتب انبیا بسیار است
جمیع وعده ایشان وعده آباد شدن بیت المقدس ثانی است
الحق در بیت المقدس ثانی هم جماعت بنی اسرائیل خودشان
بسیار ترقی کرده بودند وجماعت علما گفته اند که اساس

بیت المقدس ثانی هم زیاده از بیت المقدس اول بوده است
و خلق بیت ثانی هم بتر از بیت اول چون خلق بیت
اول تمام بت پرست شده بودند و خلق بیت ثانی بت
پرستی نکردند سبب خراب شدن بیت ثانی این بود
که هنوز بیت اول و ثانی هیچکدام ساخته نشده بود
خداوند عالم خبر خرابشدن و آباد شدن هر دو را در یا
کوه سینا در این توریت داده و همین ایرمیان در متن
در بحث ششم واقع شد خراب شدن بیت المقدس اول
از جهت بت پرستی بود و خراب شدن بیت المقدس ثانی
این بود که چون عمل آوردن شریعت توریت هر دو را خداوند

عالم خبر داده بود خرابشدن بیت المقدس ثانی قرار داده بود آنچه
بایست واقع بشود واقع شد تا فصل آخر در نشان
شصت و پنجم کتاب شعیا مذکور است اول آیه این است
کی هننی بورا شامیم حداشیم ترجمه اش اینست که اینک
من می آفرینم آسمان نو و زمین نو نیز یاد کرده شود اولیها بر
دل کسی هم نگذرد غرض از آسمان نو و زمین نو مثل است
یعنی شریعت نو بهم رسانم که پیشینها را کسی یاد نکند و از دل
ایشان هم نگذرد و الا آسمان نو و زمین نو خلق شدن
از جمله ممتنعات است اینهم در این متن گفته شد که آسمان
نو و زمین نو خلق میکنم چنین هم باشد فرزندان ایشان

واسم ایشان از برای خوبی خواهد بود یا از برای بدی
و دیگر اسم و رسم شریعت را هیچ نگفته بلکه منسوخ کرده
فرموده که اولیها را کسی یاد نکنند و بود لا ایشانهم نفکند
و خبر نه بینند مفسرین یهود بسبب این سخنهای معنی
خود را و طایفه خود را سرگردان کرده‌اند و الا متقدمین
ایشان از جمله یوسف ابن الیو در کتاب بقادیم گفته که
تمام وعدها حضرت شعیا در بیت المقدس ثانی بجای یستاد
و مفسرین ابن ابرهم این ایها را چنین معنی کرده‌اند که
آسمان نو و زمین نو مثل است تمت فصل حالا این ایاتیکه
در کتاب ارمیا پیغمبر در نشان سی و یکم ذکر نموده در متن

ترجمه

اینرساله ترجمه ان مختصر ذکر یافته و مفصل ان اینست
که فرموده اینک می آیند گفتار خداست قرار دهم با خوان
واده بنی اسرائیل و با خاندان یهودا شرط تازه یا نه مثل آن
شرطی که قرار داده بودم با پدران ایشان در روزی که
دست گیری کردم ایشانرا در بیرون آوردن ایشانرا
از مصر چنانچه ایشان سست کردند شرط مرا و من وا
گذاشتم ایشانرا گفتار خداست که اینست آن شرط که گفته
ام قرار بدهم با خاندان بنی اسرائیل بعد از این ایام گفتار
خداست دادم دستوری خود را بمیان ایشان و بر دلهای ایشان
بنویسانم آنرا و بودم من از برای خداوند و ایشان

باشند از برای من بقوم   و نه اموزند دیگر مرد رفیق
خود را و مرد برادر خود را میگویند بشناسید خدا را
که جمله ایشان بشناسند مرا از کوچکهای ایشان و تا
بزرگان ایشان گفتار خدا که بخشم گناهان ایشانرا
و خطاهای ایشانرا یاد نکنم دیگر چنین امر کرد خدای و
هنده افتاب از برای روشنائی روزها افتاد ماهتاب
و ستارها برای روشنائی شبها شکافنده دریا طغیان
اورنده موجهای او و خدای رب العالمین است اسم او
اگر بگروند این روشنهاان نزد من گفتار خدا نیز فرزند
اسرائیل باطل شوند از بودن قوم نزد من از روزگاران

بعض

بعضی از مفسرین بنی اسرائیل از جمله دشتی نام که مفسر
معتبر ایشانست از معنی این ایها چشم پوشیده مط
معنی نکرده نهایت ردوی نام که او هم مفسر معتبر است
این ایها را معنی نموده و الحق در اول خوب معنی کرده
اما اخرش را ضایع کرده چنین گفته شده که این شرط
ثانی که خدا اخر دارد غرض بدستوری و شریعت نه
مثل ان شریعت باشد که در روز بیرون امدنشان از
مصر خدا با پدران ایشان شرط نموده و ایشان باطل
کردند بلکه این شرط دیگر باطل نخواهد شد حال
چون ما شریعت و دستوری دیگر سراغ نداریم که

که بعد از توریه حضرت موسی علیه السلام بکسی داده شده باشد بنا
بر این دستوری و شریعت تازه توبه و بازگشت
نمودن بنی اسرائیل است چون بنی اسرائیل شریعت
توریه را سست کرده بودند و متابعت نمیکردند
که توبه و بازگشت کنند و متابعت شریعت توریه
کنند بنحوی متابعت شریعت توریه نمایند که بدلهای
ایشان نوشته شود و نقش کشیده شود و هرگز
فراموش نشود غرض این شرط ثانی را توبه کردن و
نوشته شدن توریه بدلهای ایشان قرار داده واین
معنی را بغیر از مفسر مذکور کسی دیگر نگفته حال جواب

میگوئیم

میگوئیم که اولا مطلق شرط بودن نوشته شدن اطلاق
نشده شرط بود و معنی اطلاق ملحوظ دیگر یعنی مشهور
که فعلا کرد را او باشد و ثانیا یعنی حکم امده چنانچه خشم
کردن و شنیدن نگاه داشتن را در توریه شرط
فرموده و حال انکه از احکام است اگر بنا بر قول مفسر باشد
باید حکم این ایات دروغ باشد زیرا که جماعت بنی
اسرائیل بعد از این وحی باسیری بخت النصر گرفتار
شده اند و مدت پنجاه یا شصت سال در بابل مانده اند
و بعد از مرخص شدن درین ظرف مدت بغیر از
عزیر باقی خلق کلام توریه و خط عبری را فراموش کرده

بودند پس البته معنی مفسر واهی خواهد بود گفته
همین تورات در دلهای ایشان نوشته شود که فراموش
نشود حال از قول مفسر من کور اعتقاد معلوم شد که
هرگاه ثابت شود که شریعت ثانی از جانب خدا در عالم رسیده
باشد این شرط ثانی همان خواهد بود بنابر این موافق کلام
حضرت ارمیا بدون تامل بنی اسرائیل باید متابعت شریعت
ثانی کنند چنانچه آیه اول کلام ارمیا فرموده بکوتی بشود
قرار از برای خاندان بنی اسرائیل و یهودا شرط ثانی نو
مثل شرطی که در وقت بیرون آمدن از مصر برای پدران
ایشان قرار داده بودم و ثبوت هم رسید شریعت ثانی هم

در تمام

در تمام این رساله ذکر یافته و همه آن مطلب است در اینکه
در آخر آیه چهارم گفته بر بخشم گناهان ایشان و خطاهای
ایشانرا دیگر یاد نکنم غرض بر بطلان ایمان آوردن بشریعت
ثانی است چنانچه کلام مجید نیز باین مطلب ناطق است
و آنکه در آیه پنجم گردش آفتاب و ماهتاب را ذکر کرده و در
آخر آیه ششم گفته اگر این اساس ایمان از گردش بیفتند نیز
فرزندان اسرائیل باطل شوند از بودن قوم نزد من
همه این روز کاران علمای ان برای فریب عوام همه روز کاران
با نقراض عالم تفسیر کرده شد بر خدا واضح است که دروغ
گفته شد اینهمه آن روز کاران که در این آیه کل هیاهم

گفته این های هیامیم اشاره است بخبر همراهان روزگاران
که وعده از برای شریعت توریه قرار داده شده است
ثم فصل شاهد از برای شریعت ثانیه بسیار است ازان
جمله آیه مذکوره در متن ظاهر است ثم فصل میتوانند
بود که مخاطب در این حکایت همان بنده برگزیده باشد
نهایت حضرت شعیا ظاهرتر است ثم فصل از این
عبارات لفظ کل که در این آیه مذکور است که ترجمه ان
تمام و جمله است غرض از کافه ناس نیست که البته باید
بر قاطبه بنی آدم صدق کند بلکه غرض اینست که از هر گروهی
و طایفه زمانی داخل شریعت اسلام شوند و دین این

پیغمبر را

پیغمبر را قبول کنند از این قبیل عبارات کل در کتاب انبیا
بسیار است که خبار احادیث چه بحضرت موسی و چه بسایر
انبیا جاری داره و بعبارات فرموده و آن جز از برای کافه
ناس خانه ایشان نه چنانچه در توریه حضرت موسی ع
و در پاداشی اول از سفر پنجم که پاداش اله هدباریم باشد
آیه فرموده که اول آن آیه اینست هیوم هزه اهل که ترجمه
اش اینست که امروز اینک بنا کنم بدهم خوف تو و ترس
تو بر پیش همه آن قومها که در زیر همه این آسمانند
بشنوند آوازه ترا بجنبند و بیمناک از پیش تو و حال
یابند از مضمون این آیه قاطبه ناس جز بنی اسرائیل را

بشنوند و مخوف شوند و حال آنکه خبر بیرون آمدن
بنی اسرائیل از مصر بزمین کنعان را بغیرها اشخاصی که در بیابان
تیه بودند و میدانند که حضرت موسی با لشکر بنی اسرائیل
میروند دیگر از اطراف و اکناف از هندوستان و
ترکستان و از سایر جاها این آوازه را شنیدند و خرم
نداشتند و ایضا در کتاب صفنیا پیغمبر مدّت اهمال و
رفتار و کردار بنی اسرائیل را فرموده و بعد از آن گفته که
اول آن اینست کم کسیام کم زها بام که ترجمه اش این است
یعنی نه زر و درهم ایشان و نه زر و دینار ایشان نمیتواند
خلاصی نمود ایشان را از روز غضب خدا و آتش غیظ او

بسوزانند

بسوزانند کل زمین را و در اینمقام نیز کل زمین فرموده
و اینهم برای قاطبه زمین نبود بلکه مخصوص همان زمین
کنعان بود تمه فصل و علماء متقدمین ایشان در کتاب که
از کار را میگویند بسیار در خصوص این آیه گفتگو کرده اند
نظر باینکه بصاحبش قرار نداده شد هیچ یک از معانی
ایشان موافق نیامده آخر بزبان عبری عبارتی
گفته شد که ترجمه اش اینست که این آیه سوراخ میکند
فرو میرود تا قعر دریا چنانچه قعر دریا پایان ندارد همچنین
فهمیدن این آیه اشکال دارد و پایان ندارد مفسرین گویند
دروغ گفته اگر بصاحبش قرار داده شود هیچ اشکالی

ندارد ومفسرین در این آیه بسیار حیران شده‌اند
بعضی واکذاشته هیچ نکفته‌اند این عبد را کفته در وقتی
که مشیة الله قرار کرفته باشد نوعی ظاهر شد الحق
بد کفته فضل هو الله تعالی در آیه کتاب حیقوق که
در هشتمین کوشد که کفته الوه الی آخر ترجمه ان این است
که الهه از جنوب بیاید وقدوس از کوه مکه همیشه
باشد این الهه وقدوس دو مطلب است وموُلف
این کتاب تاویل هر دو مطلب را بجناب خاتم النبیین قرار
داده‌اند والحق اینکه فرموده‌اند کنجایش دارد نهایت
این احقر عباد که از شاکردان مولفاست معنی دیکر

بخواطر

بخواطر رسیده عرض می نماید وکویا اصل مطلب این آیه
همین باشد در این آیه ذکر دو بزرکوار شده یکی حضرت مسیح
ودیکری خاتم انبیاء ان عبارت الوه که در آیه کفته بمعنی الهه است
چون در میان بنی اسرائیل این قاعده بود ودر اصطلاح عربی
نیز اینست که اصنامی را که از طلا یا نقره یا سنگ یا چوب
میساختند او را پرستش می نمودند جناب حدیث اورا
الهه یاد فرموده ودر لفظ عبری نیز کسی را هم از انسان
وهم از شکل انسان وغیره را معبود خود قرار دهند آنرا
الوه کویند چون حضرت عیسی را طایفه نصاری خدا
دانسته‌اند ودر این جناب پیغمبر آخر الزمان را نیز باسم

یاد نموده حقیقت قدوس لحضرت اطلاق نمودن بنابر
این حضرت عیسی را نیز بر حقیقت الوهیت یاد نمود و اصل این
عبارات حبقوق لف و نشر مرتب است یا بنا بر آنکه گفته که
الهه از جنوب بیاید و قدوس در کوه مکه دائمی باشد
پوشیدن آسمانها شوکت او و تهلیل او پر شدن زمین
معنی الهه که حضرت عیسی باشد در تیمان بیاید و این
تیمان هم بمعنی جنوب آمده و هم اسم مکان میباشد که در
آن مکان که حضرت عیسی متولد شده در سمت جنوب
خانه بیت المقدس بود پس معنی این آیه اینست که الهه
از جنوب بیاید اشاره بحضرت عیسی و قدوس از مکه بیاید

دائمی باشد اشاره بدائم بودن شریعت محمدی پوشانید
آسمانها شوکت او را یعنی آسمانها رفتن حضرت عیسی و تهلیل
این پر کرد زمین را غرض بکلمه توحید لا اله الا الله است
که از زبان معجز بیان حضرت رسالت پناهی انتشار یافته
در روی زمین او پر کرده حاصل معنی این آیه لف و نشر مرتب
است که هم خبر آمدن حضرت عیسی را و آسمانها رفتن او را
داده و هم خبر مقدس ذات با صفات ختمی مآب و بیان کلمه
لا اله الا الله را داده العلم عند الله تمّ فصل اول این است
که ایوش مهوت دی ملکیا اینون ترجمه اش این است
که علامت ملکوت پنجم است و ملکوت پنجم باید کسی

باشد که من عند الله جمیع کارهای او ساخته و پرداخته شود
و بار و یاوری نداشته باشد مانند سنگی که بدون یاوری از
کوه جدا شد و آن نیست مگر پیغمبر آخر الزمان که هیچ یک از
اقوام و اقارب معین و یاور او نبودند و کارهای او من عند
الله ساخته شد ثم فصل در این امر ذکر صنم اول را آن
سر گرفته که طلا بود بعد بر پا تمام کرده که آهن و سفال بود و
دو ایر بعد گفته دیده که سنگی که از کوه بخودی خود جدا
شد اول بر پاهای صنم که آهن و سفال بود خورد و تمام کرد
و بر طرف کرد تمام آن صنم را و آن سنگ که بزرگ شد تمام
روی زمین را پر کرد غرض اینست که علامت ملکوت

پنجم

پنجم است و ملکوت پنجم باید کسی باشد که اول با اشخاصی که شبیه
با آهن و سفال بوده باشد که پا و انگشتهای آن صنم بود دعوا
کرده باشد و مطیع و فرمان بردار خود کرده باشد بعد
تدریج با مس و نقره و طلا دعوا کرده باشد و این عبارت
کلام حضرت دانیال بر هیچ کس صدق ندارد مگر بجناب پیغمبر
آخر الزمان در وقتی که آنحضرت به پیغمبری مبعوث و مامور
بجهاد شد اول طایفه قریش و اعراب آن سرزمین که شبیه
با آهن و سفال بودند بنای جهاد را گذارده ایشان را مطیع
و فرمان بردار خود کردند و بعد بتدریج مس و نقره و
طلا را مطیع خود گردانید تا جهت اسلام عالم را پر کرد همه

فصل جمیع علما و مفسرین بنی اسرائیل بدلایل از زبور داود
خود کرده شد و گفته شد که یکروز خدا هزار سال است
این ایام هم هزار سال قرار داده شد چون ایام دولت چهار
ملکوت هم هزار سال شده بود این ایام را بایام دولت چهار
ملکوت کافر قرار داده شد الحق صحیح گفته‌اند این ایام در شان
چهار ملکوت کافر واقع شد تمه فصل خلاصه در خواب
حضرت دانیال که یکی خواب صنم و یکی خواب چهار حیوان
بود اینست که بعد از خراب شدن بیت المقدس اول باید
از چهار سلسله چهار پادشاه کافر در عقب یکدیگر در عالم
بهم رسد که اول ایشان از بخت نصر باشد و بعد از انقضاء

مدت

مدت دولت این چهار پادشاه خداوند عالم از میان سلسله
بنی اسرائیل پادشاه چهارم پادشاه را بر انگیزاند که پادشاهی
او هرگز منقرض نشود و ایشان قوم خواص بلند مرتبه یاد
کرده حال آن چهار پادشاه کافر را سه پادشاه را [illegible]
حضرت دانیال خود اسم برده خبر داده که مفسرین بنی
اسرائیل هم قایلند که اول ایشان بخت النصر بود و دولت او
منتقل شد بپادشاهان مجوس که داراب اول و کورش
بودند و بعد از پادشاهان مجوس هم منتقل شد به اسکندر
که در عالم شیوع دارد که داراب بدست اسکندر کشته
سکندر
شد و در این سه سلسله هیچ تنازعی نیست که ا

ملکوت سیم بود حال دولت اسکندر بهر کس منتقل شده
ان ملکوت چهارم خواهد بود ودر اینجا مفسرین بنی
اسرائیل کو یا خراز تاریخ یوسف ابن کوریون نداشته
شد امر را مغشوش نموده شد وهر یک بموافق خواهش
خود سخنهای غیر حق توجیه کرده شد چون مرتبه
حق بلند است نمی بایست که سخن حق مخفی بماند
خدا بدل یوسف ابن کوریان که الحق خودش وهم
کتابش بسیا معتبر است انداخته که او در فصل
بیست وسیم از کتاب خودش در دو مکان صریح
خبر داده که اسکندر که ملکوت سیم از چهار ملکوت

کافر بود

کافر بود سلسله ایشان بسیا قوی شده بودند
رومی که ملکوت چهارم باشند ایشان بهم رسیدند
عبارتیکه بزبان عبری نوشته ترجمان این است
که بود در این ایام بزرگ کرد خدا ومرتبه داد ملکوت
چهارم را بر سیم اینست که ملکوت رومی امد ودعوی
کرد بطایفه یونان که طایفه اسکندر باشد وازهم
شکست وبر طرف کرد که دولت ایشان منتقل
شد برومی واسم ایشان بزرگ گشت ودر همه پادشاهان
اینست ان حیوان چهارم که بحضرت دانیال وحی شده
بود که بشکند وخورد کند وباقی مانده را پایمال کند

این روما ست حال دولت ملکوت سیم داخل
ملکوت چهارم شده وثابت هم شد که ملکوت چهارم
روما است وحال باید بر ثبوت برسانیم که دولت
ملکوت چهارم منتقل بکی شده وبدست کی بر طرف
شده واو پنجم خواهد بود انهم اینست که یکی از مفسرین
بنی اسرائیل که اسم او هارنا و میباشد که مفسرین معتبر
ومشهور وبزرگ اینجماعت است او در بیان ایه کرده در
کتاب حضرت دانیال مذکور است وان اینست و
اساکر سو نو همثلخ یعنی انچه رضا ثلث او باشد بکند
این قسطنطین است این پادشاه لیسیا لیسیا بزرک
شد

شد وقوی شد وچندین مملکت را اسم بود که او
بتصرف خود در اورده بود بیک جهت طولانی هم شده
که او دین نصاری را رواج داد بسیار قوی شد تا
ملکوت بنی اسمعیل که ملکوت پنجم باشد واسلام با شند
ظاهر شدند وهمه اینطایفها را ذلیل کردند وتمام با بشریعت
خود در اورده بعد از اعوان وانصار او امدند جمیع مملکت
ایشانرا بشریعت خود در اورده اند منسوخ نمودند راه
درویش روم را تا اینجا عبارت هارونا میباشد
حال این قسطنطین از ملکوت چهارم چون در نمایش حیا
حیوان حضرت دانیال خبر داده پادشاه در عقب

یکی یکی باید از ملکوت چهارم ظاهر شود هشت نفر ایشانرا

یوسف ابن کوریان در کتاب خودش ذکر کرده که هر یک

کی بودند پادشاه هشتم پدر طیطوس بود که بیت المقدس

ثانی را خراب کرد این قسطنطین پادشاه نهم ملکوت

چهارم بود بعد از قسطنطین پسر او که هرقل نام داشت

او پادشاه دهم بود اینکه ها را خبر داده که اسلام امدند

و اینها را شکسته بشریعت خود اوردند در زمان هرقل

شده همه فصل شاید اینکه غرض از قربانی دائمی بر طرف

خواهد شد میراث شدن قدس این باشد که چون

پیش از اسلام عبادت دائمی قربانی بود و بعد از اسلام نماز

[illegible]

بعوض ان دمنع شد وان بر طرف شد همه فصل بیکران

طایفه پیشتر از دخول در ان زمین اساس معصیت را

موسستی نافرمانی که غالب مفاسد بران مرتب شد

در بابل از ایشان بعمل امد وان این بود که خداوند عالم

بایشان امر فرموده بود که تمام ایشان از بابل حرکت کرده

و بر طبق فرمان خدا پادشاه ان زمان نیز حکم کرده

که بالتمام از بابل حرکت کرده مصالح و علوفه ایشان را

در هر منزل معین کرد و مع ذلک الجز از تاریخ یوسف

ابن کوریون معلوم میشود و در ان کتاب تصریح

شده اینست که غالب عظما ایشان در ارض بابل که

زمین بغداد دست توقف نموده از رفتن بزمین بیت
المقدس تخلف ورزیدند وطایفه از فقرا واواسط
الناس به بیت المقدس رفتند واین اول خودسری
بود که از ایشان بعمل امده منتج مفاسد بیشمار شد وجماعت
یهودی که حالا در بغداد وعراق عرب ساکنند مشهور است
که از ان طایفه اند که تخلف ورزیده اند فصل و
چنانچه در توریة مذکور است که بنی اسرائیل که غرض
یعقوب واولاد او باشند در زمان حضرت یوسف
هفتاد نفر داخل مصر شدند ودر زمان حضرت موسی ع که
بنی اسرائیل از مصر بیرون امدند ومابین دویست وده

سال

سال شده بود شماره بنی اسرائیل که از بیست ساله تا شصت
ساله شمرده شده بودند واز مصر بیرون امدند شش
صد وسه هزار مرد جنگی بودند واز یکساله تا بیست ساله
واز شصت بالاتر وزنان داخل شماره نبودند ودر
زمان داود از انحضرت امر شد که بنی اسرائیل شمرده شوند
ودر انوقت هزار هزار وسیصد مرد جنگی شمرده شده بود وانچه
از ایشان که باسیری بابل رفته بودند بعد رخصتی که بنا
بیت المقدس را آباد کنند انچه در کتاب عزیر وغیره مذکور
است چهل هزار وسیصد وشصت نفر امدند وباقی
انچه بودند ماندند الحال انچه یهودی که در اطراف عالم

باشند از آن جماعتی هستند که نافرمانی خدا کردند
و نرفتند که بیت المقدس را آباد کنند تم فصل وایضا
یکی از علما مشهور و معتبر از متقدمین بنی اسرائیل
گفته و این نقل را از چند موضع کتابها معتبر نوشته
معتقد هستند این است که گفته من در روزی بخدمت
حضرت الیاس که در غیبت است رسیدم از آنحضرت طول
مدت این عالم را سؤال کردم آنحضرت فرمودند شمتا
الفین هوه علما وحد حروب سن الانین تحوشانی
الانین تورا شنی الانین ماشیح ترجمه اش این است
شش هزار سال خواهد بود این عالم بعد خراب خواهد شد
وهزار

وهزار سالش تاریک خواهد بود و دو هزار سال هم توریت
خواهد بود و دو هزار سال ایام ماشیح حال این ماشیح اسم کسی
مخصوص نیست مگر کسی بزرگ صاحب شان را ماشیح
میگویند چنانچه در توریت در پاراشی ویقرح که اول
سفر سیم توریت است از برای اولاد حضرت هرون
در دو سه جا گفته هکوهن هماشیح یکوهن اسم اولاد
حضرت هرون است یعنی آن کوهن بزرگ حال این
خبر که حضرت الیاس فرموده دو هزار سال اول تاریکی باشد
این علما از خلقت حضرت آدم تا زمان ظهور حضرت
ابراهیم قرار داده اند که مابین هزار و نه صد و چهل و

وهشت سال بود و دوهزار سال ثانی از قرار فرموده حضرت

الیاس که وعده توریة است انهم از ظهور حضرت ابراهیم تا

خراب شدن بیت المقدس ثانی انهم هزار و هشتصد و

هشتاد سال است دوهزار سال اخرهم با حضرت عیسیٰ

قرار میکیرد یا بخاتم انبیا بغیر از این دو بزرکوار دیکر

کسی بزرکی هم نرسیده باید این دو بزرک قرار داد یا

باید کفت که این نقل دروغ است اکر بدروغ قرار بکیرد

جمیع اساس مفسرین بنی اسرائیل بهم میخورد ایشان

چنین قرار داده اند هر کتاب که باسم شدان صحیح است

خلاصه از این خبر حضرت الیاس دو خبر بزرک ثابت

شد

شد اول آنکه وعده داشتن شریعت توریة یکی دیکر هم ظاهر

شد شخص بزرک بعد از دوهزار سال وعده توریة

ان شخص بزرک هیچ کس قرار نمیکیرد مکر پیغمبر اخر الزمان

چون حضرت الیاس فرموده بعد از دوهزار سال وعده

توریة که تمام شدان بزرک ظاهر شود رسم شریعت ثانیه

از برای خلق بیاورد اکر نصارای ادعا کنند که ان شخص

بزرک حضرت عیسی است جواب میکوئیم که اولا اینکه حضرت

عیسی قبل از دوهزار سال مبعوث شده ثانیا او از طایفه

بنی اسرائیل بوده و در شریعت حضرت موسی بود این

انجیل که حالا در میان نصارای متداول است این کتاب

بعمل بیاورند سخن عام فریب را درمیان عوام چاپ داده شند

مردم را از راه بد در برده شد و حال آنکه در هیچ کتابی از کتب

انبیا نیست که خدا هفت فرمان بنوح امر فرموده باشد

و مردم را امر بمتابعت آن کرده باشد و هیچ پیغمبری از

پیغمبران هم نگفته که متابعت حضرت نوح نمائید و هفت

فرمان مگر فضل آنکه خداوند هیچ بنده در چنین غضبی را

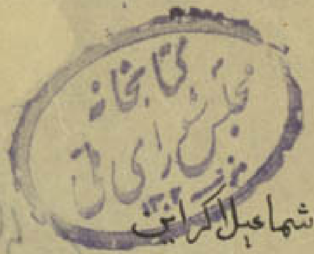
که بر بنی اسرائیل کرده نکند چون عقل و دولتی که برای ایشان

کرامت فرموده بود از ایشان گرفته چشم و گوش و هوش

ایشانرا پر شده در که هیچ چیز نمیکنند در یکی میگویند

که هیچ مخلوقی باز بپایه حضرت موسی نرسیده و در

یکجا



یکجا میگویند این سخنانرا در باب اسماعیل اگر این

سخنهای دجال اسماعیل اصل داشته باشد پس شان

در رتبه دجال اسماعیل زیاده از شان و مرتبه حضرت

موسی خواهد بود چون ایه صحیح توریة اینست که

جناب قدس الهی دو پا کرده باشند جواب رسید

که کسی مراد دو پا کندی مرد و زنان نمی ماند دجال اسماعیل

چند دفعه دو پا کرده و نمرد و آخر او را کشتند تمت

الحاشیه بعون الملک الوهاب قد فرغ من تسویده

المحمد علی رضا الحسینی الجعفری فی سلخ جمادی الاولی سنه ١٣٣٤

